

پاسخ به پرسشهای ایرانیان
ابوالحسن بنی صدر

مرده ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۷۶۳ از ۱ تا ۱۴ آذر ۱۳۸۹

آیا زمان مبارزه مسلحانه سرآمده است؟

با سلام

۱- با شرحی که در باره ویژگیها و تفاوتهای سازمانهای رهایی بخش از سازمانهایی تروریستی برشمردید، که در آنجا از دو عنصر آزادی و قدرت در بیان ویژگیها و تفاوتهای این دو نوع سازمان شرح دادید، آیا هنوز معتقد هستید که تشکیل یک سازمان رهایی بخش با روش مسلحانه، بکار جامعه امروز ایران می آید یا خیر؟ به عبارتی، آیا یک سازمان در جامعه امروز ایران می تواند با حفظ ویژگیهایی که برشمرده اید، دست به دفاع مسلحانه بزند؟

خاصه آنکه اخیرا یکی از رهبران حزب کومله در تلویزیون تیشک می گفت: ما هم مبارزه مسلحانه را رد می کنیم و هم می پذیریم. رد می کنیم به عنوان یک روش مبارزه و می پذیریم در مقام دفاع. لذا آیا جامعه ایران می تواند سراسر یا بطور ویژه در بخشهایی از آن

۱- (مثلا در کردستان یا سیستان و بلوچستان) سازمان و سازمانهایی پدید آورد که با حفظ ویژگیهای مورد اشاره شما، مبارزه مسلحانه را روش بگرداند یا بگرداند؟

۲- آیا ویژگیهایی که شما برای یک سازمان رهایی بخش برشمرده اید، نمی گویند که مبارزات رهایی بخش مسلحانه به دوره ای خاص از زندگی بشر (حداقل در دهه های ۵۰ تا ۷۰ میلادی) تعلق داشته اند؟ سازمانهایی که آن مبارزه را روش کرده بودند، همانند سازمانهایی نبوده اند که ترور را روش کرده اند. پس آیا نباید ضمن معتنم و محترم شمردن آن مبارزات، از منظر استقلال و آزادی و توانائی مردم به جنبش همگانی، به نفی تروریسم پرداخت؟

در صفحه ۲

آسیا برخاسته و ایران؟

گزارش یونسکو در باره رشد علمی و فنی کشورهای جهان و استعداد رشد علمی

و فنی ایرانیان که رژیم تباه می کند: ص ۳

شکلهای جدید ابزار بیزاری مردم از رژیم: ص ۶

آیا دهه ۹۰ دهه تعیین سرنوشت رژیم است؟ ص ۷

سازمانهای جاسوسی و شبکه بانکی و شرکتهای بزرگ نفتی و تاجران مواد مخدر،

القاعده و طالبان را پدید آوردند - ۲: ص ۸

قرارداد نفتی خائنانه خامنه ای - احمدی نژاد با چین، روی قرارداد داری

و ۱۹۳۳ را سفید کرد: ص ۹

متجاوزان به حقوق بشر در کمیته حقوق بشر سازمان ملل، دم از رعایت

حقوق بشر می زدند، با این حال، ایران محکوم شد: ص ۱۰

انقلاب اسلامی: در فصل اول این مجموعه، چکیده ای از گزارش یونسکو در باره رشد علمی کشورهای جهان را همراه با رفتار رژیم مافیای با دانشگاهیان و دانشگاهها از نظر شما خوانندگان می گذرانیم. امیدواریم گزارش، ایرانیان و بخصوص جوانان را بیدار و مصمم کند. چرا که گزارش حاکی از این واقعیت است که آسیا برخاسته است و دارد در رشد علمی و فنی، پیشی می جوید. سزا نیست که نسل جوان ایران، در استبداد، فعل پذیر بماند. وقت آنست که به جنبش خویش وسعت و شتاب و سمت و سوی دموکراسی را بدهد. استبداد ضد رشد است و ویرانگر استعدادها و نیروهای محرکه در یک کشور.

در فصل دوم، خبرهایی را می خوانید که گویای فعال بودن وجدان همگانی مردم ایرانند: یک چند از خبرها حاکی از آنند که بنابر حکم وجدان جمعی، نزدیک شدن به رژیم، دور شدن از مردم و سبب بیزاری مردم از آنها است. خبرهای دیگری گویای برخوردها در درون رژیم و فاصله گرفتن حوزه قم (خامنه ای به قم آمد و مرجعیت را شکست و رفت) از رژیم و نیز انزوای بیشتر رژیم در جهان و خطر حمله نظامی به ایران هستند.

در فصل سوم، قسمت اول گزارشی را می خوانید که هدفهای خامنه ای از سفر به قم و رسیدن یا نرسیدن او به این هدفها را بررسی می کند.

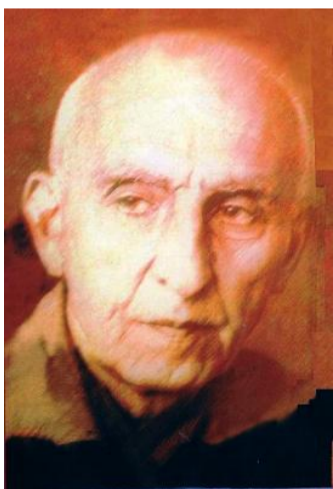
در فصل چهارم، قسمت دوم گزارش در باره پیدایش القاعده و طالبان را می خوانید. اطلاعات بس روشنگری در باره چگونگی پیدایش طالبان و چگونگی حمایت سیا و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان از مسلط شدن طالبان بر افغانستان و علت مایوس شدن حکومت بوش و شرکتهای نفتی از طالبان و تهیه نقشه حمله به افغانستان، پیش از ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و سابقه های کرزای و خلیل زاد ... را در اختیار خواننده ایرانی و افغانی قرار می دهد.

در صفحه ۳

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و هشتمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۱۳)



جمال صفری

مظفر الدین شاه

دو بنیاد سیاسی (شاهنشاهی) و مذهبی از موانع رشد در جامعه ملی ما می باشد. با انقلاب بهمن ۵۷ استبداد شاهنشاهی توسط مردم برچیده شد. هم اکنون «فلسفه سیاسی بنیاد استبداد دینی» در این سی سال حکومت خود، عملا با فساد، جنایت و خیانتی که کرده است شکست و بطلان این نظریه را در اذهان جامعه ملی ایران بطور واضح آشکار و هویدا نموده است.

در صفحه ۱۲

فرید راستگو

انقلاب فرهنگی، ابزار بازسازی استبداد (۳)

آقای گنجی، دانشگاه ها اطاق جنگ نبودند!

پس از سخنرانی آقای گنجی در وین، مبنی بر اینکه دانشگاه از محل تولید دانش به مرکز گروههای چریکی و اتاق جنگ تبدیل شد، به دو مقاله برخورد کردم.

آقای ناصر زراعتی در مقاله خود می وجود و حضور چند انجمن دانشجویی که نهایتش هر کدام یک اتاق یا کلاس در دانشگاهی در اختیار داشتند و فعالیتهای عده ای دختر و پسر پُرشور و معصوم در برگزاری نمایشگاه عکس یا نمایش فیلم یا سخنرانی را «ایجاد مرکز گروه چریکی» و «اتاق جنگ» جلوه دادن آیا توجیهی نامنصفانه نیست و نخواهد بود برای ماستمالی کردن تمام آن سرکوبها و بکیر و ببندها و کشت و کشتارها؟! (۱۲). در این مورد آقای مسعود فتحی سر دبیر و مسئول محترم سایت عصر نو، در مقاله ای بنام «ضرورت کدام گفت و گو پیرامون گذشته؟» در پاسخ به گنجی می نویسد " آقای گنجی

در صفحه ۱۴

مجید محقق

آیا نفت و گاز را بر باد دادن و در تولید برق

اتمی وابسته شدن، استقلال است؟

در جامعه های سرمایه داری، بتازگی، موضوعی مسئله روز شده است. آن مسئله اینست: آیا ما به حد اکثر بهره برداری از منابع نفتی رسیده ایم و از این پس، بهره برداری از منابع نفت، سیری نزولی خواهد یافت؟ نظر اکثریت متخصصان اینست که اگر هم امروز به حد اکثر نرسیده باشیم، ظرف چند سال آینده به این حد اکثر خواهیم رسید. از آن به بعد، ذخایر نفتی کمتر و کمتر خواهند شد. یک چند از کارشناسان پیش بینی می کنند که از دو سال دیگر، سیر نزولی تولید نفت، شروع می شود. گروهی از متخصصان بر این باورند که گرچه ذخایر موجود نفتی کاهش می یابند، اما نفتی که در اعماق زمین در لابلای شن ها و سنگها ماسیده و نمی شود بیرون آورد را می توان با تکنیکهای جدید بیرون آورد. این منابع بالغ بر چندین میلیارد بشکه نفت است.

در صفحه ۱۵

سید کمال الدین نبوی

چهار مؤلفه اوضاع فعلی کشور

تقلب در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته و اعلام پیروزی آقای احمدی نژاد بدون آنکه نیازی به شمارش آرای مردم باشد، توجه بسیاری را بر این امر معطوف داشت که نظام ولایتی بیش از پیش یکدست شده و آقای خامنه ای معمار اصلی این تقلب و تقلب، خواهد توانست سیاستهای مورد نظر خود را به دست کابینه آقای احمدی نژاد سپرده تا با خاطری آسوده عملی و اجرایی نماید.

قیام مردم در مخالفت با کودتای انتخاباتی آقای خامنه ای، علیرغم همناواری ظاهری حکام، به سرعت موجب تشدید تضادهای داخلی هیئت حاکمه شد بطوری که حتی قبل از استقرار دولت جدید، جدال بین سران حکومتی باعث شد که بسیاری از آنان همچون آقایان رفسنجانی و ناطق نوری در مراسم دریافت حکم ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد که با حضور رهبری نظام برپا شده بود شرکت نکنند.

در صفحه ۱۱



آیا زمان مبارزه مسلحانه سرآمده است؟

۳ - درست است که مبارزات رهایی بخش و مسلحانه به دوره ای خاص تعلق داشت و اینک با انفجار اطلاعات و روش های کم هزینه دستیابی به اطلاعات، دیگر هرگز با شرایط سانسور مطلق روبرو نخواهیم شد که از دلایل مبارزه مسلحانه بگردد. با این وجود، اگر هنوز جوامعی وجود دارند که بیرون از حلقه ارتباطی و اطلاعاتی جامعه جهانی قرار دارند و یا تحت سانسور شدید هستند، آیا می توانند به روش مبارزه مسلحانه روی بیاورند؟ اگر امروز عصر انفجار اطلاعات باشد و مبارزه مسلحانه دیگر روشی نباشد که در همه جوامع بشری، بکار آید، آیا روشی نیست، ولو استثناء از قاعده، در جامعه هایی بکار می آید که هنوز درسانسور کامل بسر می برند؟

* پاسخها به پرسشها:

۱ - پاسخ به پرسش اول را ویژگی های قیام مسلحانه و نیز ویژگی های جنبش همگانی می دهند:
 ۱-۱- دفاع از خود در برابر تجاوز مسلحانه حق است. این حق همه مکانی و همه زمانی است. هر جامعه و هر شخص حق دارد، از حیات خود دفاع کند. الا اینکه هر اقدام مسلحانه ای دفاع نیست. دفاع مسلحانه می باید تمامی ویژگی ها را که بر شمرده ایم، داشته باشد.
 ۱-۲- هیچ گروه مسلح یا غیر مسلحی حق ندارد برای خود ولایت مطلقه قائل شود و خود را قیام یک جامعه کند. از یاد نبریم که از گذشته های دور تا این زمان، در همه جا، تمامی سازمانهایی که ترور را روش کرده اند، اندیشه راهنمای آنها بیان قدرت و اغلب، بیان استبداد فراگیر بوده است. دولتها و سازمانهایی که دست به ترور زده اند و می زنند، عبارتند از:

الف - دولتهایی که برای خود نقش جهانی قائل می شوند و در مقام سلطه گر، خود را حافظ نظم در جهان می شمارند و «برای حفظ نظم جهانی»، مبارزان با سلطه خود بر جهان را ترور می کنند. به سخن دیگر، در پی برقرار کردن سلطه فراگیر هستند.

ب - دولتهای نژادگرا و یا «دین گرا» و یا دارای هر دو ویژگی، که در پی برقرار کردن سلطه فراگیر بر ملت ها یا اقوام زیر سلطه هستند.

ج - دولتهای دین یا ایدئولوژی مدار، که یا دین را در بیان استبداد فراگیر از خود بیگانه کرده اند و یا ایدئولوژی آنها بیان قدرت فراگیر است.

د - دولتهای استبدادی که برای خود رسالت متمدن و یا متحد کردن جامعه ای را قائل می شوند و مخالفان خود را دشمنان ترقی و... می شمارند و به ترور آنها دست می زنند و در رابطه با جامعه نیز، ترور بمعنای ایجاد جو سنگین رعب و وحشت را روش می کنند.

ه - دستگاه های دولتی (سازمانهای جاسوسی و اطلاعاتی و نظامی و انتظامی)، حتی وقتی دولت حقوقمدار و دموکراتیک است، بنام «مصالح عالیله دولت» دست به ترور می زنند.

و - سازمانهای سیاسی که روش مسالمت آمیز را در پیش می گیرند، پیش می آید که دست به ترور درون سازمانی و نیز بیرون سازمانی می زنند.

ز - ترورهای درون و بیرون سازمانی، روش رایج سازمانهایی است که روش مسلحانه را بر گزیده اند. اندیشه های راهنمای تمامی این بیانهای قدرت، در یکچند از موارد فوق ایدئولوژی استبداد فراگیر هستند.

۱، ۳- هر گاه بیان آزادی، اندیشه راهنما باشد، گروندگان به این بیان، جنبش همگانی و نیز دفاع در برابر تجاوز را به یک جریان تبدیل می کنند. به سخن دیگر، گروهی جانشین مردم نمی شوند و بنام آنها، نه حمله می کنند و نه دفاع. از خود و بنام خود، در برابر حمله مسلحانه دفاع می کنند. برای خود نقشی جز ابلاغ بیان آزادی نمی شناسند. می دانند که می باید برحق بایستند و از راه خشونت زدائی در جامعه، جنبش همگانی را میسر کنند. چرا که هرگاه از فشار بار زور در رابطه ها کم شود، سلطه بیگانه و یا گروه بندیهای مسلط، از میان می رود.

بدین قرار، هر جنبشی، خواه مسالمت آمیز و خواه مسلحانه، از زمانی که جنبش کنندگان خود را جانشین مردم می کنند، دیر یا زود، سازماندهی یک سازمان تروریست را پیدا می کند. پس، وقتی جامعه ای تحت استبداد رژیم زیر سلطه و یا در رابطه قوا با قدرت خارجی است، هر کس و هر گروه می باید در خدمت جنبش همگانی قرار گیرد. یعنی بر حق بایستند. بیان آزادی را تبلیغ کند، و آشکالی را که زور در رابطه ها میان انسان با انسان و گروههای انسانی با یکدیگر، پیدا می کند، شناسائی و به جامعه شناساند. و نیز روشهای گوناگونی را که جمهوری مردم می توانند بکار برند، بشناساند. همواره، حتی در مقام دفاع در برابر تجاوز مسلحانه و غیر آن، نماد حق بماند و خشونت زدائی را ترک نکند.

۱، ۴- تا بوده، زور جدائی آورده است. بنابر دین های بزرگ نیز، قابیل زور در کار آورد و هابیل را کشت. پس، بکار بردن روش مسلحانه برای جدائی جستن، کار گروهی که نخواهد قیام یک قوم و حاکم بر آنها بگردد، نمی تواند باشد و نیست. در تاریخ، فاتحان با عناوینی چون اتحاد بشر، متمدن کردن بشر، تحت یک دین درآوردن جهان، تحت یک مرام درآوردن دنیا، کشورهای جهان را از دموکراسی برخوردار کردن، را توجیه گر جهانگشائی و سلطه گری می کرده اند و می کنند. از آنجا که توحید اصل راهنمای زیست انسان در استقلال و آزادی است و چون استقلال و آزادی ذاتی انسان است، آسانتر می توان انسانها را به همسان و برابر شدن فریفت. همانطور که به چشم می بینیم، جهانگشایان و سلطه گران، توحید پدید نمی آورند، بلکه تجزیه و جدائی را تحمیل می کنند. چه آنکه توحید، به استقلال و آزادی انسان و به برخورداری او از حقوق خویش نیاز دارد. توحید، به موازنه عدلی، به متابله اصل راهنمایی که همه رابطه ها را، از جمله رابطه های ملت با ملت و، در درون هر ملت، رابطه قوم با قوم و در درون هر جامعه، رابطه گروه با گروه و در درون هر گروه، رابطه انسان با انسان را خالی از زور کردن،

نیاز دارد. همچنین توحید نیاز به از میان برداشتن ستون پایه های قدرت دارد، نیاز به خشونت زدائی دارد، نیاز به برخورداری انسان از حقوق دارد و اینهمه، نیاز به بیان آزادی بمثابه اندیشه راهنما دارد. بدین قرار، هرگاه در جامعه ای چند قومی، قوم یا اقوامی بر قوم یا اقوام دیگر سلطه بجوید و بخواهد به زور، این سلطه را دائمی کند، جدائی پدید آورده، روش فرعونی در پیش گرفته و جامعه را از هم گسیخته و جدا جدا کرده و قوم یا قومهایی بیگانه از هم را تحت سلطه خود قرار داده است. هرگاه بیان آزادی راهنمای آن باشد، مبارزه برای پایان بخشیدن به جدائی، از راه برقرار کردن برابری و برادری خواهری، مشروعیت پیدا می کند و نه جدائی طلبی. پس اگر جمهوری مردم به جنبش در آمده باشند و جنبش آنها پیروز شده باشد، فرصت را برای قیام مسلحانه، بقصد جدائی، مغتنم شمردن، قلمروی برای حاکمیت بر مردم جستن می شود. این فرصت طلبی، فرصت سازی برای بازسازی استبداد نیز می شود. همان سان که در ایران بعد از پیروزی جنبش همگانی، یعنی انقلاب پیروز ۵۷ شد. همانگونه که پس از پیروزی انقلاب مشروطیت شد. همانطور که در هند به تجزیه آن شبه قاره انجامید و حاصل آن، استبدادهای حاکم بر سرزمین های جدا شده از هند شده است.

بدین ترتیب، هرگاه بیان آزادی، اندیشه راهنما باشد، هر ایرانی، قومیت او هر چه باشد، همه جای ایران را فراخسای مبارزه با استبداد با تمایل به فراگیری می کند، که جریان بیگانه شدن از جامعه را تا دورادور رفته است. با اتخاذ چنین روشی است که مبارزان همه ایرانیان و ایران را دوست می دارند و از کینه و نفرت و غیظ حتی نسبت به استبدادیان خالی می شوند و... و هدف او توحید جامعه از راه اشتراک در حقوق و اختلاف در قومیت و صلح اجتماعی در استقلال و آزادی و حقوقمندی انسان می شود. در هر جامعه دیگری نیز، همین روش بکار می آید چرا که انسان را برده قدرت نمی کند، بلکه او را از استقلال و آزادی برخوردار می کند. مبارزه ای با این ویژگی، همه زمانی و همه مکانی است.

۱، ۵- از نا بختیاری جوامع، یکی این بوده و هست که همواره گروه های مسلح کار را با دفاع در برابر متجاوز شروع می کنند و به تدریج قیام مردم و مانع جنبش مردم و عامل فعل پذیر شدن آنها می شوند. از این رو، دفاع وقتی مشروع است که اندیشه راهنما بیان آزادی باشد و مانع را از سر راه جنبش مردم بردارد و همواره دفاع بماند. خاصه های دفاع مسلحانه را داشته باشد و دفاع کنندگان جانشین جنبش مردم و ولی امر مردم نگردند. دفاع خشونت زدا باشد و نه خشونت گستر. پس، وقتی مردم در جنبش هستند، مانند ایران در جنبش، اقدام مسلحانه بی محل می شود.

۲ - پاسخ پرسش دوم: انقلاب ایران جنبش همگانی را که ناممکن تصور می شد، شدنی گرداند. از آن پس، جنبشهای مسلحانه، روی به ضعف

نهادند و جنبشهای همگانی روی به قوت گذاشتند. در کشورهای عراق و افغانستان که قوای امریکا و متحدانش آنها را اشغال کرده اند، هرگاه قرار بر این می شد که مردم این دو کشور استقلال و آزادی خویش را بازیابند و ولایت از آن جمهور مردم شود، لازم بود که گروههای مسلح شکل نگیرند و روشی را که جز ترور نیست و هدف آن جلوگیری از استقرار ولایت جمهور مردم است، در پیش نگیرند. چون جنبش همگانی مردم ایران را خود تجربه کرده ایم، پاسخ این پرسش ها را می توانیم بدهیم: اگر قرار می شد ولایت جمهور مردم برقرار شود، در همه جای کشور، سازمانهای سیاسی، بجای دادن نقش قیام مردم به خود و در کار آوردن زور، ولایت را از آن جمهور مردم می داشتند و خود را پیشنهاد کنندگان به مردم می شناختند، آیا ستون پایه های قدرت (سپاه و کمیته ها و دادگاه انقلاب و...) شکل می گرفتند؟ و آیا اینها ستون پایه دائمی می شدند و استبدادی با تمایل به فراگیری، برقرار می شد؟ آیا گروهگانیگری و محاصره اقتصادی و جنگ روی می دادند؟ آیا اندیشه های راهنمای ملاتاریا و سازمانهایی که خود را صاحب ولایت مطلقه خواندند و خشونت در کار آوردند، بیان قدرتی نبودند که قدرت را از آن نخبه ها (سازمان پیشرو، پیشاهنگ، و... و استبداد صالحان) و اطاعت را از آن «توده ها» می دانستند؟ چرا.

بدین قرار، هم انقلاب ایران مسلم کرد که جنبش همگانی ممکن است و هم بهترین کار، برانگیختن جنبش همگانی است و هم بعد از پیروزی جنبش، کاربایسته کوشیدن برای استقرار ولایت جمهور مردم است. اما آیا برانگیختن جنبش همگانی هیچگاه نیاز به اقدام مسلحانه پیدا نمی شود؟ هر چند پاسخ این پرسش داده شده است، اما باز جا دارد که به آن، از دیدگاه بیان آزادی، پاسخ گوئیم:

۱، ۴- استبدادها، بخصوص استبداد های فراگیر، «النصر بالرعب» را روش می کنند. فرو ریختن بنای رعب و وحشتی که استبدادها می سازند، ضروری به تمام دارد. برای فروریختن این بنا، روشهای موفقی بکار رفته اند: پیامبر (ص) اسلام، نخست فرو ریختن چهار دیواری ترس را روش کرد. در مکه، بر سر حق، معامله نکردن و مصلحت بیرون از حق را مفسدت شمردن و شکستن زیر فشار سنگین فریض را، روش کردن و این روش را آموختن. در این دوره، از پیامبری، هرگاه پیامبر (ص)، در برابر قدرت، سر خم می کرد، پیامبری و اسلامی برجا نمی ماند تا برداشتن موانع جنبش همگانی معنی پیدا کند؟ سخنی های طاقت شکن را تحمل کردن و بر حق استوار ایستادن، روشی بود که با موفقیت بکار رفت. پیش از او، ابراهیم (ع) نیز همین روش ایستادن برحق را آموخته و آتش بر او سرد شده بود. تئلاها برای راضی کردن پیامبر (ص) به سازش و نیز سختگیریهای طاقت شکن و آن سه سال سراسر مشقت، در بعثه ابی طالب، انگشت شمار انسانهای ایستاده بر حق را ترجمان فطرت همه آنهائی کرد که فعل پذیر و بی تفاوت بودند. در نتیجه، بیان قدرت از بیان آزادی شکست خورد. حاکمان دیگر نمی توانستند از

پیوستن مکیان به پیامبر(ص) جلوگیری کنند. بر آن شدند پیامبر (ص) را بکشند. مهاجرت به مدینه ضرور شد. اما اگر قواعد پیروزی رعایت نمی شدند، مهاجرت از یادها رفتن پیامبری و به دست فراموشی سپردن بیان آزادی می گشت. اما قواعد پیروزی رعایت شدند:

- قاعده اول ایستادن بر حق و نماد حق شدن و زندگی را عمل به حق کردن و مردم سالاری شورائی را پدید آوردن و نمونه ای برای مقایسه با جامعه تحت استبداد ساختن بود. - قاعده دوم که از یادها رفت و وارونه آن قاعده شد، این بود که در برابر دشمن متجاوز، دفاع تنها تا رفع تجاوز جایز است. از آن پس، مدافع را متجاوز می کند. بعد از پیروزی انقلاب ایران، وارونه این قاعده رویه شد و استبداد مرگ و ویرانی آور را پدید آورد. هرگاه، کار دفاع به تجاوز نمی کشید، سرمشقی برای دعوت به حق و ایستادگی پیروز برحق، بدل می شد. برداشتن مانع از برابر دیدگان قربانیان استبداد برای این که ببینند و از برابر گوشهای آنها برای این که دعوت به حق را بشنوند، می گشت. این همان درسی است که اگر آقای خمینی شنیده بود، یک نسل ایرانی قربانی نمی شد و ایران بهترین فرصتهای رشد را از دست نمی داد و...

- قاعده سوم که بسا آموزشی بزرگ تر از دو قاعده پیشین است، جلوگیری از فرارگرفتن دین در سایه سلاح، بنا بر این، قدرت بود. در دین اگر اه نیست، هم بدین معنی که اوامر و نواهی دین برای خشونت زدائی است و هم بدین معنی است که به زور نمی توان و نباید کسی را وادار به پذیرفتن دین کرد. با توجه به این دو معنی است که پیامبری و پیامبر را از تمامی صفات قدرتمنداری و قدرتمندار مبری می خواهد و در خطابی مؤکد به پیامبر(ص) یادآور می شود که اگر هم بخواهی نمی توانی کسی را هدایت کنی. جهاد اکبر که روش ترک اعتیاد به قدرت، از راه بکار بردن زور است و تشکیل ندادن ستون پایه های قدرت (ارتش و نیروی انتظامی و دادگاه در خدمت مصلحت قدرتمندار و...)، نیز کارهای بایسته بودند و انجام گرفتند. این شد که تشکیل جامعه ای با مردم سالاری شورائی و شرکت دادن همگان در اداره امور جامعه و برقرار کردن رابطه برادر- خواهری میان مسلمانان و شناساندن حقوق انسان به انسانها و نمرین زندگی وقتی عمل به حقوق است، ممکن گشت و آموزش بزرگ دوران پیامبری در مهاجرت بود. با رعایت این سه قاعده و با بکار بردن درسهائی که بکار بردنشان حق را بر قدرت پیروز می کند، بود که مانعی که قدرتمنداری و استبداد استبدادیان از سونی و فعل پذیری و بی تفاوتی و... مردم تحت استبداد از سوی دیگر بودند، برداشته شد و جنبش همگانی میسر شد.

بخصوص آموزشهای دوران مهاجرت پیامبر(ص) بودند که از یادها برده شدند. زورپرستان امروز، امروز در نظر مجاز پسند ها، مدینه آن روز را، پایتخت های امپراطوری ها، واشنگتن و لندن و مسکو و... جلوه می دهند.



در فصل پنجم، داده‌های اقتصادی را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. در همان حال که اقتصاد ایران بیشترین فرصت را برای مافیاهای نظامی - مالی ایجاد می‌کند تا از راه رانت خواری، ثروتهای بزرگ بیابند، خامنه‌ای - احمدی نژاد با چین قرارداد استخراج نفتی را بسته‌اند که بسا بدتر از امتیاز نامه داری است که قاجارها به انگلیسیها دادند و نیز قرار داد ۱۹۳۳ است که رضا خان با انگلیسیها بست.

و در فصل ششم خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را می‌یابید.

گزارش یونسکو، در باره رشد علمی و فنی کشورهای جهان و استعداد رشد علمی و فنی ایرانیان که رژیم تباہ می‌کند:

انقلاب اسلامی: یونسکو، گزارش مفصلی را در باره پیشرفت‌ها و پس رفت‌های علمی در جهان امروز، در تاریخ ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰، انتشار داده است. آسیا در کار آنت است که مقام‌های اول را در رشد بدست آورد. به سلطه علمی و فنی غرب برخود پایان بخشد و در پهنای علم و فن، پیش تاز بگردد. ایران، فرصت رشد شتاب گیر را که انقلاب ایجاد کرده بود، مغتنم نشمرد. شمار جوانانی که تحصیلات دانشگاهی را به پایان می‌برند، آنها که کیفیت تحصیلاتشان بیشتر است، کشور را ترک می‌کنند. رژیم نیز آنها را می‌گریزند. زیرا در نظام اجتماعی - اقتصادی تحت ولایت فقیه، کار برای آنها نمی‌تواند ایجاد کند. رفتار رژیم با استاد و دانشجو خصمانه است. در قسمت اول، نکات اصلی گزارش و جدول رده بندی کشورها از لحاظ رشد علمی و فنی و در قسمت دوم، رفتار رژیم با دانشگاه‌ها را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

گزارش یونسکو در باره پیشرفت‌ها و پس رفت‌های علمی و فنی و رفتار رژیم با دانشگاهها:

* گزارش یونسکو: آسیا دارد مقام اول را در دانش و فن و صنایعی که پیشرفته ترین فنون را بکار می‌برند، بدست می‌آورد:

◀ در ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰، یونسکو گزارشی را در باره رشد دانش و فن

آسیا برخاسته و ایران؟

و پیش و پس رفتن کشورها از لحاظ مرتبه شان، انتشار داده است. گزارش واجد این نکات است:

● دانش و فن در تغییر جهان سهیم بوده اند و همچنان سهیم خواهند بود. در مقایسه با گزارشی که یونسکو ۵ سال پیش، انتشار داد، گزارش امروز حاکی از اینست که تفوق آمریکا، در قلمرو علم و فن، در حال از دست رفتن است. جهان در حال یک تحول واقعی است: آخرین‌ها دارند اولین‌ها می‌شوند و اولین‌ها دارند موقعیت خود را از دست می‌دهند:

● این زیر رو و رو شدن را تولیدهای آزمایشگاههای تحقیقاتی آشکارا نشان می‌دهند: بنا بر رده بندی که مؤسسه سیماکو ترتیب داده است، مؤسسه اول دنیا بلحاظ مقاله‌ها که انتشار داده است، آکادمی علوم چین است.

● رده بندی که سیماکو ترتیب داده است، گویای آنست که در قلمرو دانش و فن، زلزله ای در حال روی دادن است: چین که در رده بندی ۱۹۸۰، به چشم نمی‌آمد، در دوره ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۸، به رده چهارم ارتقاء یافت. در رده بندی، ژاپن و آمریکا و انگلستان پیش از چین و آلمان و فرانسه بعد از چین قرار گرفتند. در ۲۰۰۸، چین دوم شد. ظرف چند سال آینده، در آزمایشگاههای چین بیشتر از آزمایشگاههای آمریکا محقق کار خواهند کرد.

● اطلاعات حاصل در باره مورد‌ها، تحولی را که آمار نشان می‌دهند، تأیید می‌کنند: چین، از لحاظ تحقیقات در باره نظم ژن‌های انسان که یافتن آن در ۱۹۸۸، موضوع کار محققان شد، مقامی نداشت اما اینک دارد در برنامه جهانی تحلیل سلولی پروتئینهای انسانی، مقام رهبری را پیدا می‌کند.

● تنها در دایره آزمایشگاه‌ها نیست که آخری‌ها دارند اولی‌ها می‌شوند: شمار کسانی که تحصیلات عالی را به پایان می‌برند، در کشورهایی که دارند به جرگه پیشرفته‌ها می‌پیوندند، نیز، بطور تصاعدی افزایش می‌یابند. سال گذشته، دانشگاههای ایران ۸۱ هزار فارغ التحصیل داشته‌اند. حال آنکه در سال ۲۰۰۰، تنها ۱۰۰۰۰ فارغ التحصیل می‌داشتند. هند در حال ایجاد ۳۰ دانشگاه جدید است و در سال ۲۰۱۲، شمار دانشجویانش سر به ۲۱ میلیون خواهد زد. بیشتر آنها مهندس و فیزیک دان و انفروماتیسین و شیمی دان و زیست شناس خواهند شد. هند در ۲۰۰۷، ۱۵ میلیون دانشجو می‌داشت.

انقلاب اسلامی: دانشگاه دیده یک سخن است و کیفیت تحصیل سخن دیگری است. در ایران شمار دانشجویانی که کیفیت تحصیلاتشان عالی است کم شمارتر هستند. اما مشکل بزرگ اینست که آنها، با پایان یافتن تحصیل خود در ایران، کشور را

ترک می‌کنند: به گزارش صندوق بین المللی پول، سالانه ۱۵۰ هزار مغز ایران را ترک می‌کنند که زبانی معادل ۵۰ میلیارد دلار برای ایران است. علت ترک کشور، استبداد مافیایها و این واقعیت است که نظام اجتماعی - اقتصادی ایران نمی‌تواند این نیروی محرکه را در خود جذب و فعال کند. سرکوب استادان و دانشجویان دلیل دیگر مهاجرت است. در بهار انقلاب، آن زمان که ایران می‌توانست خیز بردارد، خمینی گفت: بنی صدر می‌خواهد ایران را فرانسه و سوئیس کند و مردم برای اسلام انقلاب کردند. گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ و استبداد، ایران را زمین گیر کرد. امروز، پاکستان بمب اتمی دارد و از لحاظ رشد علمی و فنی در ردیف پنجاهم است. ترکیه به دنبال تکنولوژی اتمی نرفته و از اسرائیل مجهز به بمب اتمی و موشک دور برد و... جلوتر است. الجزایر زمانی ۴۰ درصد بودجه خود را به آموزش و پرورش اختصاص می‌داد و می‌توانست در ردیفهای اول قرار بگیرد، خمینیسم به آن کشور صادر شد و مسابقه در ترور، میان جهادگرایان و ارتش الجزایر، دانشمندان را فراری داد و رشد علمی و فنی را متوقف کرد و امروز، این کشور، در ردیف پنجاه و نهم است. در ایران، خرافات با شتابی چند برابر دانش و فن رشد می‌کند. از این رو، در فصلی از گزارش که به ایران اختصاص یافته است، ارزیابی اینست:

● نفت و درآمد آن و نیز سیاستهای دولت در قلمروهای اقتصادی و اجتماعی، بازدارنده‌های رشد علمی و فنی در ایران هستند. در ۵۰ کشور ردیف اول جهان، ۱۱ کشور از آسیا هستند. از آنها، ژاپن مقام دوم و چین مقام چهارم و هند مقام دوازدهم و ترکیه مقام بیست یک و ایران مقام سی و هشتم را دارند.

● کارخانه دنیا همچنان بکار تولید اسباب بازی و جوراب و... است. اما چین موشکهای خود را می‌سازد و به فضا پرتاب می‌کند، نیروگاههای اتمی می‌سازد، قطارهای سریع السیر می‌سازد و یا تجهیزات بیمارستانی مجهز به پیشرفته ترین تکنولوژی را می‌سازد.

بنگالادش که روزنامه‌ها از آن کدشه یک کشور فقیر را ساخته‌اند، ۹۷ درصد داروهای را که در این کشور مصرف می‌شود، می‌سازد و به اروپا دارو نیز صادر می‌کند. و هند از لحاظ صادر کردن خدمات انفورماتیک، مقام اول را در جهان دارد. دو منحنی، یکی منحنی رشد علمی و فنی و دیگری منحنی رشد اقتصادی چین، نشان می‌دهند که رشد علمی و فنی چین از رشد اقتصادی چین شتاب گیر تر است.

● گرده سنتی رابطه دانش و فن با صنعت دگرگون شده است. دیگر نمی‌توان با مفهوم «عقب ماندگی تکنولوژیک» سیمای کنونی را توضیح داد. توضیح این که بنا بر پروانه‌های صنعتی، تفوق و سلطه کامل هنوز با مثلث آمریکا و اروپا و

ژاپن است. اما این سلطه به چه کار می‌آید وقتی اروپا و آمریکا موقعیت خویش را از لحاظ علمی و فنی دارند از دست می‌دهند و شرکتهای کشورهای در حال پیوستن به اردوگاه رشد یافته‌ها، در کشورهای صنعتی، صنایع بزرگ را می‌خرند و پروانه تولید را نیز از آن خود می‌کنند؟ چنانکه شرکت فرانسوی رودیا سلیکون را بلو استار، یک شرکت چینی است، خرید و پروانه‌های شرکت فرانسوی را نیز از آن خود کرد.

● بسیاری از تکنولوژی‌ها، ژنتیک و تلفن دستی و انفورماتیک و استفاده از داده‌ها که قمرهای مصنوعی در اختیار می‌نهند و... با سرعتی بیشتر از سرعت رشد کشورهای صنعتی در دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۳، در جهان پخش می‌شوند.

در کشورهای بنازگی رشد یافته، اینترنت و وسائل ارتباطی شماره ای telecommunicationa numeriques عامل مساعدی برای ایجاد مراکز تحقیق برای صنایع شده‌اند. مفهوم قدیمی «عقب ماندگی فنی»، امروز، می‌تواند یک نعمت تلقی شود. زیرا کشورهای آنی که در تأخیر هستند، می‌توانند سریع تر از کشورهای رشد کنند که پیش از این شاگردان ردیف اول کلاس بودند. بنظر می‌رسد که در سطح اقتصاد جهانی، الگوی پیشین دارد جای به الگوی جدید می‌دهد: دانش و فن بمثابة نیروهای محرکه رشد، عامل جانشین شدن الگوی جدید هستند. ● با وجود این، بالا رفتن‌ها و پائین آمدن‌ها در رده بندی، البته منصفانه و عادلانه نیست. توضیح اینکه منطقه‌های وسیعی هنوز از لحاظ دانش و فن عقب مانده‌اند: افریقا به استثنای افریقای جنوبی و دنیای عرب و امریکای لاتین، به استثنای برزیل از جریان رشد دانش و فن بیرونند.

اگر کشورهای نو رشد یافته هم اکنون دارای ۴۰ درصد محققان هستند، کشورهای کمتر رشد یافته (شامل ۵۰ کشور که فقیرترین کشورها هستند) تنها صاحب نیم درصد محققان جهان هستند. در درون کشورهای نو رشد یافته نیز، نابرابری در حال افزایش است.

● در خور توجه است که برای مثال، از لحاظ تعداد مقاله‌های علمی، ایران ردیف سی و هشتم است. اما بلحاظ باروری و اثرمندی مقاله‌ها، ردیف پنجاه ششم می‌شود. همین تغییر ردیف را در مورد چین نیز مشاهده می‌کنیم. با این تفاوت که چین از ردیف چهارم به ردیف دهم می‌رود. و نیز ترکیه از ردیف بیست و یکم به ردیف سی و هفتم می‌رود. ضابطه واقعی نیز این شاخص است.

● این واقعیتها چشم اندازی را ترسیم می‌کند که قطع کردنی است با تاریخ ۱۵۰ سال اخیر. سلطه عظیم مثلث، در قلمرو علم و دانش

و صنعت و بازرگانی و قدرت نظامی، دارد پایان می‌پذیرد. با این تفاوت که اروپا می‌تواند دانشمندان و فن شناسان ضرور را خود تربیت کند. حال آنکه آمریکا این توانائی را ندارد و باید از راه وارد کردن دانشمندان و فن شناسان، کمبودهای خود را جبران کند و اقتصاد خود را رشد دهد.

انقلاب اسلامی: در اوائل دهه ۷۰ میلادی، بنی صدر در مطالعه روابط سلطه گر - زیر سلطه، انحطاط و انحلال دو ابر قدرت را پیش بینی کرد. امپراطوری روسیه زودتر منحل شد زیرا نیروهای محرکه بیشتری را از راه ایجاد قدرت نظامی و هزینه سنگین دیوان سالاری و مهار جامعه در رژیم دیکتاتوری، تخریب می‌کرد. اینک نوبت آمریکا است. اروپا زودتر از نقش سلطه گری بر جهان، از راه صرف نیروهای محرکه برای تحت سلطه نگاه داشتن قاره‌های دیگر، رها شد. اینست که وضعیت بهتری دارد. با وجود این، تخریب نیروهای محرکه از راه مصرف انبوه و قدرتمنداری، موجب عقب رفتن اروپا شده است و می‌شود. هم اکنون، ژاپن و چین، در دانش و فن از اروپا پیشی گرفته‌اند. بدیهی است این دو کشور و هر کشور دیگری که به راه سرمایه سالاری برود، دیر یا زود، به سرنوشت غرب، دچار می‌شود.

● اما گزارش، پریشانی اساسی را در میان می‌نهد: رابطه قوای علمی و فنی، بکار سلطه و بهره کشی آمده است. حتی شکل خشن استعمار را از راه قشون کشی و جنگ، به خود گرفته است. با چشم اندازی که رشد علمی و فنی کشورها می‌گشاید، به دانش و فن بمثابة نیروی محرکه، چه نقشی را باید داد؟ پاسخ سنتی رهبران سیاسی اینست که با افزودن بر بودجه تحقیقات علمی و فنی، «می‌باید تفوق علمی و فنی را باز جست». این پاسخ همان است که در محدوده پیشین روابط بین المللی داده می‌شود و بر رقابت، مسابقه و بسا رودرروئی بنا می‌گیرد.

اما آیا این درک کهنه از نقش علم و فن، واقع بینانه است؟ هیچ عاملی وجود ندارد که به استناد آن بتوان گفت کشورهای بزرگی چون چین و هند و برزیل محکومند در تأخیر علمی و فنی باقی بمانند. آیا چنین درک کهنه خطرهای جدید پدید نمی‌آورد؟ آیا کار پیش رو که باید از عهده انجامش برآئیم، این نیست روابط بین المللی از نوع جدید بسازیم؟ روابطی را بسازیم که بر همکاری و منافع مشترک، اساس بگیرند؟ این تحقیق به نتیجه نمی‌انجامد مگر این که منافع مشترک اقتصادی و مالی تشخیص و بطور شفاف تعریف شوند.



* طبقه بندی کشورها
بلحاظ رشد علمی و فنی:

آسیا برخاسته و ایران؟

کشور	مقالات علمی منتشر شده	مقالات قابل استناد	دفعات استناد به مقالات در جهان	دفعات استناد به مقالات در کشور مربوطه	متوسط دفعات استناد به مقالات	شاخص بارآوری و اثرمندی
1 United States	4,318,928	4,052,816	75,766,251	35,474,244	18,08	1,048
2 United Kingdom	1,244,316	1,134,839	18,030,898	4,476,611	15,48	636
3 Japan	1,224,465	1,198,879	12,485,837	3,920,215	10,53	492
4 China	1,223,278	1,215,927	4,328,817	2,240,814	4,83	246
5 Germany	1,134,216	1,078,356	15,140,549	4,116,637	14,07	558
6 France	824,601	781,988	10,475,265	2,511,263	13,46	510
7 Canada	630,525	599,602	8,825,916	1,803,543	15,54	495
8 Italy	609,192	579,114	7,169,107	1,732,478	12,86	442
9 Spain	449,406	423,791	4,623,796	1,225,409	11,59	347
10 Russian Federation	405,499	402,701	1,856,149	577,757	4,61	245
11 Australia	401,930	376,906	4,986,938	1,101,340	14,05	380
12 India	393,536	376,276	2,107,271	729,613	6,09	206
13 Netherlands	347,423	329,111	5,634,691	1,001,727	17,68	430
14 South Korea	319,976	315,392	2,217,068	530,243	8,53	232
15 Sweden	250,129	240,309	4,008,063	708,092	16,95	381
16 Switzerland	247,655	234,947	4,391,015	643,764	19,44	432
17 Brazil	236,703	230,272	1,614,792	517,211	8,35	219
18 Taiwan	233,763	229,301	1,612,728	416,490	8,27	192
19 Poland	209,744	206,235	1,317,141	373,845	6,91	213
20 Belgium	188,493	179,544	2,596,630	416,166	15,09	334
21 Turkey	171,048	162,252	886,307	259,644	6,37	144
22 Israel	154,402	147,884	2,143,484	340,029	14,75	315
23 Austria	130,548	123,673	1,675,616	255,272	14,19	290
24 Denmark	129,742	123,928	2,186,505	341,907	18,04	314
25 Finland	124,445	121,124	1,800,702	322,469	15,79	281
26 Greece	109,440	104,470	902,351	180,820	9,74	185
27 Hong Kong	103,462	99,704	992,830	180,238	10,88	203
28 Mexico	96,625	94,410	700,094	160,114	8,30	165
29 Norway	94,617	90,777	1,236,892	215,909	14,55	243
30 Czech Republic	93,563	91,278	649,726	165,673	7,69	168
31 Singapore	82,159	79,715	702,120	109,807	9,91	175
32 New Zealand	80,299	75,790	925,791	160,983	12,91	212
33 Ukraine	74,325	73,902	253,451	75,267	3,46	106
34 Argentina	73,705	71,775	622,317	144,908	9,12	158
35 Portugal	72,826	70,910	630,969	137,362	10,49	165
36 Hungary	72,235	70,082	666,510	123,247	9,81	188
37 South Africa	71,731	67,560	582,693	133,165	8,97	163
38 Iran	68,401	66,918	261,974	109,888	6,57	83
39 Ireland	58,545	55,123	664,497	84,077	13,76	195
40 Egypt	47,420	46,731	239,623	55,012	5,62	95
41 Romania	42,320	41,858	186,021	45,957	5,24	97
42 Thailand	41,892	40,906	278,002	51,460	8,70	118
43 Chile	37,347	36,482	352,382	69,866	11,26	143
44 Slovakia	35,274	34,417	211,727	49,365	6,39	114

جدول یک

کشور	مقالات علمی منتشر شده	مقالات قابل استناد	دفعات استناد به مقالات در جهان	دفعات استناد به مقالات در کشور مربوطه	متوسط دفعات استناد به مقالات	شاخص بارآوری و اثرمندی
89 Ghana	3,394	3,275	24,045	3,053	8,26	50
90 Kazakhstan	3,298	3,262	10,494	1,731	3,39	37
91 Nepal	3,278	2,968	19,730	2,838	7,63	51
92 Senegal	3,072	2,911	24,096	3,450	8,51	58
93 Moldova	3,020	2,997	14,064	3,160	4,80	42
94 Ecuador	2,427	2,331	21,403	2,887	10,63	58
95 Jamaica	2,294	2,147	16,345	2,256	8,09	43
96 Luxembourg	2,274	2,173	18,852	1,566	10,77	54
97 Macedonia	2,201	2,136	11,675	2,071	6,20	41
98 Côte d'Ivoire	2,176	2,089	17,856	2,148	9,02	50
99 Syrian Arab Republic	2,173	2,134	13,753	1,979	7,58	42
100 Qatar	2,162	2,065	6,621	675	3,91	28
101 Trinidad and Tobago	2,138	2,013	11,962	1,300	6,61	42
102 Botswana	2,083	2,044	13,068	1,956	7,16	39
103 Iraq	2,023	1,920	5,537	701	3,48	27
104 Panama	1,992	1,920	37,504	4,273	24,22	81
105 Bahrain	1,904	1,758	5,914	733	3,96	27
106 Sudan	1,895	1,835	11,536	1,707	7,24	36
107 Malawi	1,883	1,742	21,475	3,014	13,78	57
108 Burkina Faso	1,837	1,767	14,507	2,449	9,39	46
109 Bolivia	1,586	1,551	14,978	1,811	10,94	45
110 Zambia	1,492	1,411	14,294	1,693	10,75	48
111 Bosnia and Herzegovina	1,462	1,423	5,053	879	5,95	28
112 Benin	1,353	1,321	8,835	1,582	7,80	35
113 Madagascar	1,347	1,300	10,705	1,802	9,45	41
114 Palestine	1,274	1,248	5,481	942	6,15	28
115 Libyan Arab Jamahiriya	1,205	1,175	3,734	198	3,70	25
116 Papua New Guinea	1,200	1,160	10,348	1,181	8,70	44
117 Malta	1,162	1,101	9,932	685	10,72	40
118 Congo	1,074	1,007	6,721	687	7,53	34
119 Gambia	1,043	956	20,864	1,996	21,49	65
120 Mongolia	1,002	988	8,442	947	11,28	40
121 Mali	991	958	9,078	1,005	10,74	38
122 New Caledonia	956	937	9,775	1,639	12,27	43
123 Gabon	940	886	11,430	1,572	13,57	48
124 Fiji	912	882	4,668	550	6,34	28
125 Namibia	890	861	8,016	949	9,59	39
126 Guatemala	873	823	8,108	505	10,22	36
127 Mauritius	803	779	4,362	428	6,04	29
128 Yemen	762	741	3,499	409	5,42	26
129 Barbados	762	706	6,461	544	9,37	36
130 Mozambique	757	728	6,134	670	9,47	33

جدول ۳

کشور	مقالات علمی منتشر شده	مقالات قابل استناد	دفعات استناد به مقالات در جهان	دفعات استناد به مقالات در کشور مربوطه	متوسط دفعات استناد به مقالات	شاخص بارآوری و اثرمندی
45 Croatia	31,748	30,897	145,119	36,722	5,14	95
46 Bulgaria	29,893	29,399	174,697	34,490	6,20	101
47 Slovenia	29,493	28,922	192,212	44,163	7,37	106
48 Malaysia	29,166	28,456	122,942	23,912	6,20	85
49 Saudi Arabia	26,763	25,588	134,758	19,320	5,35	87
50 Pakistan	24,564	23,485	89,584	26,902	4,53	73
51 Nigeria	20,341	19,860	70,415	17,874	4,36	60
52 Tunisia	17,785	17,249	67,659	16,222	5,15	61
53 Venezuela	17,580	17,168	115,854	19,204	7,14	100
54 Belarus	17,401	17,322	68,529	15,867	4,00	76
55 Morocco	15,952	15,477	80,545	16,051	5,48	69
56 Cuba	15,277	14,835	65,948	17,155	4,68	67
57 Colombia	14,754	14,345	97,872	15,017	8,79	88
58 Lithuania	12,834	12,650	72,953	16,624	7,32	83
59 Algeria	11,664	11,560	42,679	8,760	5,12	57
60 Jordan	10,751	10,599	46,485	8,143	5,20	53
61 Estonia	10,647	10,489	102,112	20,250	11,04	94
62 Kenya	10,026	9,560	105,629	19,244	11,80	97
63 Bangladesh	9,590	9,359	51,173	9,982	6,23	65
64 Indonesia	9,194	9,022	70,283	7,767	8,79	79
65 United Arab Emirates	8,908	8,542	41,981	5,608	5,90	58
66 Kuwait	8,780	8,590	48,357	8,133	5,91	58
67 Lebanon	7,499	6,971	45,043	5,116	7,78	65
68 Philippines	7,484	7,300	70,624	9,001	10,48	84
69 Viet Nam	7,359	7,210	57,816	8,107	9,74	78
70 Puerto Rico	6,770	6,604	80,088	6,770	13,04	93
71 Iceland	5,962	5,757	102,055	10,412	19,59	115
72 Armenia	5,610	5,548	35,844	6,783	6,64	72
73 Uruguay	5,580	5,406	57,473	8,872	11,95	80
74 Latvia	5,426	5,374	38,170	6,157	7,40	65
75 Serbia	5,280	5,157	6,428	1,977	2,55	20
76 Uzbekistan	4,727	4,697	15,532	3,286	3,35	40
77 Tanzania	4,549	4,378	42,860	7,221	11,01	68
78 Georgia	4,490	4,426	27,136	3,897	6,68	58
79 Peru	4,474	4,304	43,339	5,089	11,98	73
80 Sri Lanka	4,465	4,210	28,442	3,387	7,91	56
81 Cyprus	4,342	4,229	29,387	4,027	9,70	59
82 Cameroon	4,282	4,175	29,010	6,277	8,41	52
83 Oman	4,234	4,029	19,457	2,848	5,51	42
84 Ethiopia	4,218	4,137	27,878	5,646	7,79	52
85 Costa Rica	3,940	3,831	43,762	5,614	12,11	75
86 Azerbaijan	3,922	3,896	8,003	2,123	2,38	29
87 Zimbabwe	3,806	3,686	30,400	3,726	7,91	54
88 Uganda	3,694	3,462	39,935	6,514	13,53	69

جدول ۲

کشور	مقالات علمی منتشر شده	مقالات قابل استناد	دفعات استناد به مقالات در جهان	دفعات استناد به مقالات در کشور مربوطه	متوسط دفعات استناد به مقالات	شاخص بارآوری و اثرمندی
131 Cambodia	747	696	5,685	678	9,73	31
132 Niger	690	674	5,812	605	8,16	34
133 Monaco	681	627	7,692	1,053	13,21	40
134 Albania	649	630	3,703	403	6,30	28
135 Macao	648	638	1,793	127	4,09	16
136 Brunei Darussalam	645	591	4,479	510	8,13	30
137 Guadeloupe	621	600	5,337	614	9,57	32
138 Togo	616	564	2,682	293	4,75	22
139 Kyrgyzstan	589	584	2,430	251	4,70	22
140 French Polynesia	562	542	6,049	736	11,57	36
141 Tajikistan	560	557	1,159	166	2,18	16
142 Nicaragua	531	515	4,572	414	10,46	31
143 El Salvador	520	508	3,631	98	7,37	29
144 Myanmar	514	501	4,018	383	10,07	29
145 Laos	481	458	3,491	528	9,00	27
146 Paraguay	476	459	4,239	225	10,17	31
147 Liechtenstein	444	424	3,581	434	10,06	28
148 French Guiana	420	397	4,149	398	11,76	28
149 Dominican Republic	412	398	3,752	210	10,87	31
150 Honduras	395	387	3,746	224	9,89	29
151 Guam	389	383	4,775	281	12,73	37
152 Greenland	328	320	3,217	444	14,56	24
153 Rwanda	316	288	2,351	144	10,07	26
154 Bermuda	311	298	7,465	646	24,49	43
155 Swaziland	299	293	1,739	116	6,36	19
156 Martinique	277	265	1,784	81	6,27	20
15						



آسیا برخاسته و ایران؟

کنند. بهانه اینست که در قم واحدی زیر نظر این پژوهشگاه موجود است و بهتر است که مابقی نیز به قم منتقل شوند.

امر انتقال این پژوهشگاه روز شنبه همین هفته قطعی گشت. در قم، پژوهشگاه تحت نظر حوزه علمیه و موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قرار می‌گیرد. بسیاری از اساتید، حاضر به رفتن به قم نیستند هر چند به آنها گفته‌اند از امتیازات بیشتری برخوردار می‌شوند.

● آموزش عالی تصمیم گرفته است که سال آینده تا حد توان از پذیرش دانشجویان مقطع کارشناسی به خصوص در رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های تهران بکاهد. هم جهت کنترل جمعیت تهران و هم جهت کنترل رشته‌های علوم انسانی. دشمنی با علوم انسانی که گویای تمایل استبداد مافیایها به استبداد فراگیر است. خامنه‌ای خود جبهه جنگ با علوم انسانی را گشود؟ چرا؟ زیرا هیچیک از رشته‌های علوم انسانی نمی‌تواند ولایت مطلقه فقیه را توجیه کند. رژیم‌های هیتلر و استالین و موسولینی و فرانکو و پهلوی و... نیز با علوم انسانی در جنگ بودند.

در دموکراسی‌ها نیز، گرایشهای محافظه‌کار و البته افراطی‌های راست و چپ نیز این دشمنی را ابراز می‌کنند. با آنکه ایدئولوژیها، بمنابیه بیان قدرت، اعتبار یافته‌اند، هنوز دشمنی با شدت تمام ادامه دارد. تحقیق‌ها در باره استقلال و آزادی و ویرانگریها که سرمایه‌داری لیبرال ببار می‌آورد، سانسور می‌شوند. جهان امروز، جهان تولید و مصرف انبوه اطلاعات است و انبوه اطلاعات کارآمدترین روش سانسور اطلاعات گویای واقعیت‌ها همان سان که هستند و یا روی داده‌اند. اما بخصوص استبدادها هستند که مردم را «بمباران اطلاعاتی» و در واقع، ضد اطلاعاتی، می‌کنند.

* انحلال بدون اطلاع قبلی

دانشگاه علوم پزشکی، اقدامی آزمایشی برای تعطیل دانشگاه‌ها هرگاه به مهار در نیامدند؟

انحلال دانشگاه علوم پزشکی ایران، ناکهانی انجام گرفت. علت این انحلال را حکومت کاهش جمعیت تهران اعلام کرده است در حالیکه به صورت گسترده بر جمعیت نیروهای نظامی تهران افزوده می‌شود و انحلال یک دانشگاه و ادغام دانشجویان این دانشگاه در دانشگاه‌های بهشتی و تهران، از جمعیت تهران هیچ کم نمی‌کند. اگر هم بنا بر کاستن از جمعیت تهران بود، روش کار نه انحلال که انتقال به شهر دیگری همراه با تمامی تجهیزات بود که آموختن دانش پزشکی بدانها نیاز دارد. پر شمار شدن پزشکان کشور نیز بعنوان دلیل بر بی‌نیازی از دانشگاه علوم پزشکی گفته شده است. اما اگر دلیل انحلال، زیاد شدن شمار پزشکان بود نیز، تجدید سازمان دانشکده‌های پزشکی و بهای بیشتر دادن به تخصص و تحقیق بود و نه انحلال دانشگاه. پس وقتی کاستن از جمعیت و زیادی شمار پزشکان علت نیستند، لاجرم علت دیگری وجود دارد که رژیم مافیایهای نظامی - مالی به سرکردگی خامنه‌ای، نمی‌خواهند بر زبان بیاورند. یادآور می‌شود که بهنگام جنبش، رژیم انحلال دانشگاهها و یا تعطیل موقت آنها را زرمه می‌کرد. چه عجب از این رژیم اگر،

دانشگاه ستیزی رژیم مافیایها و عقب ماندگی علمی و فنی:

* وزارت علوم مأمور مهار استادان و دانشجویان و به قبضه دولت مافیایها در آوردن دانشگاهها:

در ببحوجه رشد علم و فن در جهان و در حالی که آسیا دارد کانون دانش و فن می‌شود، به دنبال جنبش همگانی مردم ایران، پاسدار احمدی نژاد که با تقلب بزرگ، رئیس جمهوری شده بود، پاسداری بنام جوان را وزیر علوم و آموزش عالی کرد تا که دانشجویان و استادان را تحت مهار آورد و دانشگاهها را رام و مطیع دولت مافیایها کند. برنامه کاری که او برای خود تهیه کرده است و اجرا می‌کند، این مواد را دارد:

● از جنبش انداختن دانشجویان و دانشگاهیان از راه سرکوب شدید. اینست که علاوه بر فعال شدن ۱۷ دستگاه تفتیش عقیده و کنترل، کمیته‌های انضباطی دانشگاهها نیز تبدیل به دادگاهها شده و با دادگاههای انقلاب و واداک و اطلاعات سپاه، مجموعه‌ای را پدید آورده‌اند که کارشان، رام کردن دانشگاهها است.

● شمار استادان و دانشجویانی که این مجموعه، از دانشگاه اخراج کرده‌اند و یا زندانی و محکوم ساخته‌اند، بیشتر از چهار سال اول ریاست جمهوری احمدی نژاد است. این سرکوب با شدت تمام ادامه دارد.

● ترور استادان و دانشجویان نیز از جمله روشهایی است که از جنبش بدین سو، افزایش یافته است.

● شهریه مقرر کردن برای دانشگاههای دولتی به تریبی که هم دانشگاهها از آن قشرهای مرفه شوند و هم سبکی شهریه از عوامل بازدارنده روی نهادن به جنبش بگردد.

● رژیم در کار آنست که عده‌ای از اساتید علوم انسانی را وادار به همکاری با سپاه و نیروی انتظامی بنماید. از برخی اساتید رشته‌های علوم سیاسی و علوم اجتماعی و حقوق، خواسته است در اتاق‌های فکر نیروی انتظامی و سپاه حضور یابند و با آنها در کنترل دانشجویان همکاری نمایند.

● اخیراً پیرو کنترل بیشتر دانشگاهها، بسیج با جذب نیروهای سرباز وظیفه، به خصوص آنهایی که سابقه حضور در بسیج داشته‌اند، از آنها به عنوان نیروهای بسیج دانشجویی در سرکوب دانشجویان استفاده میکند. گفته می‌شود این نیروهای وظیفه را بعد از آموزش، به دانشگاههای مختلف فرستاده‌اند تا در شکل «لباس شخصی» در دانشگاهها کار کنترل دانشجویان و اساتید را بر عهده بگیرند. جذب این نیرو امسال فراگیر تر شده است.

● بعد از بنا گذاشتن بر تشدید کنترل و تغییر در علوم انسانی، فرار بر مرتبط کردن برخی از دانشکده‌ها و پژوهشگاههای علوم انسانی با حوزه‌های علمیه گذاشته شده است. به عنوان مثال قرار شده که پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، که در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری دانشجو می‌پذیرد، را به قم منتقل

کشور	مقالات علمی منتشر شده	مقالات قابل استناد	دفعات استناد به مقالات در جهان	دفعات استناد به مقالات در کشور مربوطه	متوسط دفعات استناد به مقالات	شاخص بارآوری و اثرمندی
Chad	160	155	1,058	144	8,80	16
Sierra Leone	158	154	1,059	31	6,69	16
Democratic Republic Congo	156	149	1,588	70	8,83	21
Afghanistan	151	132	630	77	4,10	12
Solomon Islands	144	136	1,256	105	9,38	19
Montenegro	133	132	65	14	0,42	3
Bahamas	133	127	1,184	92	11,74	18
Virgin Islands (U.S.)	131	126	1,071	41	9,44	16
Bhutan	127	125	484	75	5,28	13
Belize	124	122	1,096	69	9,92	19
Vanuatu	120	113	675	85	7,39	13
Suriname	120	117	912	75	8,97	18
Samoa	106	104	505	45	4,76	12
Turkmenistan	105	103	672	26	6,07	10
Federated States of Micronesia	83	79	559	47	8,39	12
Palau	74	69	656	45	12,17	16
American Samoa	71	70	562	37	8,65	14
Maldives	68	65	288	11	4,01	10
Dominica	62	60	327	29	5,61	11
Dibouti	61	53	263	4	5,08	9
Andorra	59	53	348	21	4,63	10
Cayman Islands	58	57	246	12	5,64	8
Equatorial Guinea	58	57	383	48	7,18	11
Saint Kitts and Nevis	51	47	403	6	13,31	12
Liberia	46	40	280	7	8,52	10
Antigua and Barbuda	45	44	154	15	4,37	7
Tonga	45	43	256	23	6,09	10
North Korea	44	43	89	2	3,11	6
Marshall Islands	42	40	265	21	5,82	9
Virgin Islands (British)	41	39	405	7	11,69	8
San Marino	40	38	844	1	21,41	11
Montserrat	36	36	661	36	17,68	14
Saint Lucia	34	32	526	7	18,09	9
Gibraltar	34	31	219	33	11,41	8
Northern Mariana Islands	33	33	213	20	8,08	8
Cape Verde	32	32	171	10	6,32	7
Somalia	30	30	159	1	7,31	7
Mavotte	27	27	45	7	2,87	4
Sao Tome and Principe	27	27	219	41	8,23	9
Comoros	23	23	141	6	5,22	4

جدول ۵

کشور	مقالات علمی منتشر شده	مقالات قابل استناد	دفعات استناد به مقالات در جهان	دفعات استناد به مقالات در کشور مربوطه	متوسط دفعات استناد به مقالات	شاخص بارآوری و اثرمندی
Timor-Leste	23	20	60	6	4,54	4
Saint Vincent and The Grenadines	18	18	172	1	11,50	5
Cook Islands	17	17	173	2	11,19	6
Turks and Caicos Islands	17	16	134	2	10,63	8
Aruba	13	13	101	0	9,83	4
Tuvalu	10	10	37	1	3,90	4
Kiribati	10	9	31	0	4,60	4
United States Minor Outlying Islands	9	8	289	0	32,25	8
Svalbard and Jan Mayen	8	8	105	3	13,50	6
Norfolk Island	8	8	8	0	3,75	1
South Georgia and The South Sandwich Islands	4	4	36	0	11,00	3
Anguilla	3	2	18	0	5,25	2
Wallis and Futuna	3	3	3	0	1,50	1
French Southern Territories	3	3	30	0	10,00	3
Tokelau	2	2	30	0	15,00	2
Vatican City State	2	1	1	0	1,00	1
Christmas Island	2	2	17	0	8,50	2
British Indian Ocean Territory	2	2	85	0	42,50	2
Nauru	1	1	3	0	3,00	1
Niue	1	1	8	0	8,00	1
Saint Helena	1	1	2	0	2,00	1
Western Sahara	1	1	0	0	0,00	0

SCImago Research Group, Copyright 2007-2010. Data Source: Scopus®

جدول ۶

انحلال دانشگاه علوم پزشکی را، بعنوان اقدامی آزمایشی، دستور داده باشد. توضیح زیر در باره «نا پایداری نهادها در ایران» گویا است:

در ۱۵ آبان، مسعود شفیعی، در سایت آفتاب، به امر قابل اهمیتی توجه کرده است: هفته گذشته «انحلال» دانشگاه علوم پزشکی ایران به خبر اول محافل علمی، دانشگاهی و فرهنگی کشور تبدیل شد. هر چند که بلافاصله پس از انتشار این خبر، مسئولان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تلاش کردند تا اساسا منکر واقعه «انحلال» این دانشگاه شده و از «ادغام» این دانشگاه با دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی و درمانی تهران سخن به میان آوردند اما واقعیت این است که بر اساس تصمیم اتخاذ شده در دولت، از این پس چیزی به نام دانشگاه ایران وجود ندارد و این هیچ معنایی را غیر از «انحلال» این دانشگاه به اذهان متبادر نمی‌کند.

این موضوع که نگرانی آشکار بسیاری از دانشجویان، اساتید و کارکنان این دانشگاه را در پی داشت و با مخالفت‌های زیادی هم در سطح نمایندگان مجلس و دلسوزان حوزه آموزش عالی و علوم پزشکی کشور مواجه شد، عمدتا از منظر اجازه قانونی این «انحلال» و نیز آثار و تبعات این تصمیم برای نظام بهداشت و درمان و آموزش پزشکی کشور مورد توجه بوده که علی‌رغم اهمیت همه آنها، به اعتقاد نگارنده نکته‌ای مهم و فرا دست‌نیافتنی در این ابراز مخالفت‌ها مغفول مانده است. اما این کار با مقاومت دانشجویان و استادان و حتی نمایندگان مجلس مافیایها و ... و حتی روپرو شد:

● انحلال دانشگاه علوم پزشکی با انتقاد شدید حامیان برجسته احمدی نژاد در مجلس روبرو شد: افرادی مانند کوچک زاده و دکتر مرندی و سردار اسماعیل کوثری و فاطمه رهبر و دکتر نجابت و ... با این کار مخالفت کردند. و البته، منتقدان حکومت این اقدام را بشدت انتقاد کردند.

● نکته مهم دیگر، مخالفت بسیج دانشجویی این دانشگاه با انحلالش است. این مخالفت گویای این واقعیت است که بسیج همواره جانب رژیم را نمی‌گیرد. هرگاه مبارزان و آنها که نقش نیروی محرکه سیاسی را بازی می‌کنند بر حقوق انسان و حقوق جمعی آنها، بایستند و مدافعان واقعی این حقوق باشند، بسیاری از نیروهای تحت امر رژیم می‌توانند از آن جدا شوند و به مردم بپیوندند. نظر بسیاری از آگاهان در داخل کشور بر اینست که اگر جنبش مردم باز یافتن حقوق را هدف کند، نخستین نیروی که از خدمت بدر می‌آید و به مردم می‌پیوندد، نیروی بسیج است. بعد از آن نیروی انتظامی و دست آخر، بدنه و بسا بخشی از راس سپاه پاسداران است.

● و نیز گفته‌اند علت انحلال دانشگاه علوم پزشکی، ریاست دکتر لاریجانی، برادر چهارم لاریجانی‌ها بر این دانشگاه بوده است. قول احمد احمدی در باره «برخورد سیاسی با دانشگاهها» (آفتاب نیوز، ۲۱ آبان ۸۹) گویا است:

حجت الاسلام و المسلمین احمد احمدی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، با انتقاد از رفتار سیاسی دولت تاکید بر لزوم اتخاذ سیاست‌های یکپارچه گفت: این که به خاطر برخورد سیاسی با یک دانشگاه، ما بیاییم در یک دانشگاه دیگر به طور بی‌رویه دانشجو بگیریم، دود آن به چشم مردم می‌رود و تولید علم به معنای واقعی هم در کشور رخ نمی‌دهد.

واقعا چه ضرورتی دارد که ما در کشور بلوف بزیم که مثلا ۴ میلیون دانشجو داریم و با این که بی حد و حصر رشته ایجاد کنیم و شعار بدهیم که می‌خواهیم همه را با سواد کنیم! در صفحه ۶



باید یک سیاست واحد و هماهنگ در رابطه با دانشگاه‌ها در کشور حاکم باشد. نه این که هر وزیری که آمد ساز خودش را بزند. با توسعه بی رویه و بدون برنامه ریزی شده دانشگاه‌ها، تولید علم محقق نمی‌شود.

واقعاً ما برای این همه دانشجویی که در نظام دانشگاهی جذب کرده ایم، چطور می‌خواهیم آن‌ها را تعلیم و تربیت کنیم و بعد برای شغل آن‌ها چه فکری کرده ایم؟ در حال حاضر، بر اساس آماری که به ما داده اند بیش از ۶۰ درصد دانشجویان را دختران تشکیل می‌دهند. رشد این مساله به دلیل آن که دختران را در ازدواج و اشتغال با مشکل روبرو می‌سازد، تأثیرات نامطلوب اجتماعی بر جای خواهد گذاشت.

دانشگاه آزاد، با تغییر اساسنامه، به تصرف احمدی نژاد درآمد. زیرا ۱- اعضای هیأت مؤسس در شورای امناء اقلیت شدند و ۲- احکام مسئولان دانشگاه به امضای رئیس شورای انقلاب فرهنگی، یعنی احمدی نژاد می‌رسد. اما این غیر از هدفی بود که خامنه‌ای معین کرده بود. این بود که دستور جمع آوری مصوبه بخاطر «تأمین کامل نظر مقام رهبری» صادر شد!

انقلاب اسلامی: جامعه ایران وارد مرحله جدیدی شده است: بیزاری خود را از رژیم و کسانی که به آن نزدیک شوند، آشکار می‌کند. عوامل سرکوب نیز، در جامعه، خود را تنها و منزوی می‌یابند. ورود به این مرحله گویای این واقعیت است که جامعه دارد از اصلاح پذیری رژیم، آنهم از درون، چشم بر می‌گرداند و چشم به روشی دیگر می‌گشاید. هنوز می‌باید با ترسها و تردیدها مبارزه کرد تا جامعه ملی مسئولیت خویش را برعهده گیرد و از راه جنبش همگانی، ولایت جمهور مردم را برقرار کند.

شکلهای جدید ابراز بیزاری مردم از رژیم:

* شیخ صادق لاریجانی برای خود نه راه پیش می‌بیند و نه راه پس:

بنا بر اطلاع موثقی که نشریه دریافت کرده است، شیخ صادق لاریجانی، دیداری با طاهری خرم آبادی، روحانی دیگری که یک چند امام جمعه‌ای از امام جمعه‌های تهران شد اما زود، خود را از محاصره بیرون برد، داشته است. در این دیدار، وضعیت بس نابسامان سه قوه، موضوع گفتگو شده و لاریجانی از طاهری خرم آبادی خواسته است او را دعا کند. به او گفته است در دامی افتاده است که نه راه پیش دارد و نه راه پس.

یادآور می‌شود شیخ صادق انکار کرد به خامنه‌ای نامه اعتراض آمیز نوشته و از دخالت‌های مجتبی و گروه او در «بیت رهبری» شکایت کرده است. حقیقت اینست که او از اینکه نقش آلت فعل را در سرکوبی بازی می‌کند، شاکمی است. پدر همسر او، آیت الله وحید خراسانی حاضر به دیدار با خامنه‌ای، در ۱۰ روز اقامت او در قم نشد. این امر که شیخ صادق توانسته است پدر همسر خود را به دیدار با خامنه‌ای راضی کند، گویای شدت نارضایی وحید خراسانی از عملکرد خامنه‌ای و نیز ریاست شیخ صادق بر قوه قضائیه است.

آسیا برخاسته و ایران؟

جای این که دولت را در خدمت دین و روحانیت بخوانند، دین و روحانیت را در خدمت «نظام مقدس ولایت فقیه» خوانند، وقتی روحانیان را ترسانند و از آنها خواست از نظام حمایت کنند اگر نه، با سقوط آن، آنها و دین نیز از میان می‌روند. این وارونه کردن رابطه دین با دولت، بر آنها هم که تردید داشتند، ثابت کرد که دین دولتی شدنی بود و شد و دولت دینی ناشدنی بود و نشد. در نتیجه، وقتی او از سفر ۱۰ روزه به تهران بازگشته، روحانیان حاصل سفر او را در یک جمله، بازگفتند: او به قم آمد و مراجع را خورد کرد و رفت. بنا بر اطلاع، «مراجعی» که حاضر به دیدار با او شده بودند، احترام در خور را از خامنه‌ای ندیده و با رنجش خاطر از نزد او بیرون آمده‌اند. در قم، می‌گویند: از ۱۰۰ هزار روحانی شیعه که با قم سر و کار دارند، طرفداران خامنه‌ای و ولایت فقیه، به ۳ هزار نیز نمی‌رسد.

در بازگشت از سفر قم، دستگاه تبلیغاتی رژیم مدعی شد که سفر خامنه‌ای به قم، تبلیغاتی را خنثی کرد که در باره جدائی میان «مقام معظم رهبری» و مراجع، بعمل می‌آمدند. اما بازگشت او به قم و دیدارش با این سه تن که حال و احوالشان بر همگان معلوم است، گویای شکست سفر و بیشتر شدن جدائی او با مراجع و روحانیان طراز اول قم است. بخصوص که دیدار کنندگان با او، مورد بی‌اعتنائی مردم قرار گرفته و خود را ناگزیر دیده‌اند، دیدار با او را توجیه و فاصله خود را با رژیم بیشتر کنند.

* آیا امریکا و اسرائیل در تدارک حمله به ایران در ماه فوریه یا اوائل مارس هستند؟:

در همان حال که رژیم بر سر محل گفتگو و تاریخ آن با وزیر خارجه اروپا چانه می‌زند، از دو منبع، یکی از درون رژیم و دیگری از عراق اطلاعات زیر واصل شده‌اند:

● نگرانی خامنه‌ای از انفجار در پایگاه موشکی خرم آباد، همچنان شدید است. اطلاعات سپاه دست اندر کار تحقیقات وسیع برای پی بردن به چگونگی نفوذ در سپاه و ترتیب دادن آن انفجار هستند.

● نگرانی دومی نگرانی اول را تشدید کرده است و آن، نگرانی بابت احتمال حمله به ایران است. بنا بر اطلاع، عوامل اطلاعاتی اسرائیل و امریکا در ایران، مشغول دقیق کردن هدف‌های هستند که می‌باید مورد حمله قرار بگیرند.

● بنا بر اطلاع از عراق، احتمال می‌رود اسرائیل و یا امریکا و یا به اشتراک، در ماه فوریه و یا اوائل مارس و پیش از نوروز، حمله به تأسیسات اتمی ایران و هدف‌های نظامی را انجام خواهند داد.

● در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۰، فرمانده پایگاه هوایی خاتم الانبیاء گفت: ایران مشغول تکمیل سامانه رادارها و بخصوص برای رد یابی پروازها در ارتفاع پائین است.

● در ۱۴ نوامبر ۲۰۱۰، خبرگزاری فرانسه اطلاع داد که ایران مشغول تقویت دفاع از مراکز اتمی خویش است.

بدین سان، رژیم نیز احتمال حمله به تأسیسات اتمی را قوی تلقی می‌کند.

● با وجود این، گفته‌ها و نوشته‌ها در امریکا، حاکی از آنند که امریکا از اثر بخشی تحریم‌های اقتصادی مطمئن است و تحریم اقتصادی را سلاحی برنده تر ارزیابی می‌کند. چنانکه کندولیزا رایس، وزیر خارجه پیشین امریکا، اظهار نظر کرده است که تحریم‌های اقتصادی دارند اثر می‌کنند و امریکاییان می‌باید صبور باشند.

* ماجرای فرستادن اسلحه به نیجریه و انزجار خریدن در آفریقا:

● یک کشتی ایرانی به نیجریه بار می‌برد. بنابر بارنامه، بار او مصالح ساختمانی بوده‌اند. اما وقتی مفتشان گمرک، بار کشتی را مورد تفتیش قرار می‌دهند، مشاهده می‌کنند بار کشتی اسلحه است. متکی، وزیر خارجه، هراسان، به نیجریه می‌رود و قول همکاری در تحقیق را می‌دهد.

● اما در ۱۳ نوامبر ۲۰۱۰، حکومت نیجریه اخطار می‌کند که ماجرا را به شورای امنیت سازمان ملل متحد گزارش می‌کند. بنا بر قطعنامه شورای امنیت، خرید و فروش اسلحه با ایران، ممنوع است. بار کشتی ۱۳ کانتینر اسلحه بوده است.

● متکی قول داده است که یکی از مأموران رژیم که به سفارت ایران پناهنده شده است، برای بازجویی، نزد قاضی برود. حال آنکه دو تن، به اسامی عظیم آقاچانی و سید احمد طهماسبی (این یکی دارای مصونیت دیپلماتیک است)، در سفارت ایران تحصن گزیده‌اند و این دو، عضو سپاه قدس هستند. از قرار، دومی، خود را به بازجو معرفی کرده و اطلاعاتی را به او داده است.

● متکی به وزیر خارجه نیجریه اطمینان داده است مقصد اسلحه ارسالی، نیجریه نبوده است. اما حکومت نیجریه ظن قوی برده است که ایران این اسلحه را برای مسلمانان نیجریه فرستاده و قصدش ایجاد جنگ داخلی در نیجریه بوده است. در ۱۵ نوامبر، متکی مدعی شد که سوء تفاهمی بود و رفع شد. اما وزیر خارجه نیجریه در نیویورک از اطلاعاتی که مأمور ایرانی در اختیار او گذاشته است سخن گفت.

* نزاع در سپاه، میان این و آن تمایل:

● برابر اطلاع، در سپاه، میان اداره اطلاعات سپاه و اداره حفاظت اطلاعات و نیز میان قرارگاه ثارالله و نمایندگان ولی فقیه، نزاع است. بدیهی است نزاع بر سر قدرت است. ثارالله و اطلاعات سپاه خود را حامی احمدی نژاد می‌خوانند و اداره حفاظت اطلاعات و نمایندگان «رهبری»، خود را مطیع خامنه‌ای می‌شمارند. طرفداران احمدی نژاد رفتار خود

را اینطور توجیه می‌کنند که «رهبر» حامی احمدی نژاد است. و جانبداران خامنه‌ای می‌گویند: سپاه می‌باید مطیع رهبر باشد و نباید بنفع مقامی، ولو رهبری از او حمایت کند و یا موضعگیری کند.

اما، زیر این توجیه ظاهری، باطنی است و آن باطن، شدت گرفتن در گیربها در بالا است. دو نمونه:

● مجله امید انقلاب که نمایندگی ولی فقیه در سپاه منتشر می‌کند، احمدی نژاد را مورد انتقاد قرار داده است که چه حق داشته است بالای حرف امام حرف بزند. امام فرمود مجلس بالاتر از همه است و او حق ندارد بگوید، این زمان آن زمان نیست و در این زمان، مجلس بالاتر از همه نیست.

● آیت الله خرازی، خامنه‌ای بخاطر رویه اش و نفرتی که در مورد صادق خرازی ایجاد کرده است، انتقاد کرده است. صادق خرازی که سفیر رژیم در فرانسه بود، مورد غضب قرار می‌گیرد. او همان کس است که به اتفاق سفیر سوئیس در تهران و پس از جلب موافقت خامنه‌ای و خاتمی، طرح گفتگوی همه جانبه ای با امریکا را تهیه و از طریق سفیر سوئیس، به وزارت خارجه امریکا رساند. اما بوش که سرمست «پیروزی» در عراق و به دنبال پهنه برای حمله به ایران بود، اعتنائی به آن طرح نکرد. صادق خرازی اینک بیمار است. بیماری او، سرطان است. این بار که خواسته است برای معالجه به فرانسه بیاید، به دستور شخص خامنه‌ای، به او اجازه سفر نداده‌اند.

* افتخاری، خواننده‌ای که احمدی نژاد با او رو بوسی کرده بود، از مردم پوزش می‌خواهد:

● افتخاری خواننده ای بود که از محبوبیت در میان ایرانیان برخوردار بود. او برای اجرای برنامه خود به محلی دعوت می‌شود. در آن محل، محمود احمدی نژاد نیز حضور داشته است. هنگامی که برای اجرای برنامه به روی سن می‌رود، محمود احمدی نژاد خود را به وی می‌رساند و او را در آغوش می‌گیرد و با او رو بوسی می‌کند.

بعد از این رو بوسی، افتخاری از چشم همه مردم می‌افتد به گونه ای که به قول خودش، زندگی برایش تاریک و تلخ میشود. زیرا هر جا که برای اجرای برنامه می‌رود، با هو کشیدن مردم و توهین و تحقیر آنان روبرو می‌شود. به قول خودش حتی همسایگان با خانواده وی نیز قطع رابطه می‌کنند.

چندی پیش، برای اجرای یک برنامه به تالار اندیشه می‌رود. به محض حاضر شدن بر روی سن، به شدت از سوی مردم هو می‌شود. مجبور می‌شود سن را ترک کند. با پا در میانی چند نفر از هنرمندان، دو باره بر روی سن می‌آید و از مردم بابت آن رو بوسی، معذرت می‌خواهد. به مردم می‌گوید اگر او را بخشیده‌اند، او برای مردم آواز بخواند. و می‌افزاید: آقای احمدی نژاد باید بیاید و برای مردم توضیح بدهد که چرا با او این برخورد را می‌کنند.

کار بر او آنچنان تنگ شده بود که تصمیم گرفته بود برای ادامه زندگی، به خارج از کشور برود و خانواده خود را نیز با خود ببرد. اما شاید با توجه به معذرت خواهی او از مردم، بار دیگر محبوبیت از دست رفته را باز یابد.



* رفتار با شریفی نیا، مورد دیگری از داوری وجدان جمعی و اجرای حکم آن از سوی مردم است:

◀ مردم همان رفتار را با محمد رضا شریفی نیا نیز می کنند. او برای شرکت در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری قلابی احمدی نژاد، در بحبوحه جنبش مردم ایران، به بیت رهبری رفته بود. علاوه بر آن، نوبتی دیگر، در جمع هنرمندان به دیدار خامنه ای رفت. او که تا قبل از این دو دیدار در میان مردم محبوب بود، اینک منفور است. البته او در روزهای بعد از کودتای خرداد ۶۰، دستگیر شد. زیر شکنجه و با تهدید شدن به اعدام، تواب شد. پس، بسا از ناچاری در این مراسم شرکت می کند. به هر حال، کار وی به جایی رسیده است که در مراسمی، هنگامی که مردم متوجه حضور دختران وی در جلسه می شوند، آنقدر آنها را هو می کنند که ناگزیر می شوند سالن را ترک کنند. بعد از ترک آن دو، مراسم انجام می گیرند.

* محبوب شدن مهران مدیری، مورد دیگری از رفتار مردم در پیروی از وجدان همگانی است:

◀ هنرمندی که محبوب مردم شده است، مهران مدیری است. او حاضر به رفتن به جلسه دیدار هنرمندان با خامنه ای نشد. در نتیجه، صدا و سیما از خرید فیلم های وی که مورد پسند مردم هستند، خودداری کرد. وی به ناچار فیلم های خود را به صورت سی دی به بازار عرضه کرد. وقتی مردم متوجه فروش بخش های فیلم «قهوه تلخ» که کار او است، می شوند به سرعت شروع به خرید سی دی های وی می کنند. در حقیقت، مردم از وجدان داوری جمعی پیروی می کنند وقتی تصمیم می گیرند از این هنرمند حمایت کنند: در حرکتی هماهنگ، در حالیکه قادر به کپی سی دی های این فیلم هستند، از این خرید خودداری و یکدیگر را ترغیب به خرید فیلم مهران مدیری می کنند. زیرا باید با خرید این فیلم، هنر را از قید و بند استبداد و دستگاه سانسورس که صدا و سیما است، رها کنند.

اگر این فیلم به همین گونه به فروش خود ادامه دهد، بسا از این پس، دیگر هنرمندان نیز با ساخت فیلم و فروش آن در بازار از فروش آن به صدا و سیما خودداری کنند. گفته می شود صدا و سیما قبل از عدم حضور مهران مدیری در دیدار با خامنه ای، قرار بود که ۷۵ قسمت از فیلم «قهوه تلخ» را به مبلغ ۳۰۷ میلیارد تومان خریداری کند. در حالیکه که هم اکنون، از این فیلم ۴ سی دی به بازار آمده و بیش از ۲ میلیارد تومان فروش کرده است. هنوز حدود ۲۱ سی دی آن باقیمانده و به بازار ارائه نشده است.

مردم می گویند باید با خرید این فیلم از بازار، با دولت مبارزه کنیم و از افرادی مانند مهران مدیری حمایت کنیم. دانستی است که مهران مدیری تا دو سال قبل، از جمله هنرمندانی بود که تا حدی به حاکمیت نزدیک بود و فیلم هایی را می ساخت که در آنها، با زبان طنز، با برخی از خواست های مردم، مخالفت

می شد. اما در حال حاضر به دلیل رفتارش، محبوبیت کسب کرده است.

* یونسکو نیز نخواست با برپا کردن کنگره فلسفه در تهران، خود را بی اعتبار کند:

◀ روزنامه نیویورک تایمز در گزارشی روز سه شنبه خود می نویسد یونسکو، از سال ۲۰۰۲، هر ساله به مناسبت روز جهانی فلسفه در یکی از کشورهای جهان کنگره ای را برگزار می کند و امسال تصمیم بر این بود که «کنگره جهانی فلسفه» را از ۳۰ آبان تا دوم آذر (۲۱ تا ۲۳ نوامبر)، در تهران برگزار کند. هر چند این تصمیم که بی سر و صدا در سال ۲۰۰۸ و زیر نظر مدیر کل سابق یونسکو اتخاذ شده بود، با در نظر گرفتن سابقه سرکوب و سانسور در ایران در جریان وقایع پس از انتخابات دهم ریاست جمهوری، وجهه ای جنجالی به خود گرفت.

اکنون خانم بوکوا، تصمیم گرفته است مراسمی که قرار است به همین مناسبت در ۱۸ نوامبر، در پاریس برگزار شود، مراسم اصلی این مناسبت باشد.

دپیلمات های اروپایی گفتند ابتدا در اوایل سال ۲۰۱۰، پس از آن که برگزاری مراسم در ایران علنی تر شد، اعتراض خود را با خانم بوکوا در میان گذاشتند اما در بهار گذشته، علی رغم تمامی اعتراض ها، یونسکو اعلام کرد که مراسم طبق برنامه پیش خواهد رفت. با تمام این احوال، ایرینا بوکوا، روز سه شنبه نهم نوامبر اعلام کرد که یونسکو خود را از هرگونه مراسم مرتبط با روز جهانی فلسفه در تهران، کنار می کشد.

با پیشرفت دپیلمات ها و سازمان های غیر دولتی در جمع آوری و تشکیل پرونده سنگین تر بر ضد برگزاری مراسم در تهران، کشورهای اتحادیه اروپا نیز در ارائه درخواست اعتراض به خانم بوکوا، به این حرکت فراگیر پیوستند. نتیجه این شد که یونسکو، «برای حفظ آبروی خود»، از برگزاری کنگره فلسفه در تهران، منصرف شد.

انقلاب اسلامی: گزارش مفصلی در باره سفر خامنه ای به قم از ایران دریافت کرده ایم. کمبود جا ناگزیرمان می کند در این شماره. قسمت کمی از آن را، انتشار می دهیم:

آیا دهه ۹۰، دهه تعیین سرنوشت رژیم است؟

آیاسفر خامنه ای به قم گویای آنست که شکست رژیم را پذیرفته است؟

این روزها، روزهایی هستند که ایرانیان در مورد مسائل پیش روی خود، تأمل می کنند. حاکمیت نیز، با گذشتن هر روز، خود را به سقوط نزدیکتر می بیند و برای حفظ خود، دست به اعمال و کردار ناشیانه می

آسیا برخاسته و ایران؟

زند. مانند سفر پر هزینه و تبلیغاتی سید علی به قم و اجرای طرح هدفمندی یارانه ها - واریز صوری مبالغی به حساب مردم در حالیکه آینده نزدیک زندگی اقتصادی مردم نامعلوم است - و تشدید گرانی و تورم و بیکاری که اجرای طرح هدفمندی یارانه ها بر شدت آن بازهم خواهد افزود و خارج کردن اجباری کارمندان از تهران و واگذاری برخی مراکز آموزشی و نظامی تهران به سپاه جهت کنترل اعتراضات مردم، مانند پادگان عباس آباد و دانشکده آزاد اسلامی در شهرک غرب و انحلال دانشگاه علوم پزشکی ایران و عدم ظهور امام زمان در دهه هشتاد در حالیکه ۴ ماه بیشتر به آن باقی نمانده و همه حاکمیت منتظر ظهور هستند و...

با نزدیک شدن به پایان دهه هشتاد، فازهای آخر سقوط نظام ولایت فقیه در حال طی شدن هستند. در دیدار اخیر میر حسین موسوی و کروبی، این دو نیز به فروپاشی نظام اشاره کرده اند. خامنه ای نیز به قم رفت تا روحانیان را بترساند که اگر رژیم سقوط کند، بساط روحانیت نیز برچیده می شود. حقیقت اینست که دهه نود، برای هیات حاکمه مستبد، آغازی بسیار سخت دارد. زیرا:

۱- هیات حاکمه، با اجرای طرح هدفمندی یارانه ها، جنبش ملت ایران را دیرپا می کند. خود را در گردابی می اندازد که بیرون آمدن از آن بسیار مشکل است. چرا که عوامل دیگر نیز بر این عامل افزوده می شوند و گرداب را مرگ آور می گردانند:

۲- دهه هشتاد، امسال تمام خواهد شد و حاکمیت فریب کار، دستش برای همه رو خواهد شد زیرا هیات حاکمه ولایت مطلقه با هزینه های گزاف و تبلیغات بیشمار و پر هزینه این دهه را دهه ظهور امام زمان معین کرده است. جنتی گفته است خامنه ای سپهسالار ولی عصر است. طرفه این که امام صادق (ع) فرموده بود: هر کس وقت ظهور ولی عصر را تعیین کند، کذاب است و کیست که نداند خامنه ای و جنتی و... کذاب هستند.

۳- در سال آینده، «انتخابات» نمایندگان مجلس برگزار خواهد شد. گروه احمدی نژاد از هم اکنون دارند لیست کسانی را آماده می کنند که می خواهند اسامی آنها را از صندوقها در آورند. «بیت رهبری» نیز مشغول تهیه لیست است. اما مردم و رفتار آنها نیز حالا دیگر عامل تعیین کننده است. یک تحریم همگانی می تواند نه تنها ثابت کند در ۲۲ خرداد ۸۸، تقلب بزرگ و کودتا انجام شده است، بلکه جمهور مردم ایران از رژیم بیزارند.

۴- در سال ۹۲، بار دیگر، رژیم یکی از سخت ترین ایام حیات ننگینش را به خود خواهد دید. در آن سال، «انتخابات» ریاست جمهوری انجام خواهد گرفت. از حالا، حاکمیت هم مشغول نامزد تراشیدن است و هم ماتم آن ایام را گرفته است زیرا نه مشروعیت دارد و نه محبوبیت و نه شخص شاخصی که بتواند نامزد ریاست جمهوری کند. یکی چون احمدی نژاد را رئیس جمهوری کردن، رژیم را قربانی خصومت خود با مردم می کند.

۵- یکی از سخت ترین روزهای سخت در انتظار رژیم، روز مرگ سید علی خامنه ای می باشد. انتخاب رهبری یا شورای رهبری از مشکلترین کارها خواهد شد. منتظری گفته بود ولایت فقیه هم با مرگ خامنه ای خواهد مرد. سید علی خامنه ای بیمار است و به هر حال عمر او ممکن است در دهه نود پایان پذیرد. تلاش او برای رهبری سید مجتبی با توجه به مسئولیت وی در تقلب و جنایت، تقریباً به شکست انجامیده است. ولی فقیه هر کس بشود، بیش از پیش نقش آلت فعل را پیدا خواهد کرد.

۶- دهه ۹۰، دهه مرگ بسیاری از متکاهای حاکمیت استبدادی خواهد بود. از جمله، اداره دولت به دست نسل سوم و چهارم انقلاب می افتد و این دو نسل حاکمیت فعلی را بر نمی تابند.

۷- جنبش مردم که با تمام تلاش نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و نظامی همچنان در رشد است - به قول سردار سعید قاسمی، فتنه از بین نرفته است - مردم آماده شرکت در اعتراض بر ضد گرانی - تورم و فشار ناشی از به اصطلاح هدفمندی یارانه ها می شوند. مسئولان امنیتی و نظامی و اطلاعاتی صحبت از فتنه بزرگ اقتصادی می کنند. زیرا می دانند که رژیم حتی نمی تواند از وخامت بارتز شدن وضعیت اقتصادی جلوگیری کند.

۸- بدین ترتیب، دهه ۹۰، همانگونه که در بالا به آن اشاره شد، دهه تعیین شدن سرنوشت رژیم است. جنبش مردم توان روز افزون می گیرد. از این رو است که هیات حاکمه چنین وحشت زده است و موضوع سخن و عمل همه روزش، فتنه و «سران فتنه» است. قبل از پرداختن به تشریح سمت یابی تحول ایران در دهه ۹۰، به آخرین سفر سید علی خامنه ای به قم نگاهی می اندازیم:

*سفر خامنه ای به قم، او را به هدف نرساند و فاصله اش را با حوزه بیشتر کرد:

◀ سید علی برای دیدار با حامیان خود و ناگزیر کردن مراجع به حمایت از خود، به قم رفت. بنابر اطلاع، خامنه ای که شایعه بیماری اش تقریباً همه جا پخش شده بود، برای کسب مشروعیت از دست رفته، تصمیم به مسافرت به قم گرفت. برای رسیدن به هدفهای زیر به قم رفت:

۱- روحانیان را ناگزیر کند سلطه رژیم مافیها بر خود را بپذیرند و از بیم آنکه سقوط رژیم، فاتحه روحانیت و دین را نیز بخوانند، خود را ناگزیر از حمایت رژیم کنند. اما رسمیت بخشیدن به سلطه رژیم بر روحانیت و تن دادن روحانیان به آن، رژیم را از سقوط نجات نمی دهد بلکه سقوط آن را تسریع نیز می کند. در آن صورت است که فاتحه روحانیت و نه دین، خوانده می شود. زیرا شریک جرم شده اند. به این واقعیت بسیاری از روحانیان حوزه پی برده اند.

۲- روحانیت وابسته در حوزه های علمیه را آماده مقابله با جنبش کند. ۳- با نمایش «حضور مردم و روحانیون» در مراسم استقبال از خود، تبلیغ کند که از مشروعیت برخوردار است. اما مردم کم شمار و بسیجی و سپاهی پرشمار و رفتار روحانیان با او و او با روحانیان سرد

شد و روشتر گشت که مشروعیت ندارد.

۴- مبارزه مقدس یا جنگ مسلحانه را توجیه کند. این قسمت از سخنان او این نگرانی را بوجود آورد که نکنند می خواهد ایران را به جبهه جنگ افراد مسلح خود با مردم کند.

۵- بلکه زمینه مرجعیت برای خود بوجود آورد آنهم از راه یک بازی نمایشی و با وا داشتن عده ای به درخواست انتشار رساله فارسی از خود.

۶- شورای عالی مدرسین حوزه علمیه قم را وادار به حمایت از خود نماید.

۷- مراجع تقلید منتقد و سنتی را تسلیم قدرت خود کند و موضوع اجتهاد تصدیق قول و فعل خود و دستیاران خویش کند.

۸- برای آینده سید مجتبی که از سید حسن خمینی عقب افتاده است فکری کند.

۹- روحانیان و مخالفان را تهدید به حذف و سرکوب کند.

و...

اما وی به هدفهای بالا نرسید. تقریباً همه کارها همان کارها شدند که در سفرهای قبلی انجام می گرفتند. زیرا با آنکه بیشتر از سفرهای قبلی در قم ماند، اما نمایش قدرت، به برخ کشیدن سپاه و بسیج، آشتی دادن ولایت مطلقه فقیه با حوزه نمی توانست به انجام رسد. چند و چون تبلیغات با هدف موفق جلوه دادن سفر او قابل پیش بینی بود. آنچه قابل پیش بینی نبود، توجیه مبارزه مسلحانه و مقدس خواندن آن بود که به روشنی معلوم می کرد واکنش شده است. تعیین وظیفه برای مجتهدان و اجتهاد نیز قابل پیش بینی نبود.

● در مراسم استقبال، باوجود همه تقلاها، مردم شرکت نکردند: هیچکدام از مراجع تقلید حتی مراجع وابسته به استقبال او نرفتند. شب قبل، مراجع دولت تراشیده و بدون مقلد، از طریق صدا و سیما، گفته بودند برای استقبال از وی، حتی تا عوارضی آتوبان، خواهند آمد و نیامدند. هنگام حضور او در حرم حضرت معصومه، برای دیدار با روحانیان نیز، هیچکدام از مراجع حضور نیافتند و تنها دنباله او یعنی مصباح یزدی و برخی دیگر از روحانیون درجه پایین مانند مقتدایی و محمد یزدی و طائب و... حضور پیدا کردند. بر خلاف مراسم تشییع جنازه آیت الله منتظری که جمعیتی عظیم در آن شرکت کردند، در مراسم استقبال خامنه ای، با وجود هزینه سنگین و وارد کردن فشار و ترتیب دادن سفرها و توره های اجباری و آوردن روحانیون خارجی و خانواده های آنان و... حدود ۵۰ هزار نفر، شرکت داده شدند. مراسم را در خیابانی به عرض ۲۰ متر - خیابان ۱۹ دی - برگزار کردند تا فیلم بردارند و استقبال را بی نظیر جلوه دهند.

● برای پر شمار جلوه دادن استقبال کنندگان، حیل های زیر را بکار بردند: ورود به قم را روز سه شنبه تعیین کردند. در این روز، اکثر بازدید کنندگان از جمکران در این روز به قم می آیند و به جمکران می روند. - اردوهای بسیج را در طول این مدت به نام دهه کرامت از تولد حضرت معصومه تا تولد امام رضا، برپا کردند تا که بهنگام ورود خامنه ای، بسیجیان به استقبال آیند.

- صدها اتوبوس از سراسر کشور و به خصوص شهرهای اطراف، افراد را با پرداخت پول، به قم آورده بودند. - حرکت خود روه های خامنه ای و همراهان او، در خیابانی ۲۰ متری بسوی اقامتگاه روان شدند. خیابان ۱۹ دی ۲۰ متر عرضی دارد و جمعیت کمی می تواند در آن گرد آید.



اگر جمعیت زیاد می شد، استقبال در بلوار عمار انجام می گرفت. چون جمعیت کم بود، مسیر را خیابان ۱۹ دی معین کردند.

از قبل به کلیه مدارس ابتدایی - راهنمایی - دبیرستان و حوزه های علمیه و ادارات و دانشگاهها اعلام شده بود که تعطیل کنند و در مراسم استقبال شرکت کنند. درست مانند زمان شاه که هر وقت به شهری مسافرت می کرد همه مجبور بودند با تعطیل کار در مسیر او، گرد آیند.

حضور تقریباً کلیه روحانیون خارجی و خانواده های آنان در مسیر راه که اجباری بود. غایبین شناسایی و جریمه می شدند.

همان شب ورود، نوری همدانی مرجع بدون مقلد و وابسته به بیت رهبری خود را به نزد خامنه ای و البته احترام در خور یک مرجع به او گذاشته نشد. او، همانند داماد خود مصباح یزدی، وابسته به خامنه ایست. در درس، ناچار شد بگوید بولی از رژیم نمی گیرد. می دانیم که اینگونه روحانیان توریه می کنند. هرگاه خامنه ای هزینه شهر به هائی را که او به طلبه هایش می دهد و بسا خانه او را تأمین کند، او می تواند زبان توریه بکار برد و بگوید از رژیم پول نمی گیرد!

دیدار مدرسین حوزه علمیه قم با خامنه ای نیز جالب بود؛ او، در سخنرانی خود، در مورد آخوند درباری و استقلال حوزه و حمایت حوزه از نظام و حمایت مادر از فرزند و ... صحبت کرد. در این دیدار کلیه اعضای شورای عالی مدرسین حوزه علمیه قم به رهبری محمد یزدی حاضر بودند.

در حالیکه بسیاری از اعضای مدرسین حوزه از کسانی بودند که با انتخاب محمود احمدی نژاد مخالف بودند از جمله:

- ۱- آیت الله حسین مظاهری و ۲- آیت الله عبدالله جوادی آملی و ۳- آیت الله ابراهیم امینی و ۴- آیت الله رضا اسادی و ۵- آیت الله سیدمحسن خرازی و ۶- آیت الله سیدحسن طاهری خرم آبادی و ۷- آیت الله محمد مؤمن و ۸- آیت الله سیدمحمد هاشمی شاهرودی و ۹- آیت الله مرتضی مقتدایی و ۱۰- آیت الله حسین راستی کاشانی و ۱۱- آیت الله علی اکبر سعودی خمینی و ۱۲- آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی و ۱۳- آیت الله صادق لاریجانی و ۱۴- آیت الله احمد صابری همدانی و ۱۵- آیت الله عباس محفوظی و ۱۶- آیت الله سید ابوالفضل میر محمدی و ۱۷- آیت الله محمدعلی فیض گیلابی و ۱۸- حجت الاسلام والمسلمین سیدهاشم حسینی بوشهری و ۱۹- حجت الاسلام و المسلمین سیدمحمد غروی

سید علی خامنه ای در این دیدار به دو مطلب مهم اشاره کرد که به نظر می رسد از اهمیت پر خوردار باشند. وی در بخشی از سخنان خود با اعضای این جامعه بحث جدیدی در مورد شرایط اجتهاد افراد را مطرح ساخت در حالیکه خودش متعهد نیست. مسئله دیگری را که عنوان کرد خطر عدم حمایت حوزه علمیه از نظامی بود که تحت ولایت او قرار دارد. او گفت:

«...مسئله مهم دیگری که مطرح است و در آن باب باید سخن روشن به میان بیاید، مسئله تحول در حوزه هاست. چند سال است که مسئله تحول در حوزه های علمیه، بخصوص در حوزه مبارکه علمیه قم مطرح است. این تحول یعنی چه؟ حوزه می خواهد چه کار کند که اسمش تحول باشد؟ اگر تحول را به معنای تغییر خطوط اصلی حوزه ها بدانیم - مثل تغییر متد اجتهاد - قطعاً این یک انحراف است. تحول است، اما تحول به سمت سقوط. شیوه اجتهادی که امروز در حوزه های علمیه رائج است و علمای دین به آن متکی هستند، یکی از قوی ترین و منطقی ترین شیوه های اجتهاد است؛ اجتهاد متکی به یقین و علم، با اتکای به وحی. یعنی از ظن به دور است و استنباط ما استنباط علمی و یقینی است. این ظنون خاصه ای هم که وجود دارد، همه اینها

آسیا برخاسته و ایران؟

حجیتش باید یقینی و قطعی باشد. حتی اعتبار اصول عملیه ای که ما در فقه از آن استفاده میکنیم، باید اعتبار جزئی و قطعی باشد. تا وقتی که از دلیل قطعی به معتبر بودن این اصل عملی - استصحاب یا برآنت یا اشتغال، هر کدام در مجاری خودشان - جزم پیدا نکنیم، نمیتوانیم از این اصل استفاده کنیم. بنا بر این یا بواسطه یا بی واسطه، همه شیوه های استنباط ما در فقه منتهی میشود به قطع و یقین. اجتهاد در شیعه به معنای تکیه به ظنون غیر معتبر نیست؛ همینکه که قدهای ما اصطلاح اجتهاد به رای، اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر، مثل قیاس، مثل استحسان و امثال اینها را به کار بردند و کتابها نوشتند؛ «الرّد علی اصحاب الاجتهاد فی احکام». اسماعیل بن ابوسهل نوخستی، سید مرتضی در «دریعه»، شیخ در «عده الاصول» و دیگران و دیگران این اجتهاد متکی به ظنون غیر معتبر را رد کردند. این اجتهاد مردود است. امروز هم تحت هر نامی کسانی به اینطور اجتهادها روی بیاورند، مردود است. اینکه حالا دنیا این را از ما نمی پسندد، این حرف فقهی در دنیا خردبار ندارد، یا این را صریحاً بگویند یا نگویند، اما در دلشان این باشد و اینها را به یک استنباط غلطی بکشاند، این مردود است. متأسفانه در مواردی در گوشه و کنار دیده شده که برای اینکه عرف دنیای متمدن - که عمدتاً مادی است - رعایت شود، در استنباط احکام شرعی دخل و تصرف شده است! حتی بدتر از این، برای اینکه گاهی دل قدرتهای مادی به دست بیاید - نه حالا عرف دنیای مادی و استکباری رعایت شود - فتوا داده شد: تلاش صلح آمیز هسته ای جمهوری اسلامی به دلیل اینکه موجب سوء ظن قدرتهای بزرگ است، ممنوع است! خوب، غلط کردند سوء ظن دارند.» (در این جا هم نسبت دروغ به منتظری می دهد و هم به او نیش می زند)

اگر اجتهاد با همان شیوه درست و صحیح خود که تکیه به کتاب و سنت است، و با آن متد معقول صحیح منطقی حساب شده ی پخته انجام بگیرد، بسیار خوب است. اجتهادها ولو نتایج مختلفی هم داشته باشد، موجب بالندگی است، موجب پیشرفت است. مجتهدین ما، فقهای ما در طول تاریخ فقاقت ما در مسائل گوناگون نظرات مختلفی ایراد کردند. شاگرد بر علیه نظر استاد، باز شاگرد او بر علیه نظر او حرفهایی زده اند، مطالبی گفته اند. هیچ اشکالی ندارد این موجب بالندگی و پیشرفت است. این اجتهاد باید در حوزه تقویت شود. اجتهاد مخصوص فقه هم نیست؛ در علوم عقلی، در فلسفه، در کلام، اجتهاد کسانی که فنان این فنون هستند، امر لازمی است. اگر این اجتهاد نباشد، خواهیم شد آب را کد...

و مسئله دیگر، وابستگی حوزه به نظام و برعکس است. او گفت: «حقیقت این است که این دو جریان عظیم - یعنی جریان نظام اسلامی و در دل آن، جریان حوزه های علمیه - دو جریانی هستند که به هم مرتبطند، به هم متصلند، سر نوشت آنها یکی است؛ این را همه بدانند. امروز سر نوشت روحانیت و سر نوشت اسلام در این سر زمین، وابسته و گره خورده ی به سر نوشت نظام اسلامی است. نظام اسلامی اندک لطمه ای ببیند، یقیناً خسارت آن برای روحانیت و اهل دین و علمای دین از همه ی احاد مردم بیشتر خواهد بود.»

دیدار با بسیجیان هم که در این روز در حال برگزاری اردو بودند به نام بسیجیان قم نیز قابل پیش بینی بود و از قبل برنامه ریزی شده بود.

دیدار با برخی آیات عظام وابسته مانند مکارم شیرازی و سبحانی و نوری همدانی و دیگران نیز قابل پیش بینی بود.

دیدار با دانشجویان و جوانان که قابل پیش بینی بود به جز طرح مطلب مبارزه مقدس و تأیید جنگ مسلحانه که مطلب مهمی بود. سید علی در این مورد گفت: «...بین نگاه توحیدی و نگاه مادی، معرفت

الهی و معرفت مادی این است. این، اساسی ترین پایه های بصیرت است. با این نگاه، وقتی انسان مبارزه میکند، این مبارزه یک تلاش مقدس است؛ اگر جنگ مسلحانه هم بکند، همین جور است. اصلاً مبارزه بر اساس بدبینی و بدخواهی نیست. مبارزه برای این است که انسانیت - نه فقط شخص خود او - به خیر و کمال و رفاه و تکامل مقامات رفیع نائل شود. با این نگاه، زندگی چهره ی زیبایی دارد و حرکت در این میدان وسیع، یک کار شیرین است. خستگی انسان با یاد خدای متعال و با یاد هدف بر طرف میشود. این، پایه ی اساسی معرفت است؛ پایه ی اساسی بصیرت است. این بصیرت خیلی چیز لازمی است؛ این را باید ما در خودمان تأمین کنیم...

دیدار آیت الله شبیری زنجانی که از قرار تحت فشار در جمع دیدار کنندگان شرکت داده شده بود، حضور داشت و کاملاً سکوت کرده بود از دیدارهای مشکوک بود. لازم به ذکر است که موسی شبیری زنجانی استاد سه فرزند سید علی خامنه ای می باشد و در جریان سرکوب های بعد از انتخابات رویه خامنه ای را انتقاد کرد. همو بود که بر پیکر آیت الله منتظری نماز خواند. گفته می شود که وی در این دیدار بسیار دور از سید علی نشست و گفتگویی با او نکرد.

صافی گلپایگانی که متقد حکومت احمدی نژاد است و شهرستانی داماد آیت الله سیستانی که او نیز متقد حکومت منتسب به خامنه ای است، از قرار اطلاع زیر فشار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی نزد خامنه ای رفته اند. زیرا آیت الله صافی گلپایگانی در پیام به مسلمانان آلمان، مخالفت خود با کشتار مردم را مطرح نموده بود. در ضمن سال گذشته آیت الله صافی گلپایگانی دیدار با احمدی نژاد را حرام شرعی اعلام کرده بود. همچنین آیت الله شهرستانی نیز پس از ممانعت از سخنرانی سید حسن خمینی در مراسم سالگرد خمینی برای دلجویی به خانه سید حسن که برادر داماد خود او می باشد رفت و پیام آیت الله سیستانی را به او رساند.

عدم دیدار آیات عظامی چون وحید خراسانی که در حال حاضر، آیت الله عظمی است و نیز نرقتن موسوی اردبیلی و بیات زنجانی و یوسف صانعی به نزد خامنه ای قابل پیش بینی بود اما حامیان نظام و خود سید علی به این امید به قم رفتند که منتقدان را مجبور به اطاعت نمایند اما نتوانستند.

دیدار با روحانیون خارجی از جمله طنزهای این سفر بود. زیرا این روحانیون اگر به دیدار نمی آمدند با قطع مواجب روبرو می شدند. در ضمن همین روحانیون هستند که بعدها در کشورهای خود با دریافت کمک مالی نقش حامی سید علی و دولت منتصب به او را بازی خواهند کرد. مانند نویسندگان کتابی در مورد احمدی نژاد در اندونزی که هر سه نویسنده از روحانیون تحصیل کرده در قم بودند.

دیدار با نجفکابان البته نجفکابی که خامنه ای و حامیان وی آنها را نجبه می خوانند، از جمله: دکتر حمیدرضا خادمی دانشجوی دکتری فلسفه و حکمت، رتبه اول کارشناسی ارشد و محسن ذاکری نماینده جامعه اسلامی دانشجویان و زهرا ژرفی یگانه دانشجوی دکترا، حافظ کل قرآن، دانشجوی نمونه کشور و محمدعلی فتح حائری دانشی آموز، مخترع و از استعدادهای درخشان و سید حمیدرضا برقی نویسنده و شاعر و ساره «ابراهیم کوچک» دانشجوی برتر، فرزند شهید جاوید الاثر، فعال فرهنگی و سیاسی و محمد محسن ربانی دارنده مدال طلای مسابقات آسیایی پرش با نیزه و حمیدرضا محمدی نماینده بسیج دانشجویی.

البته بسیار بعید است که در قم نجفکابان این شهر همین افراد بوده باشند و به نظر می رسد که اینها تنها نجفکابی از استان قم

بوده اند که حاضر به ملاقات با سید علی خامنه ای شده اند. دیگران حاضر به دیدار با او نشده اند زیرا نمی خواسته اند مورد نفرت مردم قرار گیرند.

دیدار با نجفکابان حوزه علمیه قم که بسیار جالب بود. تقریباً می توان گفت که این نجفکابان عموماً یا عضو شورای نگهبان بودند یا جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و یا از اعضای موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی و در واقع نجبه های وابسته و بسیار تندرو بودند:

عبدالحسین خسرو پناه و محمدرضا فیاضی نژاد و محمد مهدی شب زنده دار و هادی صادقی و علی صبوحی و طسوجی و محمد جعفر علمی و ابوالقاسم علیدوست و غلامرضا فیاضی و محمد فتحلی خانی و عباس کعبی و محمد مهدی مهندسی و «احمد مبلغی»

دیدار با برخی خانواده های شهید از جمله برخی وابستگان به بیت رهبری و برخی روحانیون وابسته به او.

دیدار با گروه و باند مصباح یزدی و تعریف و تمجید از حامی خود و گروه موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی که کاملاً در خط او می باشد و بسیار مورد تأیید او است، نیز قابل پیش بینی بود. او در تعریف خود از این موسسه چند جمله گفت که قابل اهمیت است:

« این مؤسسه خوب، جامع و کامل می تواند از لحاظ تلاش پیگیر، خستگی ناپذیر، خالصانه و عالمانه الگویی برای حوزه باشد. و خدمات و تلاشهای این مؤسسه، به شکل صحیح اطلاع رسانی شود.»

تظاهرات نیروهای حامی و وابسته که در خواست انتشار رساله وی به زبان فارسی را داشتند و طومار جمع کردند نیز از جمله مسائل قابل پیش بینی و از قبل برنامه ریزی شده بود.

گفتگو با مدرسین حوزه علمیه قم به خصوص در روز آخر و دادن راهکارهایی برای حمایت از نظام و احتمالاً گفتگوهایی با برخی روحانیون در رابطه با آینده سید مجتبی - برنامه ریزی جهت برخورد با حامیان هاشمی رفسنجانی در حوزه های علمیه - برنامه ریزی و کنترل روحانیون حامی مراجع تقلید منتقد و همچنین کنترل و فشار بر خود مراجع منتقد - برنامه ریزی در رابطه با کنترل روحانیون خارجی که مقلد مراجع منتقد هستند و ...

دیدار با برخی مسئولان اداری قم که قابل پیش بینی بود.

دیدار با مسئولان دادگاه ویژه روحانیت و مسئولان امنیتی و اطلاعاتی و نظامی قم و برنامه ریزی جهت سرکوب مخالفان و ممانعت با بیانیه هایی که برخی مراجع یا روحانیون قصد انتشارشان را داشته باشند و ...

بدین ترتیب، سفر سید علی خامنه ای به قم، ناموفق بود. حتی طولانی کردن سفر و دیدار مجدد با مدرسین حوزه علمیه قم و باز گشت به قم یک هفته بعد از سفر و دیدار با مکارم شیرازی و سبحانی و همدانی، گویای شکست سفر هستند. وی حتی نتوانست تمام مدرسین حوزه علمیه قم را با نظر خود همراه سازد.

انقلاب اسلامی: دولتهای نیازمند به ترور، در روابط قوا و ستیز و سازش با یکدیگر، سازمانهای تروریست را پدید می آوردند و یا سازمانهایی را در این روابط جذب و فعال می کنند که «مبارزه مسلحانه» را روش می کنند. در فصل چهارم، قسمتی دیگر از گزارش داوید دگرو را در باره چگونگی پیدایش القاعده و نیز شبکه جهانی ترور را می خواند. به این تحقیق بیشترین توجه را باید کرد زیرا در ۱۴ نوامبر ۲۰۱۰، یک

فرمانده انگلیسی در افغانستان، با صراحت گفت: القاعده شکست ناپذیر است:

سازمانهای جاسوسی و شبکه بانکی و شرکتهای بزرگ نفتی و تاجران مواد مخدر، القاعده را پدید آوردند - ۲:

● جاده جدید ابریشم: طالبان فرآورده «استراتژی جاده ابریشم» است:

یکی از منابع بزرگ نفت در شرق دریای خزر و در شمال شرقی افغانستان قرار دارد. منابع نفتی آسیای میانه از اهمیت استراتژیک بسیار برخوردار است. قدرتهای جهان و شرکتهای نفتی البته می کوشند مهار منابع نفتی باقی مانده را بدست آورند.

حکومت امریکا سیاستی را اتخاذ کرده و بدان «استراتژی جاده ابریشم» نام داده است. هدف استراتژی اینست که دست روسیه و چین و ایران را از منابع نفتی منطقه کوتاه کند. اجرای این سیاست از جمله، ایجاد می کند که شرکتهای نفتی خط لوله ای از شمال به جنوب افغانستان بکشند و آن را در اقیانوس هند ادامه دهند. اینست که از سال های ۱۹۹۰ بدین سو، کنسرسیومی از شرکتهای نفتی امریکا، به رهبری یونوکال Unocal، که دیرتر توسط شرکت نفتی شورون خریداری شد، آماده کشیدن این خط لوله هستند. طرح ایجاد خط لوله ای که گاز ترکمنستان را به پاکستان جریان دهد، آماده است.

یونوکال، به اتفاق شرکت عربستانی دلتا اوپل که مالک آن خالد بن محفوظ و محمد حسین العمومی، از بنیان القاعده هستند و نیز شرکت ساتنرال آسیا گس پیلاین لمیتید، ساختن این خط لوله را برعهده گرفتند.

شرکت انرون Enron مطالعه در باره قابل اجرا بودن این طرح انجام داد و مطالعه به این نتیجه رسید که تا وقتی کشور افغانستان عرصه زد و خورد مسلحانه جنگ سالاران با یکدیگر است، این خط لوله را نمی توان ساخت. برای آنکه طرحی اجرا شود که ۴.۵ میلیارد دلار هزینه بر می دارد، وضعیت افغانستان می باید ثبات بجوید. یعنی طالبان بر افغانستان سلطه بدون مزاحم پیدا کنند.

سیا و سازمان اطلاعات ارتش پاکستان به روابط نزدیک که از راه بانک اعتبارات و بازرگانی بین المللی BCCI برقرار کرده بودند، ادامه دادند. این دو سازمان بر سر دادن اسلحه به طالبان و حمایت از آنها برای سلطه بر افغانستان، توافق کردند.

تا سال ۱۹۹۹، مالیات دهندگان امریکایی حقوق سالانه تک تک سران دولت طالبان را، تمام و کمال، می پرداختند. اتحاد امریکا و عربستان سعودی و پاکستان از راه BCCI و تاجران اسلحه، پول و اسلحه به طالبان می رساندند. شرکتهای نفتی امریکا، تا رسیدن جرج بوش به ریاست جمهوری در ۲۰ ژانویه ۲۰۰۱، کنترل کاخ سفید را بدست آوردند.



همانطور که ذکر شد، انرون در معامله نفت و کشیدن خط لوله، شریک شده بود و مدیر آن، کن لی Ken Lay از دوستان قدیمی خانواده بوش بود و در شمار کسانی بود که سهم عمده هزینه های انتخاباتی جرج بوش را تأمین می کردند.

دونالد رامسفلد که وزیر دفاع امریکا شد، از سهامداران عمده انرون بود. توماس وایت، نایب رئیس شرکت انرون دبیر ارشد شد و کندولیزا رایس که در شرکت نفتی شورون کار می کرد، مشاور امنیتی بوش و سپس وزیر خارجه امریکا شد.

و در ساختن خط لوله، نقش عمده را شرکت هالیورتن می باید ایفا می کرد که دیک جینی مدیر عاملش بود و معاون رئیس جمهوری شده بود. ریچارد آرمیتاژ که نقش لابی اصلی یونو کال را بازی می کرد، معاون وزارت خارجه امریکا شد. حمید کرزای که بعداً رئیس جمهوری افغانستان شد، مشاور ارشد یونو کال بود.

کمی پس از آنکه بوش ریاست جمهوری را برعهده گرفت، حکومت امریکا اعتماد خود را نسبت به توانایی طالبان بر مهار افغانستان، از دست داد. به این نتیجه رسید که نه شریک قابل اعتمادی در کشیدن خط لوله است و نه توان مهار افغانستان را دارد. جیمس بیکر که او نیز یکی از صاحب نقش های عمده در BCCI بود و ریاست جمهوری بوش پدر، وزارت خزانه و سپس وزارت خارجه را یافته بود، در حیوچه رونق کار BCCI رئیس دفتر کاخ سفید بود، از طراحان «استراتژی راه ابریشم» بود.

در آوریل ۲۰۰۱، بیکر و شوروی روابط خارجی، خواستار اقدام بلافاصله شدند. گزارشی را زیر عنوان «سیاست استراتژیک نفتی و کشمکشها بر سر آن در قرن بیست و یکم» انتشار دادند. این گزارش را مؤسسه جیمس بیکر III تهیه کرده بود.

ایمان فشار می آوردند که طرح ساختمان خط لوله باید به اجرا گذاشته شود و از حکومت بوش فشار می آوردند که بفرودت اسباب صدور نفت و گاز منابع شرق دریای خزر را فراهم کند.

آنها با تکیه بر «استراتژی جاده ابریشم»، می گفتند: هرگاه خط لوله ایجاد شود و نفت و گاز شرق دریای خزر بطرف اقیانوس هند جریان یابد، استراتژی جاده ابریشم عملی شده است. این خط لوله می باید از افغانستان و پاکستان عبور کند. برخورد در درون حکومت بوش و شرکت های نفتی بر سر طالبان را گزارش لورتا ناپلونی، بر ما معلوم می کند: کشیدن خط لوله هیچگاه انجام نمی گیرد. زیرا طالبان از انجام یک توافق نا توانند و رژیم طبیعتی در معرض انفجار دارد که سبب شکستشان می شود.

طی سالها، طالبان، ماهرانه، به موازات، با دو شرکت نفتی، مذاکره کرد: یکی شرکت آرژانتینی بریداس (که بعداً شرکت نفتی ب.پ. آن را خرید) و یونو کال / سنت گس. هر دو شرکت تا جوامعی به طالبان پول و هدایا دادند. هیأت های آنها را به امریکا آوردند و بازگرداندند. در یکی از سفرها، هیأت طالبان با مقامات بالای یونو کال، در تگزاس، دیدار کردند و به شام میهمان آنها شدند. در همان زمان، زلمی خلیل زاد که برای یونو کال کار می کرد، می کوشید حکومت کلبنتون را به گفتگو با طالبان، برانگیزد.

مطبوعات، برخی از این دیدارهای «غیر رسمی» را، میان مقامات امریکا و رهبران افغانستان، انتشار می دادند. از جمله، گاردین می نوشت: فرار است رهبران ارشد افغانستان، برای شرکت در کنفرانسی در واشنگتن، در اواسط ۱۹۹۶، به پایتخت امریکا بیایند. و دیپلمات های امریکا مرتب به مقر حکومت طالبان در رفت و آمد هستند.

نبا بر گزارش CNN: حکومت امریکا خواستار روابط خوب (با طالبان) است. اما تا وقتی زنان تحت ستم هستند،

آسیا برخاسته و ایران؟

برود، مقامات امریکا گفتند: بگذارید برود...

در نوامبر ۲۰۰۱، حمید کرزای به نخست وزیری افغانستان برگزیده شد... شمار اندکی بیاد می آورند که در سالهای ۱۹۹۰، کرزای در گفتگوهای شرکت های نفتی با رژیم طالبان بر سر ساختمان لوله گاز از ترکمنستان به پاکستان، از راه افغانستان، شرکت داشته است.

در آن زمان، کرزای مشاور ارشد یونو کال بود و بسود او نزد حکومت امریکا و طالبان، پا در میانی می کرد... در اوائل دهه ۱۹۹۰، به یمن روابط عالی کرزای با اداره اطلاعات ارتش پاکستان، به امریکارفت و در آنجا، با سیا و اداره اطلاعات ارتش پاکستان از طالبان، حمایت سیاسی بعمل آوردند.

فرستاده مخصوص پرزیدنت بوش به افغانستان، کسی جز زلمی خلیل زاد، نبود. او نیز کارمند سابق یونو کال بود. در ۱۹۹۷، او تحلیلی مشروح در باره خطرهای کشیدن خط لوله گاز از آسیای میانه به پاکستان، از طریق پاکستان، تهیه و ارائه کرده بود.

خلیل زاد نیز بمنابۀ لابی، برای یونو کال کار می کرد و کرزای را بسیار خوب می شناخت. در سالهای ۱۹۸۰، پرزیدنت ریگان، خلیل زاد را به مقام مشاور ویژه وزارت خارجه امریکا، منصوب کرد. به یمن نفوذ او بود که امریکا به فرستادن اسلحه برای مجاهدین افغانستان، شتاب بخشید.

یکی دیگر از تلافی منافع جالب این بود که رئیس کمیته تحقیق در باره ترورهای ۱۱ سپتامبر، توماس کان Kean بود. او نیز از کسانی بود که در مقام مدیر عامل شرکت هس کرپ، در ماجرای ساختن خط لوله، نقش کلیدی داشت. این شرکت با شرکت دلتا اویل، متعلق به خالد بن محفوظ و محمد حسین العمودی اشتراک منافع داشت.

و نیز مهم است که بدانیم جیمس بیکر، کسی که در تدوین «استراتژی جاده ابریشم» و عملیات از طریق BCCI نقش اول را داشت، مدافع این باند و شرکت نفتی سعودی ها، بگاه تحت تعقیب قانونی گرفتن آنها، بر اثر شکایت خانواده های قربانیان ترورهای ۱۱ سپتامبر شد.

از نقش جرج بوش در BCCI نیز نباید غافل شد. زیرا جرج بوش (پسر) صاحب شرکت نفتی شد که آن را همین

BCCI و شرکت نفتی سعودی حامی القاعده ایجاد کرده بودند. بعدتر، همان کسی که در وزارت دادگستری امریکا نقش محوری در منحرف کردن تحقیق در باره BCCI بازی کرد، یعنی روبرت مولر، در ۴ سپتامبر ۲۰۰۱، رئیس اف بی آی شد. هم اینکه، در ریاست جمهوری او باما نیز، او رئیس اف بی آی است.

جوهر کلام این که کنسرسیوم سنت گس اوایل همه این ذنبفها را با حکومت بوش مرتبط کرد. هرگاه از تمامی این بازیگران صحنه افغانستان و منافی که در پی آن بودند، غافل بگردیم، در رویداد ترورهای ۱۱ سپتامبر و بهره برداری از آن، جز ظاهر امر را نمی بینیم. اما وقتی بازیگران و منافی که در پی آن بودند و هستند را نیک شناسایی می کنیم، ترورهای ۱۱ سپتامبر و بهره برداری از آن را، آن سان که هست می بینیم.

خواه ترورها کاری بوده اند که القاعده انجام داده است و خواه القاعده پوشش عملیات سیا بقصد جلب حمایت افکار عمومی از جنگ و صرف تریبون ها دلار پول مالیات دهندگان در جنگ با ترور که هرگز پیروزی ندارد، هدف بدست آوردن مهار منابع نفت و گاز آسیای میانه بوده است. اگر این هدف نبود، جنگ معنی و محل پیدا نمی کرد.

نکته اصلی اینست که ترورهای ۱۱ سپتامبر هرگز روی نمی دادند اگر دستگاه اطلاعاتی، دستگاهی رها از کنترل نبود و خود سر عمل نمی کرد.

گرچه نمی توان این واقعبت را به استناد قانون، مبنای پیگرد متصدیان این دستگاه کرد. اما تمامی کسانی که در ماجرا نقش تعیین کننده بازی کرده اند، در دستگاه اطلاعاتی و BCCI صاحب مقام بوده اند. و از طریق این بانک عمل می کرده اند. باز همانها بودند که تحقیق در باره ترورها و دفاع از گردانندگان شرکت های نفتی و BCCI را در خود امریکا، برعهده داشتند.

و این دستگاه بیرون از مهار بزرگ ترین سود برنده از ترورهای ۱۱ سپتامبر بود. از ترورها بدین سو، بودجه آنها دو برابر شد. با توجه به این واقعبت که دستگاه اطلاعاتی از مهار رها است. در این قسمت از گزارش واشنگتن پست تأمل کنیم:

«دنبای تمام سری که حکومت بوش، در پاسخ به ترورهای ۱۱ سپتامبر بوجود آورده است، چنان گسترده و گران ناپیدا و سری شده است هیچکس نمی داند چه اندازه پول خرج می کند و چه تعداد کارمند دارد و چندین سازمان به این کار (مبارزه با تروریسم بین المللی) مشغول است...»

بعد از ۹ سال خرج بی حساب و بی سابقه، نتیجه اینست که سیستمی که برای حفظ امریکا از تروریستها، آتقدر زیاد است که نمی توان میزان آن را تعیین کرد... بودجه دستگاه اطلاعات امریکا بزرگ است. آنچه بطور رسمی اعلان شده، ۷۵ میلیارد دلار است یعنی ۲۱.۲ برابر بودجه آن در تاریخ ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱. اما بودجه هزینه های فعالیت های نظامی و برنامه های ضد تروریسم که در امریکا اجرا می شوند را در بر نمی گیرد.»

دنباله دارد.

انقلاب اسلامی: و اقتصاد ایران در دست مافیاهای نظامی - مالی است که البته از هر مهاری رهایند و آنها هستند که دولت را مهار می کنند:

قرارداد نفتی خائانه خامنه ای - احمدی نژاد با چین، روی قرارداد داریسی و ۱۹۳۳ را سفید کرد:

* معامله نفتی چین با دو عامل مافیاهای نظامی - مالی، خامنه ای و احمدی نژاد با چین، از جواد طالعی

بر پایه گزارش ندای سبز آزادی، در سال های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ میلادی، هنگامی که محمد خاتمی رئیس جمهور ایران بود، ملاقات هائی میان مقامات ایرانی و چینی به عقد یک قرارداد ۴ میلیارد دلاری با سینوپک منتهی شد. در چارچوب این قرارداد، قرار بود که چینی ها با توجه به وجود سفره های نفتی مشترک با کشورهای همسایه ایران در خلیج فارس، پژوهش های اکتشافی را برای بهره برداری از این ذخائر انجام دهند. مدتی بعد، علی اکبر ولایتی مشاور بین المللی آقای خامنه ای از دولت خاتمی خواست که گزارش مذاکرات مربوط به این

همکاری ها را تسلیم دفتر رهبری کند. از آن به بعد، روند تحولات زیر نظارت مستقیم دفتر رهبری به مسیری کاملاً متفاوت افتاد.

ندای سبز آزادی می نویسد: "از سال ۲۰۰۵ میلادی، سطح مذاکرات زیر نظر مستقیم دفتر رهبری از سینوپک به "چابناپترولوم" یعنی شرکت دولتی نفت چین ارتقاء یافت. در ماه مارس سال ۲۰۰۵ میلادی چابناپترولوم آمادگی خود را برای امضای نهائی قرارداد با ایران اعلام کرد. در چارچوب این قرارداد، چینی ها می پذیرفتند که روزانه ۸۰۰ هزار بشکه نفت خام از منابع خلیج فارس استخراج کنند. اما شرایطی که چینی ها تعیین کردند کاملاً شبیه شرایط شرکت های نفتی در دوران استعمار سیاه بود: مدت قرارداد باید ۲۰ سال می بود. از سوی دیگر برای تمام این مدت، چین نباید بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار به ایران می پرداخت.

در چارچوب این قرارداد، چین می توانست هر سال ۲۹۲ میلیون بشکه نفت ایران را برداشت کند. ظرف ۲۰ سالی که برای مدت قرارداد پیشنهاد شده بود، برداشت چین به ۵ میلیارد و ۸۴۰ میلیون بشکه بالغ می شد. حالا به فرض این که میانگین بهای هر بشکه نفت خام ظرف ۲۰ سال در سطح فعلی بماند و از ۸۰ دلار هم فراتر نرود. درآمد چین از نفت ایران جمعا به ۴۶۷ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار می رسد. از این مبلغ می بایست حداکثر ۱۰۰ میلیارد دلار نصیب ایران می شد که کمی بیشتر از ۲۰ درصد کل درآمد است.

بر پایه گزارش ندای سبز آزادی، این قرارداد عجیب و اسارت بار به تأیید دفتر رهبری رسید، اما دولت خاتمی تا پایان ماموریت خود آن را امضا نکرد. سرانجام مقامات وزارت نفت در آوریل سال ۲۰۰۵ یکسال پس از پیروزی احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، آن را امضا کردند.

این قرارداد، پس از یک سال تهدید و تهدید حدود ۵۰ نماینده مخالف آن در مجلس، در سال ۲۰۰۶ میلادی با عنوان "طرح توسعه و بازسازی صنعت نفت و گاز" از تصویب مجلس فرمانبردار رهبری نیز گذشت. چینی ها، شادمان از تصویب نهائی قرارداد، بلافاصله نخستین پیش پرداخت آن را به حسابی که به همین منظور در یک بانک چینی گشایش یافته بود، واریز کردند. اما در بخشی از این قرارداد قید شده بود که ایران موظف است معادل ۲۰ درصد درآمد خود را صرف خرید کالاهای چینی کند.

رسوائی به همینجا خاتمه نیافت. مدتی پس از تصویب قرارداد در مجلس، دولت ایران از چین خواست که سطح برداشت خود را از روزی ۸۰۰ هزار بشکه به روزی یک میلیون بشکه افزایش دهد. چینی ها این پیشنهاد را پذیرفتند. اما متقابلاً ایران را مجبور کردند که به جای ۲۰ درصد درآمد خود، ۴۵ درصد آن را صرف خرید کالاهای چینی کند. تغییر این بند قرارداد در دسامبر سال ۲۰۰۶ به امضای طرفین رسید و سال ۲۰۲۶ میلادی به عنوان سال پایان قرارداد تعیین شد.

مفاد این قرارداد ننگین و ضامن آن، به گزارش ندای سبز آزادی تا ماه مه سال جاری میلادی مو به مو اجرا شد. نخستین نتیجه اجرای این قرارداد، اشباع بازار ایران از کالاهای بنجل چینی و ورشکستگی عظیم تولید کنندگان داخلی بود.

اما از ماه مه امسال، پس از آشکار شدن آثار تحریم های بین المللی، فاجعه ابعاد بسیار گسترده تری یافت. راه سبز آزادی می نویسد: "در ماه مه امسال گروهی به نمایندگی از سوی دفتر آیت الله خامنه ای و دولت، عازم شانگهای شدند تا این قرارداد را مجدداً مورد بازنگری قرار دهند."



در جریان همین سفر بود که مدت قراردادی نفتی از ۲۰ سال به ۳۵ سال افزایش یافت، حوزه های نفتی "آزادگان جدید"، "ایلام" و "رستم جنوبی" نیز بر حوزه های استخراج چینی ها افزوده شدند.

در همین سفر، یک بند الحاقی هم به امضای دو نفر رسید. به موجب این الحاقیه، چینی ها پذیرفتند که در حوزه های نفتی ایوژر، دارا و درود، منابع جدید نفتی را کشف و استخراج کنند. اما شرط آن ها این بود که برای ۳۵ سال آینده سهم ایران از این منابع ۴۵ درصد و سهم چین ۵۵ درصد باشد. به نوشته راه سبز آزادی، فاجعه بارتر این که ایران باید در برابر دریاها ۴۵ درصد درآمد ۶۰ درصد هزینه های اکتشاف و استخراج را بپردازد. اما چینی ها با ۵۵ درصد درآمد تنها ۴۰ درصد هزینه ها را می پردازند.

یکی دیگر از توافقاتی که ننگین حاصل شده میان ایران و چین این است که ایران حق دارد تنها ۳۰ درصد نفت استخراج شده در این منابع را به صورت مستقیم بفروشد و انتخاب مشتری و تعیین قیمت فروش ۷۰ درصد بقیه ذخائر در انحصار چین خواهد بود. ارزش این ذخائر در مجموع ۳۵۰ تا ۵۵۰ میلیارد دلار برآورد شده است.

بندهای دیگری که در توافقاتی های ماه مه امسال بر قرارداد قبلی افزوده بود، چنین است:

یک سوم نیروی انسانی و کالاهای سرمایه ای لازم برای اجرای قرارداد ایرانی و دو سوم آن چینی خواهد بود. بر مبنای ارقام قرارداد ۲۸ درصد ارزش افزوده این قرارداد سهم ایران و ۷۲ درصد آن سهم چین است.

در مذاکرات ماه مه امسال در شانگهای، ضمناً توافق شده است که سیستم موشکی چینی "بی.و.آ" به قیمت حدود ۱۲ میلیارد دلار در اختیار سپاه پاسداران قرار گیرد و از هم اکنون تا سال ۲۰۱۴ میلادی حدود ۴ هزار و ۵۰۰ کارشناس و مستشار نظامی به استخدام نهادهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی در آید.

یک نکته تکان دهنده دیگر به استناد گزارش ندای سبز آزادی، این است که ۲۰ درصد درآمد های ایران از قراردادهای تازه، هرگز به ایران باز نخواهد گشت. بخشی از این سرمایه در حساب های ویژه ای که در دو بانک چینی گشایش یافته می ماند و بخشی از آن نیز صرف سرمایه گذاری در مناطق ویژه تجاری و اقتصادی چین می شود. کارشناسان اقتصادی معتقدند که توافقاتی های اخیر علاوه بر تأثیر مخربی که بر بازار داخلی ایران نهاده، قدرت واحد پول چین (یوان) را ظرف دو سال آینده در معاملات ارزی ایران به شدت افزایش می دهد و سبب می شود که این ارز، از یورو و دلار پستی بگیرد.

* کاهش ۱۰ درصدی تولید نفت به گزارش بانک مرکزی:

در ۲۳ آبان ۸۹، بانک مرکزی اعلام کرد: مجموع تولید نفت ایران در سال ۸۸ با کاهش ۹/۹ درصد به سه میلیون و ۵۵۷ هزار بشکه در روز رسیده که موجب نگرانی کارشناسان شده است.

سختگوی کمیسیون انرژی با اشاره به برداشتهای غیر صیانتی از حوزه های نفت و سهم یابین ایران در حوزه های مشترک نفتی گفته است: «اگر مشکلات قوت پیدا کند، قادر به تامین سهمیه اوپک نخواهیم بود و برای پالایشگاه های داخلی نیز مشکلاتی پدید خواهد آمد.» گفتنی است نیمی از چاه های نفت ایران، نیمه دوم عمر خود را سپری می کنند و تولید نفت آنها به دلیل افت فشار هر سال ۱۰ درصد کاهش می یابد.

* بدهی خارجی ایران

بدهی خارجی قطعی ایران در پایان سال گذشته ۲۱ میلیارد و ۵۲۶ میلیون دلار بوده است.

بدهی خارجی قطعی ایران که در پایان سال ۸۷ بیش از ۲۱ میلیارد و ۵۰۲ میلیون دلار بوده است، در پایان سال ۸۸ با رشد اندکی ۲۴ میلیون دلار افزایش داشته است.

از مجموع بدهی خارجی قطعی ایران، هشت میلیارد و ۷۸۷ میلیون دلار بدهی کوتاه مدت و ۱۲ میلیارد و ۷۳۹ میلیون دلار بدهی میان مدت و بلندمدت است.

۱۱ میلیارد و ۶۲۱ میلیون دلار از بدهی خارجی کشور در سال جاری سررسید شده و دو هزار و ۲۷۴ میلیون دلار در سال ۹۰، یک میلیارد و ۹۵۱ میلیون دلار در سال ۹۱، یک میلیارد و ۵۵۳ میلیون دلار در سال ۹۲ و چهار میلیارد و ۱۲۷ میلیون دلار در سال های ۹۳ به بعد سررسید خواهد شد.

* دروغهای آماری که یکدیگر را تکذیب می کنند: بیکاری زیاد و درآمد خانوارها هم زیاد شده اند!

در ۱۰ نوامبر ۲۰۱۰، دویچه وله گزارش کرده است: بر اساس جدیدترین آمار مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری در ایران از ۱۱/۱ درصد در سال ۱۳۸۸ به ۱۴/۶ درصد در سال ۱۳۸۹ افزایش یافته است. بر اساس این آمار، ۱۰ درصد افرادی که در سال ۱۳۸۹ شاغل بوده اند نیز شغلی ناقص داشته اند. نرخ بی کاری بین زنان ایرانی در سال ۱۳۸۹، ۲۵ درصد بوده است. بیش از ۲۶ درصد جوانان بین ۱۵ تا ۲۹ سال نیز در سال ۸۹ بی کار بوده اند. در گزارشی دیگر که در روزنامه داخلی «همشهری» منتشر شده، عادل آذر، رئیس مرکز آمار ایران مدعی است: «سال گذشته، متوسط درآمد ماهانه یک خانواده شهری در ایران، ۷۸۰ هزار تومان بوده است که این رقم نسبت به سال قبل تر آن، ۱/۶ افزایش داشته است.»

صحبت های رئیس مرکز آمار ایران، در کنار آمار منتشر شده توسط مرکز آمار ایران نشان می دهد: «در حالی که نرخ بی کاری در سال گذشته از ۱۱/۱ درصد به ۱۴/۶ درصد افزایش یافته اما درآمد یک خانواده شهری در ایران به طور متوسط ۱/۶ درصد افزایش پیدا کرده است.»

رئیس مرکز آمار ایران در ادامه مدعی شده، در آمد یک خانواده روستایی نیز در سال گذشته، ۸/۳ درصد نسبت به سال قبل رشد داشته است. در همین زمینه آمار منتشر شده توسط مرکز آمار ایران مدعی است، نرخ بی کاری در بخش کشاورزی که مهم ترین شغل روستاها است، ۲۱ درصد رشد داشته است.

یک کارشناس اقتصادی درباره آمار بی کاری مرکز آمار ایران و صحبت های رئیس این مرکز آمار به دویچه وله گفت: «تمام ارقام و اعدادی که درباره بی کاری در اقتصاد ایران داده می شود، همگی بر اساس برآوردهایی هستند که پایه و دقت لازم را ندارند. شما نمی توانید به این اعداد و ارقام اتکا کنید، اما به طور کلی علائم نشان می دهند که بی کاری در ایران به شدت افزایش پیدا کرده است.»

این کارشناس همچنین درباره وضعیت اقتصادی ایرانیان می گوید: «از سال

آسیا برخاسته و ایران؟

۱۳۶۱ تا به حال، به طور متوسط مخارج مردم ایران، بیشتر از درآمدشان است. این نشان می دهد که اقتصاد ایران به جای این که در این دوره طولانی، پس انداز کند، فقط از دارایی های برداشته و خورده است. نرخ تورم و بی کاری در اقتصاد ایران بسیار بالاست. محمود احمدی نژاد در سال ۱۳۸۴ با وعده آوردن پول نفت، سر سفره ایرانیان رئیس جمهور شد.

● تاثیر حذف یارانه ها بر رشد بیکاری:

درباره حذف یارانه ها و اثرات آن بر رشد بیکاری در ایران، این کارشناس به دویچه وله گفت: «الان بدترین زمان برای حذف یارانه ها است. چون اقتصاد ایران دچار رکود و تورم بالاست و هم نرخ بیکاری الان بسیار بالاست. وقتی یارانه ها را بردارند، هزینه تولید کننده بالا می رود. در این صورت هم تورم تشدید می شود و هم رکود.»

به نظر این استاد دانشگاه، «زمان مناسب برای حذف یارانه ها، زمانی است که اقتصاد رونق دارد و نرخ بی کاری پایین است. آن موقع می توان گفت که خوب، حالا که همه کار می کنند، یک نفر خرج ده نفر را نمی دهد، حالا می توان یارانه ها را برداشت. وقتی فلاکت یسار می کند، مردم وضع

اقتصادی شان بد است، تورم مردم را بیچاره کرده است، حالا می خواهند یارانه ها را هم بردارند. یعنی قوز بالا قوز. آیا درباره این که هدفمند کردن یارانه ها چه تاثیری روی توزیع درآمد می گذارد، مطالعه شده است؟ در باره این که چه اثری روی نرخ بی کاری می گذارد، مطالعه شده است؟ هیچ کس مطالعه نکرده است.»

انقلاب اسلامی: رانت خواری و ایران را به چپاول خارجیان دادن، بدون تجاوز به حقوق انسان و تشدید خفقان چگونه میسر است؟

متجاوزان به حقوق بشر در کمیته حقوق بشر سازمان ملل، دم از رعایت حقوق بشر می زدند، با این حال، ایران محکوم شد:

کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد قطعنامه ای در محکوم کردن ایران، بخاطر تجاوزهای مستمر با حقوق انسان، در تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۱۰ صادر کرد.

در ۱۲ آبان ۸۹، به گزارش دانشجو نیوز، از خرداد ۸۸ تاکنون تعداد بسیار زیادی از دانشجویان دانشگاه بین المللی "امام خمینی" که تنها دانشگاه سراسری استان قزوین است، به کمیته انضباطی احضار شده اند و برای بسیاری از آنان حکم انضباطی صادر شده است. در تازه ترین اقدام و در اوایل آبان ماه، مسئولین دانشگاه، احکام پیام حیدر قزوینی، ملیکا امین توکلی، فرهاد فتحی، زینب رحیمی، مریم شفیق پور، نگین آرامش، محمد رضا آقا باری، مهرشاد مرتضوی و مرجان کاظمی را صادر کرده اند.

در ۱۲ آبان ۸۹، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، دادگاه تجدید نظر استان تهران، حکم شش سال حبس تعزیری برای نظام حسن پور، از بازداشت شدگان وقایع پس از انتخابات را عیناً تأیید کرد. پیش از این، شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب، که قاضی آن مقبسه است، این شهروند زندانی را به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی و مقاومت در برابر مأموران دولت» به شش سال حبس تعزیری محکوم کرده بود.

در ۱۲ آبان ۸۹، به گزارش آژانس خبری موکریان، دادگاه انقلاب اسلامی شهر سقز، دو شهروند اهل این شهر به نام های عباد شیخی و کاوه غفاری را به حبس محکوم کرد. سید وفا حسینی و کیل این دو شهروند اظهار داشت: بر اساس حکم صادره از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب سقز، عباد شیخی به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام و همکاری با احزاب اپوزیسیون به ۱۸ ماه حبس محکوم شده است که ۹ ماه آن تعزیری و ۹ ماه دیگر آن تعلیقی می باشد.

کاوه غفاری گفت: شعبه اول دادگاه انقلاب سقز، کاوه غفاری را به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام به یک سال زندان محکوم کرد و این حکم در شعبه ۴ دادگاه تجدید نظر استان کردستان عیناً تأیید شده است. در ۱۲ آبان ۸۹، به گزارش ایلنا، نزدیک به ۱۵۰ نفر از بازنشستگان تاملین اجتماعی که عضو اتحادیه پیشکسوتان باز نشستگان شهری و خانه کارگر غرب تهران بودند، در اعتراض به جدا شدن درمان مستقیم از تاملین اجتماعی و انتقال آن به وزارت بهداشت، مقابل درب شمالی مجلس تجمع کردند.

در ۱۲ آبان ۸۹، به گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، خانم زهرا صفایی از زندانیان سیاسی دهه ۶۰ توسط صلواتی قاضی فرمایشی به حکم سنگین و غیر انسانی ۳ سال زندان محکوم شد. خانم زهرا صفایی ۴۵ ساله خانه دار و دارای دو فرزند خردسال بی باشد.

در ۱۳ آبان ۸۹، به گزارش جرس: طبق گزارش رئیس سازمان زندانها به ریاست قوه قضائیه، زندان قزل حصار دارای ظرفیت ۵۰۰۰ نفر زندانی می باشد اما ۲۲۰۰۰ نفر در آن جای داده شده اند.

در ۱۴ آبان ۸۹، به گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، دو فعال سندیکایی، غلامرضا غلامحسینی و سعید ترابیان در خیابان ۴۵ متری گلشهر کرج مورد یورش وحشیانه ۶ نفر از مأمورین واواک قرار گرفتند و ربوده شدند. مأمورین واواک، هنگام دستگیری و انتقال به سلولهای انفرادی، آنها را بشدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. بطوری که از ناحیه سر و شکم زخمی و مصدوم شدند.

در ۱۶ آبان ۸۹، به گزارش هوانا، با گذشت یک هفته از خبر انحلال دانشگاه علوم پزشکی ایران، دانشجویان این دانشگاه در کلاس های درس شرکت نمی کنند و خواستار لغو حکم انحلال این دانشگاه هستند.

در ۱۶ آبان ۸۹، به گزارش آخرین نیوز، شیخ صادق لاریجانی، «رئیس» قوه قضائیه پس از مطالعه و بررسی نهایی پرونده قطور شهلا جاهد، پس از گذشت این همه سال استیذان را پذیرفت و اجازه اجرای حکم قصاص نفس را صادر کرد.

در ۱۶ آبان ۸۹، به گزارش هوانا، محسن برزگر پس از تماس مسئولین زندان متی کلاذی بابل برای رفع نقص پرونده اش به زندان متی کلا مراجعت داده شد. پس از خروج از زندان، در جلوی در زندان، او، توسط یک خودرو نیروی انتظامی به مکان نامعلومی منتقل شد.

در ۱۷ آبان ۸۹، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، احمد باب، فعال اجتماعی اهل مریوان از سوی شعبه اول

دادگاه انقلاب این شهر به چهارده سال حبس تعزیری محکوم شد.

در ۱۸ آبان ۸۹، به گزارش صبح امروز، پنج تن به جرم حمل و نگهداری مواد مخدر در محوطه زندان شهرستان گنبد کاووس به دار آویخته شدند.

در ۱۸ آبان ۸۹، به گزارش هوانا، محمد امان امین معاون بخش کنسولی وزارت خارجه افغانستان اعلام کرد ایران از تحویل اجساد اعدایان افغانی خودداری می کند.

به گزارش سایت العربیه، محمد امان امین که در مجلس سنای افغانستان سخنرانی می کرد افزود: دستگاه قضائی ایران اخیراً حکم اعدام ۱۲۷ افغانی را صادر کرده است.

در ۱۹ آبان ۸۹، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، دادگاه علی کلائی، فعال حقوق بشر در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به قضاوت پیرعباسی برگزار شد. اتهامات این فعال سیاسی - اجتماعی، «اجتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم» و «تبلیغ علیه نظام» عنوان شده بود. در جلسه دادگاه، وکیل کلائی، مینا جعفری نیز حضور داشت و به دفاع از وی پرداخت.

در ۱۹ آبان ۸۹، به گزارش کمپین بین المللی حقوق بشر، از کسانی که در زندان وکیل آباد مشهد اعدام شده اند، دو تن از اتباع نیجریه و غنا بوده اند. آن دو، به جرم حمل ۲ کیلوگرم هرویین، هنگام خروج از کشور دستگیر و به اعدام محکوم شده بودند.

در ۱۹ آبان ۸۹، به گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، در ۱۸ آبان، مأمورین واواک، فعال سندیکایی، همایون جابری را دستگیر کرده اند.

در ۲۰ آبان ۸۹، به گزارش روز آنلاین، جعفر پناهی، فیلمساز سرشناس ایرانی، در ۱۶ آبان، در جلسه دادگاه حاضر شد و متن دفاعیه اش را قرائت کرد. پناهی که چندین بار دستگیر و زندانی شد، در این دفاعیه با تأکید بر اینکه "در نطفه کشتن عقیده و عقیم کردن هنرمندان دلسوز جامعه تنها یک نتیجه میدهد و آن خشکاندن ریشه های اندیشه و بی ثمر کردن درخت خلاقیت و هنر است" گفته است: "به گمان من، بازداشت من و همکارانم در حین فیلمبرداری فیلمی ناتمام، هجوم صاحبان قدرت بر همه اهل فرهنگ و هنر و سینماگران کشور است. و قدرتمندی برای اینکه: هر که از ما نیست و مثل ما فکر نمیکند، محکوم است."

در ۲۰ آبان ۸۹، سوسن طهماسبی، دریافت کننده جایزه معتبر آلیسون دفورز برای فعالیت خستگی ناپذیر در سال ۲۰۱۰ جایزه خود را به نسرين ستوده، وکیل و فعال حقوق بشر هم اکنون در بند و دیگر فعالان زن در بند اهدا کرد. اهدای این جایزه به طهماسبی از طرف دیده بان حقوق بشر برای اقدامات شجاعانه اش در راستای ترفیع و ارتقای جامعه مدنی و حقوق زنان در ایران است.

در ۲۱ آبان ۸۹، به گزارش هوانا، دادگاه رسیدگی به اتهامات لاله حسن پور، فعال حقوق بشر و وبلاگ نویس روز گذشته در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب ساعت ۹ صبح برگزار شد. اتهامات این فعال حقوق بشر، بنا بر ادعای قاضی پیرعباسی، عضویت در مجموعه فعالان حقوق بشر و فعالیت در خبرگزاری هوانا، اجتماع و تبانی، فعالیت تبلیغی علیه نظام، توهین به مقدسات و توهین به ریاست جمهوری هستند.

در ۲۳ آبان ۸۹، به گزارش هوانا، کیوان مهرگان دبیر سیاسی ضمیمه روزنامه اعتماد ملیکه پس از حوادث عاشورا بازداشت و در زندان اوین محبوس بود، با قرار وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی آزاد شد.

در ۲۳ آبان ۸۹، به گزارش زنان ایران، دانشجویان دانشگاه صنعتی شاهرود در اعتراض به عدم وجود امنیت در مسیر دانشگاه و عدم پیگیری حادثه تجاوز هشت تن از ارادل و اوباش به یکی از دانشجویان دختر مقابل ساختمان مرکزی این دانشگاه تجمع کرده و خواهان پاسخگویی مسئولین این دانشگاه به خواسته های خود شدند.



چهار مؤلفه اوضاع فعلی کشور

در ماههای بعدی، اختلافات سران حکومتی بسیار فراتر رفت بطوریکه امروزه دعوای میان جناحهای مختلف اصولگرایان از پشت صحنه بیرون آمده و به امری علنی و روزمره تبدیل شده است. هم اکنون هریک از گروههای موسوم به اصولگرا سعی دارد رقبای خویش را از صحنه بدر کرده و خود همراه با نزدیکترین متحدانشان زمام امور کشور را هرچه تمام تر در اختیار گیرند.

امروزه و به یمن جنبش ملی ایرانیان در مخالفت با نظام ولایتی و اعتراض به دست اندازی سپاه و بسیج بر تمامی شئون ملی و سرنوشت کشور، ما با مولفه های جدیدی در وضعیت سیاسی کشور و در متن هیئت حاکمه نظام جمهوری اسلامی مواجه می باشیم که در نظر داشتن آنها برای پائین آوردن ضرب و خطا در تحلیلهایمان اجتناب ناپذیر است. در اینجا به مهمترین این مولفه ها اشاره میکنیم.

مولفه اول: پویش جنبش ملی اعتراضی

جنبش ملی مخالف با نظام حاکم بر کشور، برخلاف ادعاهای رهبران حکومتی نه تنها از بین نرفته بلکه حتی نه ضعیف شده و نه ریزش کرده است. رهبران نظام ولایتی با تکیه بر فروش کردن تظاهرات خیابانی مردم معترض به استبداد دینی چنین ادعاهایی را مطرح میکنند، اما تظاهرات خیابانی تنها یکی از اشکال بشمار مخالفت مدنی محسوب میشود. مخالفت با استبداد دینی و نظام ولایتی امروزه در اشکال مختلفی در کوچه و خیابانها، در مدارس و دانشگاهها، در برابر کارخانه ها، در صفوف معلمان، در میان کسبه و بازاریان، در اتوبوس و مترو و تاکسی ها و در میان روحانیون غیر حکومتی و حتی برخی حوزها با شدت و جدیت بی سابقه ای در جریان است.

نیروهای اطلاعاتی و سرکوبگر نظام ولایتی نیز نسبت به این امر آگاهی کامل دارند و نگرانی های روز افزون آنها ناشی از سرزندگی و پویایی فوق العاده جنبش ملی اعتراضی است. این نگرانی به اندازه ای گسترده و جدی است که به فلج شدن اجرای برخی از سیاست های تعیین کننده دولت منجر شده است که مهمترین نمونه های آن تردید در زمان اعلام قیمت بنزین آزاد و یا تعویق چند باره اجرای طرح هدفمندی یارانه ها می باشند.

بنابراین بر خلاف رجز خوانی های مقامات حکومتی، جنبش ملی معترض به استبداد دینی، مشغول دواندن ریشه های خویش در میان تمامی اقشار و طبقات اجتماعی و نیز در حال تعمیق خویش و انباشت نفرت از دستگاه حکومتی است.

بی سبب نیست که نیروهای انتظامی در هفته های اخیر به حال آماده باش کامل درآمده و کلیه مرخصی ها لغو شده اند. آنها با راه انداختن کارناوال های مبتدل با شرکت بسیجی های سرخاب به لب و پستیژ بسر سعی در بالا بردن روحیه نیروهای خودی داشتند، همان نیروهایی که دچار تردید جدی در مورد اقدامات سرکوبگرانه خویش بر علیه مردم معترض شده اند. عمده ترین نگرانی مقامات امنیتی و سرکوبگر نظام ولایتی، تلفیق خواسته های سیاسی و اقتصادی مردم کشور است. آنها از اینکه در خواسته های سیاسی و آزادیخواهانه طبقه متوسط با درخواستهای معیشتی و اقتصادی مردم محروم و تنگدست گره بخورند سخت و هراسند.

تشدید فساد حکومتی، گسترش بیش از پیش ناهنجاریهای اجتماعی، تداوم

روزمره بیدادگری دستگاه قضائی، عدم رعایت قواعد بازی در میان حکومتگران، عدم پایبندی به قانون بخصوص از جانب بالاترین مقامات اجرائی، ناکارآمدی دولت در برآورده ساختن ابتدائی ترین نیازهای روزمره اقتصادی و نانوائی نظام در تسامین حداقلی از اشتغال و معیشت برای مردم مهمترین واقعیت هائی هستند که در بطن جامعه موجودند و بصورتی اجتناب ناپذیر از طرف اکثریت مردم ایران حس و لمس میشوند.

در چنین وضعیتی، نپییهات شورای امنیت نیز مزید بر علت شده و بی کفایتی رهبران حکومتی، ناکارآمدی و ناتوانائی های دستگاه ولایتی را بیشتر آشکار مینمایند. در این شرایط و در حالیکه دستگاه حاکمه متشکل از رهبری، ارگانهای منصوب و قوای سه گانه، استعداد و توانائی حل مشکلات کشور و بهبود اوضاع را ندارند، در آینده ای نه چندان دور، شاهد به میدان آمدن اقتدار محروم و تنگدست جامعه در جنبش اعتراضی خواهیم بود. در مواجهه با این اعتراضات، رژیم ولایتی که معدود کارتهای برنده اش مانند میلیاردها دلار درآمد بی سابقه نفتی در سالیهای اخیر را از دست داده است، امکان هیچگونه مانوری ندارد و به جز سلاح سرکوب راه حل دیگری را نمیتواند بکار بندد.

اما از آنجائی که فاز بعدی اعتراضات شاهد به صحنه آمدن اقشار و طبقات مختلف و وسیع مردمی میشود، آشناری که مطالبات اصلی شان معیشتی و اقتصادی میباشد، سرکوب ولو وحشیانه جنبش همگانی، فاقد کارائی لازم خواهد بود و نتیجه مطلوب برای حکومت را سبب نخواهد شد. تصمیم گیران حکومتی نسبت به این امر ناآگاه نمی باشند، به همین دلیل مهار و کنترل جنبش اعتراضی قبل یا بعد از وقوع آن یکی از مهمترین مشغله های بخش های مختلف حکومتگران است. در همین حال بر رهبران و فکر سازان جنبش است تا راهکارهای نوینی برای سازماندهی جنبش و هدایت مسئولانه آن به سمت درست اصلاحات بنیادین و پرهیز از خشونت را پیش بینی و ارائه نمایند تا جنبش ملی اعتراضی موسوم به جنبش سبز به بهترین وجه و با بیشترین ثمرات بار دیگر به صحنه آمده و نقش تعیین کننده خویش را در پی گیری احیای حقوق ملی ایفا نماید.

مولفه دوم: پرتاب اصلاح طلبان از «فایق نظام» به ساحل نجات

آقای خامنه ای و اصولگرایان در کلیت خویش، پس از موفقیت در به شکست کشاندن طرح اصلاحات حکومتی، به موفقیت دیگری نیز دست یافتند که عبارت است از حذف مجموعه اصلاح طلبان از هیئت حاکمه و پرتاب آنها از «کشتی نظام» به سمت ساحل نجات جنبش اعتراضی ملت. در این میان، برخی از رانده شدگان درگاه ولایت، تلاش میکنند به کشتی نظام بازگردند. آنها از این امر غافلند که که غلظت عیار «خودی» ها رابطه معکوسی با خلوص عیار مردمی و ملی دارد. شخصیت های سیاسی هر چه بیشتر «خودی» باشند کمتر مردمی و مورد وثوق ملت اند. کسی که با ولی فقیه محرم باشد با ملت نا محرم است. بازی در زمین ولایتی، سبی مهلک است بخصوص برای آنانی که فاقد وجهه مردمی نمیشناسند. آقای خاتمی که سعی در بازی در زمین «خودی» هائی که او را «نامحرم» و «غیر خودی» میدانند میکند، در همان حالی که وجهه خود را از دست میدهد، موفق به کسب اعتماد دستگاه ولایتی نیز نخواهد شد. ایشان بر آتش میدمد که نه تنها برایش گرمی نمیآورد بلکه دودش نیز چشمانش را خواهد سوزاند.

در پی عملی شدن طرح حذف اصلاح طلبان در جریان انتخابات اخیر، میتوان ادعا نمود که اصلاح طلبی

حکومتی به معنای رایج آن، فاقد هرگونه جایگاهی در معادلات سیاسی درون حکومتی میباشد. این امر بخودی خود موجب توهم زدائی بسیار موثری است که باید به آن ارج نهاد. اما از این امر نباید این نتیجه گیری اشتباه را گرفت که اصلاح طلبان سابق جایگاهی در معادلات سیاسی کشور نخواهند داشت، بلکه برعکس.

دستگیری، شکنجه، حبس و احکام ظالمانه بیدادگاههای نظام ولایتی بر علیه شخصیت های اصلاح طلب و نیز تشدید عملیات وحشیانه و آزار و اذیت روزمره بر علیه آقایان کروی و موسوی و تداوم مقاومت همه این شخصیت ها و همراهی آنها با جنبش ملی لاجرم منجر به تغییر و تقویت موقعیت آنها در میان ملت شده است. بدین ترتیب حضور رهبران و شخصیت های سابقا اصلاح طلب در میان صفوف جنبش ملی باعث تقویت و غنای بیشتر و متقابل این جنبش و این شخصیت ها شده و باید با آغوش باز از آن استقبال نمود. بازگشت این شخصیت ها به ساحل نجات را باید به فال نیک گرفت.

مولفه سوم: جنگ قدرت «اصولگرایان»

در میان جناح های مختلف اصولگرا نیز تحولاتی اتفاق افتاده و یا خواهد افتاد که باید مورد توجه قرار گیرند.

جناح موسوم به اصولگرایان را میتوان اجمالا به سه بخش عمده تقسیم نمود. بخش اول متشکل از قدیمی ترین عناصر این جناح (حزب مؤتلفه اسلامی و جامعه اسلامی مهندسين) بوده و میتوان از آن با عنوان راست سنتی یاد کرد. راست سنتی را باید ضعیف ترین حلقه جناح اصولگرا بشمار آورد. بخش دوم متشکل از سیاهیانی است که در تشکل موسوم به ایشارگران گردهم آمده بودند و طرح بزمین زدن دولت آقای خاتمی و مجلس ششم را اجرائی نمودند. و بالاخره بخش سوم متشعبین از ایشارگران به رهبری آقای احمدی نژاد است که در عین تعلق خاطر به ترهای راست و بدتر از آن، سعی دارد جان تازه ای در کالبد کرخت شده جناح راست بدمد. البته مجادلات، رودرروئی ها و دعوای گروههای موسوم به اصولگرا در دو جبهه عمده در جریان است: جبهه آقای احمدی نژاد و حوارپوش از یکطرف و جبهه مخالفین آن از طرف دیگر.

مهمترین مشخصه هر یک از این دو جبهه عبارت است از نگرش آنها نسبت به چگونگی حفظ یا کسب تمامی قدرت. جبهه آقای احمدی نژاد که نسبت به حمایت و پشتیبانی روحانیت حکومتی (و بطریق اولی ضد حکومتی و حتی غیر حکومتی) در دور آینده انتخابات بدین است، از همین حالا سعی مینماید تا تکیه خود را علاوه بر بخشهایی از سپاه، بروی بخشی از مردم نیز قرار دهد. اما جناح مقابل او که نسبت به کسب اعتماد مردم خود را ناتوان می داند سعی در جلب حمایت روحانیت با علم به اینکه روحانیت حکومتی و بخصوص رهبری نظام کوچکترین جایگاهی در قلوب ملت ندارد نموده است. به عبارت دیگر این جبهه بروی رهبری و تقلبات وسیع انتخاباتی آینده شرط بندی کرده است. جبهه ای که امیدی به حمایت روحانیت حکومتی ندارد، از این واژه دارد که فشارهای جانبی سبب شوند تا آقای خامنه ای نیز از حمایت همه جانبه از آنان پرهیز کند. در چنین صورتی امکان پیروزی اش در انتخابات را با توسل به تقلبات رایج و همیشگی نیز اگر نه کاملا منتفی اما لاقابل مشکل و محدود میدانند. در عین حال این جبهه خود برگزار کننده انتخابات خواهد بود و اگر نتواند انتخابات را آنچنان که خود میخواهد مهندسی کند، بالطبع در برابر تقلبات جبهه مقابل بیکار نخواهد نشست و به سنگ اندازی خواهد پرداخت. خاصه آنکه کسانی که به دستور رای میداندند،

معلوم نیست در انتخابات آینده در میان این دو جبهه تقسیم نگردند.

تاکنیک انتخاباتی آقای احمدی نژاد و حوارپوش او نیز تاکنیکی قدیمی و کارا خواهد بود. جبهه رئیس جمهوری اسلامی که از نگرش بسیار منفی مردم نسبت به روحانیت حکومتی بی خبر نیست سعی خواهد کرد با حمله به چهره های شناخته شده نظام ولایتی، با بی تفاوتی نسبت به دیدگاههای سنتی روحانیت و یا با گرفتن زستهای «وطن دوستانه» و «مدرن» پایگاه مردمی خود را تقویت نماید. علیرغم تاکید آقای خامنه ای بر گوش فرمان بودن شخص رئیس جمهوری اسلامی، جبهه حامی آقای احمدی نژاد از هم اکنون در حال جا انداختن این ایده است که نسبت به نقطه نظرات ولی فقیه فرمانبری و اطاعت محض ندارد و حتی در مواردی میان این دو اختلافاتی وجود دارد. البته ما بر این نظریه که این ایده مصنوعی نمیشاید زیرا که آنچه که برای حکام اصلی جمهوری اسلامی، همواره به عنوان دغدغه اصلی مطرح بوده و هست حفظ قدرت خود (تحت لوای «حفظ نظام») به هر قیمتی است.

تاکنیک حمله به نمادهای روحانیت حکومتی از کارائی بالائی برخوردار است و همان اندک پایگاه انتخاباتی آقای احمدی نژاد با تکیه بر آن تامين میشود. تا بحال نوک پیکان اینگونه حملات تاکنیکی آقای رفسنجانی و عده ای دیگر از روحانیون راستگرا بوده اند. اما دیگر مشکل بتوان با ادامه حمله به آقای رفسنجانی برای خود جذب رای نمود. در نتیجه به دنبال شخصیت منفور دیگری از میان سران حکومتی خواهند گشت، که البته بر اثر سرکوب، شکنجه و جنایات غیر انسانی که به دستور آقای خامنه ای نسبت به اسیران جنبش ملی اعمال شده و میشود، ایشان در صدر لیست سران منفور نظام قرار گرفته است.

اینکه آیا جبهه حامی رئیس جمهوری اسلامی برای گسترش پایگاه انتخاباتی اندک خویش این بار نگاه خود را از رفسنجانی به خامنه ای معطوف خواهد داشت یا نه امری است که در حال حاضر بعید بنظر میرسد. لیکن برای تضعیف خامنه ای و بهره برداریهای انتخاباتی میتواند به دو نوع عمل نماید. اول با حمله مستقیم به اطرافیان و معتمدین آقای خامنه ای که طبیعتاً رای ساز است و دوم با اشاعه رویکرد مزنون و اتهامی خویش نسبت به آقای خامنه ای اما بطور غیر مستقیم و از طریق مخالفین خویش. در این حالت نا همخوانی و نافرمانی آقای احمدی نژاد از امیال آقای خامنه ای بوسیله دیگران شایع و رایج میشود که در آنصورت منافع آن بازهم به حساب آقای احمدی نژاد و دنباله روانش واریز خواهند شد. بنابراین جنگ قدرت در بالاترین مراکز و نهادهای حکومتی نظام ولایتی، جنگی جدی و بیرحمانه است و نه جنگی زرگری. جنگی است بر علیه حقوق ملی ایرانیان و برای کسب تمامی اهرم های قدرت از طریق کوباندن مخالفان و انقیاد رقیبان.

در صورتی که اتفاق غیر مترقبه ای برای طرفین دعوا رخ ندهد، احتمال تقوق جبهه آقای احمدی نژاد، که نشان داده است با رقبای ضعیف رودرپایستی ندارد، بر جبهه مخالف متشکل از سایر اصولگرایان که با توسل به سلاح های زنگزده به میدان آمده اند، بمراتب بیشتر است.

مولفه چهارم: عریانی ولی فقیه و تبدیل شدن به سپر بالای دولت

جنبش اعتراضی به تقلبات انتخاباتی، دست آوردهای بیشماری به ارمنان آورده است که یکی از مهمترین آنها بدور انداختن نقابی بود که سبب استتار

کراهت چهره ولایت مطلقه فقیه میشد. این جنبش باعث شد که ولایت فقیه با زشتی تمام در برابر دیدگان ملت ایران خود نمائی کند. امروزه بر همگی روشن و آشکار شده است که نصب آقای احمدی نژاد به عنوان رئیس جمهوری اسلامی، قبل از انتخابات، مورد توجه و تاکید ولی فقیه بوده و تمامی عملیات انتخاباتی را او شخصا «مهندسی» کرده بود.

امروزه تردیدی وجود ندارد که فرمان یورش به مردم معترض هم در علن و هم در خفا از طرف ولی فقیه صادر شده بود. امروزه مسئولیت اعمال شنیع و شرم آوری که در کهریزک، گوانتاناموی اسلامی و ابو غریب ولایتی، رخ داده، تحت مسئولیت ولی فقیه انجام شده اند. کودتای انتخاباتی، دستگیری بسیاری از مخالفین، تیر اندازی به کودکان و زنان و مردان ایرانی، از پشت بامهای مساجد، سرکوبهای خیابانی، پرت کردن از پله ها، له کردن معترضین با ماشینهای سپاه، کتک زدن جوانان و نوجوانان ایرانی، همه و همه به تحریک، به تشویق و به امر مقام ولایت فقیه صورت گرفته است. دستگیری های وسیع و بی سابقه دانشجویان، روزنامه نگاران، نویسندگان و سیاست پیشگان جناح رقیب، همگی از طریق دستگاههای تحت امر ولی فقیه انجام شده اند و لاجرم مسئول اصلی این بیدادگریها مقام ولی فقیه است و نه رئیس جمهوری اسلامی.

بر همین سیاق، چه کسی غیر از ولی فقیه مسئول احکام ظالمانه دادگاهها است؟ اگر محکمه های نظام ولایتی بدون رعایت آئین دادرسی، بدون رعایت اصول اولیه و اساسی حقوقی و بدون در نظر گرفتن قوانین و مقررات جاری، حکم به محکومیت های فوق العاده سنگین بر علیه اسیران در بند و بی پناه صادر میکنند، مسئولیت وادادگی نظام قضائی کشور برعهده ولی فقیه است که مسئول اول قوه قضائیه است و نه برعهده رئیس جمهوری اسلامی که اساسا در حیثه قضائی فاقد قدرت تعیین کننده است.

عطش سیری ناپذیر ولی فقیه در خود نمائی، شیفتگی بی پایان او نسبت به خودش، تکبر و خودخواهی او در برابر همراهان سابقش، برهم زدن بازی رقابتی میان جناحی به محض در تنگنا قرار گرفتن و مهمتر از آن ورود مستقیم و بی رودرپایستی او به صحنه جدل ها و مراجعات سیاسی و اجرایی رل اول و ربودن گوی سبقت از رئیس جمهوری اسلامی سبب شده اند که امروزه بر کمتر کسی پوشیده بماند که اصلاح امور کشور و بهبود اوضاع ایران بدون بازنگری جدی در اصل ولایت فقیه، اصلی که تنها مورد توجه اقلیت قدرت پرست و ثروت اندوز شیعه میباشد، و بدون طرد جدی آن، قبل از هر چیز شبیه به یک طنز و شوخی خواهد بود.

حال که به یمن جنبش اعتراضی مردم، ولی فقیه با تمام وجود در جلوی صحنه ظاهر شده و به خود نمائی و خوش رقصی مشغول است، باید توجه ملت ایران را بدین امر جلب نمود که ولایت فقیه عامل اصلی فقر، فساد، بیکاری، گرانی، فروپاشی خانواده، بی حرمتی ایرانی، به تاراج رفتن ثروتهای ملی، انحطاط فرهنگی و اخلاقی است. ولایت فقیه نوعی استبداد لجام گسیخته است و از این منظر مادر تمام فساد هاست.

آنانماه هشتاد و نه سید کمال الدین نبوی



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

شخصیت مظفر الدین شاه و وضعیت دربار او نمونه ای است از حکومت های جبار و مستبد در ایران که امتیاز دادن به بیگانگان در زمان آنها تحقق یافته است. بعنوان مثال در تاریخ معاصر ایران نمودید قرارداد داری ۱۳۱۲ بوسیله رضا خان، قرار داد کنسر سیوم نفت ۱۳۳۳ در زمان رزیم کودتا دست نشانده محمد رضا شاه و قرارداد الجزایر ۱۳۵۹ توسط شخص خمینی بیان ازمنش و روش شخصیت آنها و اطرافیان سر سپرده شان است. نگارنده در اینجا به «یادداشتها ی روزانه» محمد علی ذکاءالملک فروغی، خاطرات احتشام السلطنه و قسمتها یی از دو مقاله تحقیقی پژوهشگران ایرانی دکتر عبدالحسین نوائی و دکتر هما ناطق استاد می کنم:

● دکتر عبدالحسین نوائی خصوصیات مظفرالدین شاه را اینگونه شرح می کند: "مظفرالدین شاه هیچ گونه مبانی فکری و فرهنگی نداشت. درسی اگر خوانده بود در حد خواندن بود و توفیق نوشتن و در صدور نامه ها دستور دادن، بیش از این نخوانده بود و هرگز هم پیش از این آرزوی سواد و علم نکرد، برخلاف پدرش که گاه فرانسه می خواند و گاه آلمانی و گاه به مقتضای سیاست روسی."

باری مخبرالسلطنه هدایت می نویسد که یک دایره المعارف آلمانی، ناصرالدین شاه را صفر بزرگ خوانده بود و مظفرالدین شاه را صفر کوچک. درباره پدرش ممکن است که جای سخنی باشد، ولی درباره وی این نکته بسیار درست و کاملاً مطابق با واقع است.

این پادشاه سه سفر به اروپا رفت و در این کار نگاه به دست «شاه بابا» کرد. در نتیجه نه تنها از این سفرها اثر اجتماعی و صنعتی و اقتصادی حاصل نیامد، رفتار کودکانه شاه و همراهانش موجب رسوائی و سرشکستگی فراوان گردید. مظفرالدین شاه، در سفر فرنگ دسته گلهای فراوان به آب داد و همراهانش، رسوائیها به بار آوردند. شرحی که مهماندار فرانسوی وی درباره او نوشته هم مضحك است هم شرم آور. به يك قسمت از نوشته او توجه فرمائید:

"واقعه ای که شاید بیش از همه موجب تفریح خاطر ما شد، پشامدی بود که موقع تماشای تجارب مربوط به فلز رادیوم رخ داد. به این معنی که من در حین صحبت، روزی از کشف بزرگی که به دست مسیو کوری انجام یافته سخنی به میان آوردم و گفتم که این اکتشاف ممکن است اساس بسیاری از علوم را زیر و رو کند. شاه فوق العاده به این صحبت من علاقه نشان داد و مایل شد که این فلز قیمتی اسرارآمیز را ببیند. به همین سبب کوری خبر دادیم. با این که بسیار گرفتار بود، حاضر شد که روزی به مهمانخانه الیزه پالاس بیاید و چون برای ظهور و جلوه خواص مخصوص رادیوم، لازم بود که عملیات در فضای تاریکی صورت گیرد، من با هزار زحمت شاه را راضی کردم که به زیر زمین تاریک مهمانخانه که به خصوص برای این کار مهیا شده بود بیاید. شاه و همه همراهان او قبل از شروع عملیات، به این اتفاق زیرزمینی آمدند. مسیو کوری در راست و برقی را خاموش کرد و قطعه رادیوم را که همراه داشت روی میز گذاشت. ناگهان فریاد وحشی شبیه به نعره گاو و یا فریاد کسی که سر او را ببرند بلند شد و پشت سر آن، فریادهای زیاد دیگری از همان قبیل ضحک، اطاق را پر کرد. همگی ما وحشت کردیم. دودیدیم چراغها را روشن کردیم، دیدیم که شاه در میان ایرانیانی که همه زانو بر زمین زده بودند دستها را محکم به

گردن صدراعظم انداخته، در حالی که چشمانش از ترس دارد از کاسه بیرون می آید ناله می کند و می گوید از اینجا بیرون برویم. همین که تاریکی به روشنائی تبدیل یافت، حالت وحشت شاه تخفیف پیدا کرد و چون دانست که با این حرکت مسیو کوری را از خود ناامید ساخته، خواست به او «شان» بدهد. اما دانشمند مزبور که از اینگونه نظاهرات بیزار و بی نیاز بود از قبول آن امتناع ورزید.

درجه وحشت ذاتی مظفرالدین شاه از تاریکی و تنهایی بدان پایه شدید بود که شبها بایستی اطاق او پر از روشنائی و سرو صدا باشد. به همین ملاحظه، هر شب هنگامی که شاه می خوابید و مژه بر هم می گذاشت، یک عده از همراهان او در اطراف بستر می نشستند و چهل چراغها را روشن می کردند و حکایات روزانه خود را برای همدیگر نقل می نمودند و چند تن از جوانان درباری دو به دو، نوبت به نوبت، دست و پای او را، به رغبت و با نظم تمام، آرام آرام مشت می زدند. شاه به این ترتیب تصور می کرد که می تواند جلو مرگ را اگر بی لطفی کند و بخواهد در حین خواب به سر وقت او بیاید بگیرد. امر بسیار عجیب این که شاه، با وجود این همه مشت مال و روشنائی و سر و صدا به خواب می رفت و ناراحت نمی شد."

در آن نوشته دکتر نوائی می افزاید: درباره مسافرت سوم هم باز تاج السلطنه با طنزی تلخ و کوبنده و طعن و هزلی گزنده می نویسد:

«از این مسافرتها شاه قصه های قشنگی شیوع پیدا کرد. از جمله امیربهادر که رئیس کشیک خانه و جزو «سونیت» شاه بود، روزی در لکن، در زیر تخت «رنگ و حنا» درست کرده و به ریش و سیبیل خود می بندد. همین قسم شب را با رنگ و حنا می خوابد و تمام ملاقه [ملحفه] تخت خواب را آلوده می کند. صبح برخاسته می رود یکی از حوضهای بزرگ بنای شستشو را می گذارد. فوراً مستحفظین آنجا جمع شده، حوض را خالی کرده، دوباره آب می اندازند.»

«فهمه چی شخصی داشته است. قلبان می کشیده، تری سیر همراه خودش برده بود. سر میزهای رسمی می خورده است و در هر مهمانخانه ای که می رفته است، ناچار تمام اتاقهای جنب اطاق شخصی او را دود داده و سایر سونیتها هم بهمین قسمها مفتضح لیکن قدری کمتر»

یادمان رفت این قسمت را هم باز از خاطرات تاج السلطنه نقل کنیم که با شوخی و خنده ای ظاهری ولی با تأثر شدید باطنی می نویسد: «در این وقتی که هر کس به فکر خود بود و به هر قسمی بود قطعه مملکت را ویران می نمودند، برادر تاجدار من هم مشغول کار خویش بود. شبانه خودش را صرف حرکات بیهوده می نمود و در خواب غفلت عمیق غرق بود. از جمله گردی از مگس اگر در بدن کسی یا رختخواب کسی می ریختند تا صبح نمی خوابید و مجبور بود اتصال بدن خودش را بخاراند. دو من از این گرد آورده و اتصال در رختخواب عمده خلوت می ریخت، آنها به حرکت آمده، حرکات مضحك می کردند و او می خندید. مسافرت اروپایی برادر من شبیه به مسافرت بطرکبیر است و همان نتایجی که او برد، این برعکس برد.» (۳۰)

● محمد علی فروغی در رابطه با شخصیت مظفرالدین شاه در « یادداشتهای روزانه » اش می نویسد « من از شنیدن این حرف تعجب نکردم چه می دانم که در دستگاه این پادشاه هر کس تقرب دارد از این قبیل راههاست. یا باید از بابت جمال منظور شود یا قوادی کندها مستخرگی با همه این کارها را با هم و آنها که اجزای خاص شاه هستند و در صمیم دل او جا دارند در حضور او باید باهم مفاعله کنند یا به همدیگر بشانند یا دسته هاوان و امثال آن به مقدم هم بکنند یا لواط اجماعی اشکال مختلف بکنند.

سبحان الله چه بگویم که شقاوت و نفسانیت و دناوت و رذالت انسان به چه درجه رسد. عمده تعجب من این است

که این شاه با وجود متشکل بودن به شکل انسان چرا این طور از عقل تمیز و تصرف و خوداری وسایر صفات انسانیت بی بهره است. چیزها از اومی دانم که شخص متعجب و مبهوت می شود. دماغ این مرد ابتدا قوه کار ندارد. آنچه به او بگوئید قبول می کند. تصدیق و تکذیب آواز روی حرف دیگران است و آنچه به ذهن او راسخ کردند دیگر بیرون نمی رود.

فروغی درباره اطرافیان شاه می گوید: « کسانی که اطراف او را گرفته اند با آن که دارای حالات سابق الذکر هستند در نظر او عقل واعدل واکمل ناس می باشند. ضعف حال و عقل او این است که از رعد و برق می ترسد و هروقت هوا متقلب می شود باید سید بحرینی او را زیرعبای خود گرفته ورد بخواند و رعد و برق را از او دور کند و اگر سید بحرینی که او را آقای بزرگ می خواند خانه نباشد اضطراب زیاد برای او حاصل میشود ولامجاله یکی د و نفر سید باید اطراف او را بگیرند و بلا را از او دور کنند. این قدر فکروشورندارند که سایر مردم چه می کنند و او هم بکنند. صحبت مجلس او تماماً نطویات و شهوانیات است بطورهای رکبک و شنیع. کسانی که در خلوت او می روند اطمینان ندارند که باکدامن بیرون آیند. معامله او با ایشان مثل معامله اوبا معامله هم شان وهم رتبه است، آن هم در صورتی که با هم معامله مهتر و مشدی می کنند.

ذکاء الملک به افتضاحات و لخرجیهای مظفرالدین شاه در سفر فرنگستان اشاره می کند که: در سفر فرنگستان از فرنگ برای صادق ناهی که کمانچه کش اوست یک کارت پستال فرستاده بود که سر آن باز وبدون حاجب و پرده، به این مضمون که « ای صادق، ای پدر سوخته، الان جای تو خالی کردم. می دانم در چه حالی، بطری عرق را یک طرف و یک ... گندیده هم پیدا کرده طرف دیگر گذاشته ای هی... هی عرق می خوری »

افتضاحات دیگر که در فرنگستان بار آورده اند که جای خود دارد. پولهایی که بی معنی خرج کرده عروسک و امثال آن خریده اند که معلوم است از ترکهای اطراف خود هیچ را نمی توانند مضایقه کند و هزار کرور که امروز داشته باشد در طرف یک هفته ترکها از او می گیرند. جواهر و نفایس این خزانه را همین طور بندریج بردند. اگر بخواهم شرح بدهم هفتاد من کاغذ شود...» (۳۱)

● نگارنده در باره سفردوم مظفرالدین شاه به فرنگ در اینجا به خاطرات محمود خان علامیر معروف به احتشام السلطنه استناد می کنم که به گمان من برای خوانندگان جالب خواهد بود که مظفرالدین شاه هوس سفر پرهزینه به فرنگستان می کرد. وی برای سفر دولت بعد از دریافت قرضه جدیدی به مبلغ ده میلیون روبل از روسیه و اعطای امتیازات تازه ای در شمال ایران به روسها عازم فرنگستان شد.

«محمود خان علامیر معروف به احتشام السلطنه در زمان ناصرالدین شاه والی ولایتهای خمسه (زنجان) و کردستان بود در زمان مظفرالدین شاه سمت وزیر مختار ایران در برلین انتخاب شد. در جریان مشروطیت قرار گرفت. پس از استعفای صنیع الدوله در سال ۱۳۲۵ هجری قمری، احتشام السلطنه به ریاست مجلس انتخاب شد و شش ماه در این سمت بود و پس از استعفا به سمت وزیر مختاری ایران در لندن منصوب گردید. پس از سه ماه، بار دیگر وزیر مختار ایران در برلین شد. در دوره سوم مجلس از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گشت ولی از قبول آن امتناع ورزید. در سال ۱۳۲۹ سفیر کبیر ایران در استانبول شد و از برلن به استانبول رفت و این درست مقارن با جنگ جهانی اول بود. احتشام السلطنه در سال ۱۳۰۲ ش. به ایران آمد. در سال ۱۳۰۵ شش ماه وزیر کشور در کابینه مستوفی الممالک بود. پس از آن چندی در کمیسیون معارف فعالیت کرد و مدتی

ریاست این کمیسیون را بر عهده داشت. وی سرانجام در روز یکشنبه یثجم بهمن ماه ۱۳۱۴ ش. در سن ۷۳ سالگی درگذشت و در «باغچه علیجان» در محاورت حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دفن شد.» (۳۲)

وی در خاطراتش می نویسد: ورود من به برلن، مقارن شد با مسافرت امپراطور آلمان به مناطق شمالی که چند هفته طول می کشید. موقع را غنیمت شمردم و چون تا بازگشت امپراطور و انجام مراسم شرفیایی کاری در برلن نداشتم برای بازدید از شهرپاریس به فرانسه رفتم و پس از چند روز اقامت خبر رسید که امپراطور و والدۀ امپراطور فوت شده است. به احتمال اینکه شاید در مراسم تشییع و تدفین وعزاداری در دربار آلمان حضورم ضروری باشد. به برلن مراجعت کرده و در «هنسل راییش هوف - Reichshof Hotel» که امروز آنرا توسعه داده و «راولس» نام نهاده اند منزل کردم.

◀ دومین سفر مظفرالدین شاه به فرنگ :



از طهران دستور و اطلاع رسید که بر حسب دعوت بعضی از دول !! شاه قصد مسافرت فرنگ دارند و برلن هم خواهند آمد وفلان تعداد از اجزاء ملتزم رکاب می باشند.

برای من که تا اندازه ای مسوق به حالت اعلیحضرت بودم و اجزاء دولت و درباریان او که از اوباش بازار رذل تر بودند را خوب می شناختم. وصول این بهت اثر!! مایه مصیبت و عذاب و ناراحتی گردید.

زیرا من تازه به برلن و محل مأموریتم وارد شده و هنوز طرز زندگی و اداره این مملکت را نمی دانستم. در اولین برخوردها با مقامات سیاسی ودولتی آلمان احساس کردم که چون مانند دولتین روس و انگلیس و حتی به قول خودشان به قدر فرانسه و بلژیک در ایران منافع ندارند نسبت به مملکت ما بی تفاوت می باشند. با این احوال می دانستم که پذیرائی از همراهان بی شمار و پرتوقع شاه و فراهم کردن اسباب آسایش و راحت کردن آنها با دست خالی وعدم اعتناء دولت آلمان و حالت فرعونیی و غرور بی اندازه امپراطور تقریباً امری محال است.

وظیفه من برای مهیا کردن دولت و کشور آلمان جهت پذیرائی از شاه ایران و ملتزمین رکاب او بسیار دشوار بود و برای این امر ناچار از مراجعه به وزارتخانه آلمان و گفتگو با این وان بودم و طبیعی است که در اینگونه مراجعات یک سفیر به وزارتخانه پایتختی که محل مأموریت اوست. وقتی موفقیت حاصل می کند که در روابط دو کشور منافع تجاری و اقتصادی و سیاسی مهمی وجود داشته باشد و یا لاقال سفیر و مأمور سیاسی خارجی با مقامات و مأمورین وزارت خارجه سابقه

خصوصیت و رفت و آمد دولتی پیدا کرده باشد. که من فاقد این هر دو شرط بودم.

● مشکل پذیرائی از اوباش و اراذل ملتزم رکاب:

دولت آلمان پس از اینکه اصل بازدید پادشاه ایران و پذیرائی از او را پذیرفت. قبول پذیرائی از قریب یکصد نفر همراهان که مرکب از صدراعظم و بعضی آوزوزاء و درباریان و رجال تا نوکر و پیشخدمت و فراول و یاسول ودلقک و روضه خوان و معین البکاء و امثالهم بود اشکال تراشی می کرد.

حق هم با وزارت خارجه آلمان بود، زیرا برخلاف معمول، ایران که این جمع کثیر را می توان در یک ساختمان یا هفت هشت اطاق و بوسیله چند پیشخدمت سکونت داد و پذیرائی نمود. در سفرهای تفریحی پادشاه که بعضی اوقات تا ده برابر همین عده راه می افتند و با اردو همراه می شوند و زیر چادر و روی نمذ آبداری زندگی می کنند و نوکر خودشان پذیرائی و پرستاری از ایشان را عهده دار می شود و نهار و شام وعلیق مال های آنها توسط خودشان تدارک می گردد. در فرنگستان نمی توان چند نفر را در یک اطاق سکنی داد و بایستی به تعداد همراهان اطاق و پیشخدمت در هتل تعیین نمود و برای هر یک مهماندار متناسب با شأن ایشان معین کرد. همین طور کالسکه و وسائل رفت و آمد و غیره لازم دارند. لذا، دولت آلمان حاضر نبود چنین تکلیف و تکلف بی موردی را تحمل نماید.

● توقع و مطالبه نشان از دولت آلمان:

بالجمله، این مسائل به هر شکلی بود قرارش داده شد ودولت آلمان را راضی به پذیرائی رسمی از شاه و خیل همراهان و ملتزمین رکاب کردم. تازه، بعد از موافقت دولت آلمان، مسئله نشان به میان آمد و مراسلات و مذاکرات و تلگرافات پی در پی در این زمینه از تهران آغاز شد. از صدر اعظم تا پسر سید بحرینی و قهوه چی باشی و غیره نشان می خواستند و در اطراف نوع و اعتباران نیز هر یک توقعات و گفتگو گفتگوهای داشتند.

اتایک امین السلطان برای خود نشان عقاب سیاه که بزرگترین نشانهای آلمان است می خواست و دلیل استحقاقتش این بود که روسها به من، نشان را می دادند قبول نکردم. آلمانها گفتند امپراطور آلمان می فرماید اشخاصی می توانند نشان عقاب سیاه داشته باشند که من خود شخصا ایشان را بشناسم و وزارت خارجه پیشنهاد مخصوص و مفید شرح خدمات و سوابق دوستی با دولت و ملت آلمان برایشان داده باشد و دیگر اینکه، اگر روسها، به صدر اعظم ایران « نشان سنت اندر » میدهند. درازای خدماتی است که مقابلاً از او انتظار دارند. ما چیزی انتظار نداریم. در در نشان صدر اعظم به هر صورت قابل حل بود زیرا برای شخص صدر اعظم ملزم پادشاه گرفتن نشان از هر درجه و نوع امکان پذیر بود. اما سایر همراهان بلامحل دست بردار نبودند و در سر مسئله نشان هر یک از ایشان مذاکرات داشتیم و تحصیل نشان برای آنان، مسئله حیاتی برای من شده بود. هر یک از اعضاء پست خلوت برمزاج پادشاه همان قدر نفوذ داشت که صدر اعظم داشت. بلکه محرمیت و خصوصیت اینان بیشتر هم بود.

یکی از ادعاهای با مزه این بود که می فرمودند قصه نشان این همه طول و تفصیل ندارد؛ ما هم مقابلاً به اجراء امپراطور و مأمورین دولت آلمان نشان خود را مرحمت می کنیم؛ غافل از اینکه هر کس در چهل، پنجاه سال اخیر از دربار معدلت مداریه فرنگستان آمده نشانهای دولت علیه را با فرامین سفید مهر، دوجین، دوجین فروخته یا به عوض انعام به این وان بخشیده و هر کس مایل به داشتن



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

نشانه‌های دولت شاهنشاهی بوده و عالی‌ترین انواع آن را به دست آورده است و دیگر این نشانه‌ها و فرامین مبارک در فرنگستان به پیش‌بینی نمی‌آورد. با همه این احوال از مسئله نشان‌ها هم به طریقی خلاصی یافته و به زحمت رضای دولت آلمان را تحصیل کردیم.

● ترس و ناراحتی شاه ایران از سرعت و حرکت قطار راه آهن:

مسئله مهم‌ترین بود که علی‌حضرت قدر قدرت از سرعت راه آهن تغییر حالت می‌دادند و متوقع بودند راه آهن مثل کجایه‌های خودمان لنگان لنگان حرکت کند. این مطلب در دستور العملها و مراسلات دولتی مکرر تأکید شده بود که بایستی قطار حامل علی‌حضرت آهسته و به میل و دلخواه ذات اقدس حرکت کند و به هیچ زبانی نتوانستیم اسماء دولت علیه را به متوجه کنیم که صدها رشته خط آهن در هر یک از ممالک فرنگ به یکدیگر اتصال دارد. و در هر لحظه صدها قطار از ایستگاه‌های مختلف حرکت می‌کند و از روی آن خطوط می‌گذرند. که اگر ساعت حرکت و سرعت و موقع وصول به مقصد یکی از آنها یک دقیقه پس و پیش شود. نظام کلی تمام خطوط آهن در سراسر فرنگستان به هم می‌خورند به همین ملاحظه مسئولین خطوط آهن ساعت و دقیقه ورود و خروج و مدت توقف قطار را در هر یک از ایستگاهها چاپ زده و در جای معین نصب کرده‌اند. لذا، انجام اوامر دولت در زمینه قطار مخصوص حامل علی‌حضرت تقریباً غیرممکن و موقوف به ایجاد اختلال در حرکت تمام خطوط آهن فرنگستان است. در این خصوص هم باز دچار اشکالات و اسباب خنده، نزد مسئولین امور آلمان شدیم و سرانجام با ایشان مواضع کردیم، به عرض برسانیم. قطار آهسته حرکت می‌کند اما سرعت سیر مجاز خود را داشته باشد!

● ز مادر مهربانتر دایه خاتون!

در قضیه خط سیر ملوکانه که از فرانسه به آلمان تشریف فرما می‌شدند، قصه مضحک و خنده و خجالت‌آور دیگری هم داشتیم و آن این بود که:

دستور دادند از وزارت خارجه و دولت آلمان درخواست کنیم که خط سیر علی‌حضرت از فرانسه تا برلین را طوری انتخاب نمایند که قطار از «آزاس و ولرن» عبور نکند؛ زیرا خاطر مهربان‌تر از ملاحظه آن نقاط مکرر خواهد شد. یعنی نمی‌توانند تحمل نمایند و به چشم مبارک خود مشاهده کنند که آژاس و ولرن، ملک طلق و سرزمین تاریخی متعلق به فرانسه در تصرف آلمانها باشد «ز مادر مهربان‌تر!! دایه خاتون!!!»

که البته چون این خواهش بی‌مزه و ابلهانه از جانب کسیکه خود را به زور مهمان کرده است. به مهماندار، دور از نزاکت بود و موضوع به هیچوجه ارتباطی به ما و نشئون پادشاه و دولت ایران نداشت. ترجیح دادم آنرا مسکوت گذارم و قصه را به تقدیر سپارم. چه بسا آلمانها خود بی خیال خط سیر را چنانکه شاه و دولت ایران درخواست کرده‌اند قرار دهند که البته به دلیلی که خواهیم دید. اینطور نشد.

اتفاقاً، مختصری تغییری در برنامه مسافرت شاه پیش آمد. یعنی از فرانسه مستقیماً راهی برلین نشدند و ابتدا به ایتالیا رفتند و از آنجا به سوئیس آمدند و ما از برلین ترن مخصوصی برای شاه به سرحد آلمان بردیم و در «بال» منتظر ورود موبک مبارک ماندیم.

«دکتر رزن» و «جنرال لیگ نشتر» و «ماژر ترما» و «مسیو شاف» از طرف دربار وزارت تشریفات و وزارت خارجه و

وزارت جنگ به عنوان راهنما و مهماندار همراه من با همان قطار آمدند و دربال منتظر شدیم تا شاه و همراهان نزول اجلال فرمودند. ذات مبارک و ملتزمین رکاب به قطار مخصوص داخل شدند دعوا و کشمکش بر سر انتخاب اطاق و ششمین در قطار آغاز شد.

ما قبلاً اطاق و محل نشیمن هریک از همراهان را به ترتیب نشئون آنها تعیین و من به فارسی بر روی کارت سفید نوشته و به دره‌اطافی چسبانده بودم. اما ایشان که رجال و معتبرین واعیان و اطرافیان و محارم پادشاه ایران بودند. مثل یک ایل وحشی به داخل قطار ریختند و اختیار را از دست ما گرفتند و هر چه کردیم آنها را بجاهای تعیین شده منتقل کنیم. زیر بار نرفتند. آن خیل وحشی از کسی شنوائی نداشتند و صاحب اختیار آنها!! «شاه» خود اختیاری نداشت.

● آلمانها تعمداً خط سیر را از استراژ بورغ قرار دارند:

ترن به حرکت درآمد و صدور احکام آغاز شد. ترن یواش تر برود. بگوئید آهسته تر حرکت کنند و چه و چه کنند. بالجمله، در خاطر دارم با «دکتر رزن» مهماندار اول و مهندس الممالک در اطاق سالن ترن نشسته بودیم و قطار به یکی از ایستگاهها رسید و توقف کرد.

یکمرتبه وی اختیار، چشم مهندس الممالک به لوجه ای که اسم ایستگاه را روی آن نوشته و موافق معمول بالای هر ایستگاه اویخته اند افتاد و گفت: آخ، ما «استراژ بورغ» هستیم؟ «دکتر رزن» بی مقدمه گفت: بلی، آقای مهندس الممالک در «استراژ بورغ» هستیم. ما اینجا را از شما و پدر شما غضب نکرده ایم و از فرانسه گرفته ایم. به شما چه ربطی دارد که این قدر اظهار تعصب بی‌نماید؟ و از فرانسویان فرانسوی تر شده‌اید؟ و سپس مقداری عبارات تند و خشن خطاب به ایشان نمود و با درشتی به مهندس الممالک تاخت آورد.

من از اینگونه خشونت و عدم نزاکت «دکتر رزن» حیرت کردم و با ملایمت شروع به بازخواست و ملامت نمودم.

«دکتر رزن» با معذرت به من جواب داد: شما خبر ندارید این شخص در روزنامه «فیگارو» با چه نزاکتی چیز نوشته و گفته است: «پادشاه ایران در سفر اول (ذی حجه ۱۳۱۷ تا شعبان ۱۳۱۸) که به فرنگ آمدند. مخصوصاً خط راه آهن را قسمی قرار دادند که از «استراژ بورغ» عبور نفرمایند زیرا که ذات مبارک ملوکانه و ملتزمین رکاب تحمل اینکه قطعه از خاک فرانسه را به عصب در تصرف آلمانها ببینند ندارند.»

و ما نفهمیدیم که علی‌حضرت پادشاه ایران و اطرافیان از جمله همین آقا، نسبت به ایلات و وسیع و ذیقیمتی که روس و انگلیس و ترک و افغان از چهار گوشه ایران که حفظ و حراست آن سپرده به ایشان است عصب و تجزیه نموده‌اند، چرا این قبیل احساسات و تعصبات را ابراز نمی‌نمایند؟ و بطور سلاطین ایران، وزراء و درباریان مرتباً در رفت و باز گشت به اروپا، ایالات و شهرهای قفقاز را بدون کمترین و تاریختی و احساسات مخالف، زیر پا می‌گذارند؟

معلوم شد، آلمانها تعمداً در این سفر خط سیر را از «استراژ بورغ» قرار داده‌اند و یک توقف طولانی هم در ایستگاه «استراژ بورغ» بیش بینی کرده بودند که رفع آن گفتار را نموده باشند و تلافی نمایند.

● رعد و برق و بروز انقلاب و وحشت در احوال پادشاه!:

در عرض راه هوا ابروطفانی شد و رعد و برقی در آسمان دیده شد. حالت علی‌حضرت برهم خورد. خیلی از رعد و برقی می‌ترسیدند یا بخودشان بسته بودند. فوراً تلگرافی بخط «مهندس الممالک» برای مخابره به طهران، بدستم دادند که مقرر فرموده بودند. فلان مبلغ به توسط

سید بحرینی به فلان سید داده شود و عجله و تأکید داشتند که از اولین اساتیبون مخایره شود.

اتفاقاً، وقتی به «پتسدام» که امپراطور در آنجا، «قصر سان سوسی» و «نارنجستان» را برای شاه محل اقامت قرار داده بود نزدیک شدیم. بدبختانه با قدری هوا رعد و برق پیدا کرد. همه با لباسهای رسمی حاضر و به اتفاق مهماندارها به سالن قطار رفتیم. علی‌حضرت در روی یک صندلی نشسته با صورت زرد و رنگ چهره پریده و مطابق معمول تکمه‌های سرداری نظامی خود را باین و بالا انداخته، از زیر کلاه زلفهایش به جلوصورت ریخته و بیرون آمده بود، با حالتی مضطرب و پریشان تسبیح زرد رنگ سنگ مشهد در دست داشت و مشغول آورد خواندن و تسبیح انداختن بود و به هیچکس وهیچ جا توجه نداشت و هر بار که رعد و برقی در آسمان پیدا می‌شد، شاه از جای خود می‌پرد و دانه‌های عرق از صورتش می‌ریخت.

● مفقود شدن الماس درشت نشان اقدس شاه:

برای اینکه ببینیم شاه لباس و نشانهای خود را درست پوشیده و نصب کرده، قدری جلوتر رفتم و دیدم یک قطعه از الماسهای نشان اقدس که بزرگترین برلیان نشان افتاده است. از موثق الملک که صندوقدار شاه بود تحقیق کردم، گفت: من درست دادم هنگام لباس پوشیدن در اطاق مخصوص با راهرو قطار افتاده است.

مطلب را به شاه عرض کردم. امر فرمودند ابتدا اظهاری نکن و اصرار و تأکید داشتند که اگر به مأمورین قطار یا مهماندارها گفته شود بی‌آبرویی خواهد شد. اما البته تأکید شاه بی‌جا و بی‌محل بود و نباید چنان الماس گرانبهائی از دست می‌رفت. خاصه اینکه قضیه مربوط به همان یکی دو ساعت بود که شاه لباس‌های خود را پوشیده بود و در آن فاصله کسی از قطار بیرون نرفته بود.

من به رئیس قطار و اجزای راه آهن سپردم و بعد از دو روز الماس را پیدا کرده و عیناً آوردند تحویل من دادند. وقتی آنرا به شاه تقدیم می‌کردم، وی به شدت عصبانی شد که چرا مطلب را به مأمورین راه آهن گفتی؟ عرض کردم: مخفی نمی‌ماند و وقتی فاش می‌شد بی‌آبرویی آن بیشتر بود و اگر الماس را پیدا نمی‌کردیم امپراطور سخت ناراحت می‌شد. بعلاوه اجرای او امر ملوکانه در مسکوت گذاردن قضیه از چند جهت موثر عواقب سوء بود، زیرا مأمورین قطار الماس را پیدا می‌کردند و تحویل مسئولین دولتی آلمان می‌نمودند و آنها که می‌دیدند از جانب ما هیچگونه اظهاری نشده، آنرا حمل بر لاف‌بندی و لنگاری ملتزمین رکاب می‌نمودند و بالاخره موضوع بدست جرائد می‌افتاد و هزار گونه ایراد و انتقاد می‌کردند.

در «نارنجستان» قصر سان سوسی منزل شد. امپراطور با تمام پرسن‌ها و وزراء و فرماندهان نظامی در راه آهن حاضر بودند و امپراطور، شاه را، تا قصر محل اقامت همراهی کرد و شاه ساعتی بعد، از امپراطور بازدید نمود.

هنگام صرف ناهار و شام میزبانی مفصل و محلی برای همراهان و اجزای حاضری کردند و با اینکه به عموم ملتزمین رکاب تأکید شده بود که سراسر ساعت برای صرف غذا حاضر شوند. هیچ وقت رعایت این نکته به عمل نیامد و هر کس در ساعتی می‌آمد و ناهار یا شام می‌خواست. فی‌الواقع خودمانی کرده بودند.

یک روز برای علی‌حضرت عرض لشکر و برنامه سان و رژه در برلین قرار داده بودند. با اینکه از روز قبل ساعت حرکت را به شاه یادآوری و به ملتزمین رکاب گوشزد کرده و از یک ساعت پیش از وقت ساعت حرکت ترن را به شاه اطلاع دادم و هر دقیقه اسرار می‌کردم که وقت حرکت ترن میگذرد، اعتنائی نداشت و در نتیجه با مدتی تأخیر سوار ترن شدند و ناگزیر برای اینکه به موقع به برلین برسیم ترن با سرعت بیشتر حرکت می‌کرد.

فریاد شاه از سرعت ترن بلند شد، که نمی‌توانم تحمل کنم، حالیم به هم می‌خورد،

سرگیجه گرفتم، با من دعوا و داد و بیداد می‌فرمودند و مرتباً احضار می‌کردند که احتشام السلطنه بگو یواش تر برود، احتشام السلطنه حالیم به هم می‌خورد، احتشام السلطنه بگو نگاه دارند، و غیر ذالک، بناچار گاهی به «دکتر رزن» متوسل می‌شدم و گاهی با او مواضع می‌کردم که بعد از عبور از فلان نقطه آهسته خواهند رفت و دست بدست می‌کردیم تا وارد برلین شدیم معذالک، چند دقیقه تأخیر ورود داشتیم. کالسکه‌های سلطنتی به ترتیب برای همراهان مشخص و تعیین شده بود. لکن مهمانداران آلمانی و وزیر مختار آلمان در طهران «کنت ر کس» و من هر چه سعی کردیم نتوانستیم ملتزمین رکاب را در کالسکه‌ها بی‌که برای ایشان از قبل مشخص شده بود بشانیم و به هر دلیف معمول خودشان هر کدام و به هر دلیف که خود می‌خواستند سوار شده بودند و به میدان مشق برلین وارد شدند. از لحظه ورود موبک مبارک ملوکانه و همراهان بالاترین افتخارات و بدترین رسوائی‌ها بیار آمد.

● آغاز سان و رژه و بروز کسالت و عطش شاه:

برای انجام مراسم سان و رژه امپراطور آلمان و تمام شاهزادگان سوار بر اسب شده و برای علی‌حضرت قدر قدرت و همراهان درجه اول هم اسب‌های سواری آماده شده بود.

کالسکه حامل ذات اقدس به وسط میدان مشق رسید و اسب‌های سواری را به نزدیک کالسکه آوردند. من و مهمانداران آلمانی و جمعی از ملتزمین اطراف کالسکه پیاده شده و اجتماع کردیم، ولی هر چه اصرار و التماس نمودیم، علی‌حضرت از سوار شدن بر اسب خود داری کردند. به عرض رسید، اسب آرام حاضراست و اذیت نمی‌کند. ابتدا مقصد نبود و فرمودند در کالسکه می‌نشینیم و کوروک کالسکه را پائین می‌کشیم!!

خدایا، چه خاکی بر سرمان کنیم؟ در این میدان شاهزاده خانمها و زنان امراء و افسران آلمانی که در مراسم سان شرکت کرده‌اند در کالسکه نشسته‌اند و امپراطور و شاهزادگان و فرماندهان نظامی سوار بر اسب هستند. چطور ممکن است علی‌حضرت پادشاه ایران در کالسکه بنشینند و بگویند از اسب سواری وحشت دارد؟ با همه این تفصیلات شاه در کالسکه دو کوروک خود نشست و ناچار کوروک‌ها را کنار زدند و عرض لشکر (سان) شروع شد. مهمانداران و ماها، یعنی من و وزیر مختار آلمان در طهران و صدراعظم و مهندس الممالک و یکی دو نفر دیگر اطراف کالسکه علی‌حضرت پیاده ایستاد بودیم.

هر بی‌برقی که می‌آمد از حضور مبارک بگذرد به شاه عرض می‌کردم: سلام بدهد. یا فراموش می‌کردند و دیگر سلام نمی‌دادند و یا روی خود را به آن طرف میدان می‌کردند و به طرف قشون دستنی حرکت می‌دادند. هنوز ده پانزده دقیقه نگذشته بود که علی‌حضرت احساس ناراحتی کردند و اظهار خستگی و حساسی و تشنگی نمودند و دانم‌آب می‌خواستند. امین حضرت آب!! یک گلیاس آب، و بازمهم آب، آب!!

امین حضرت آبدار باشی با لباس رسمی عرق در نشان و حمایل سبز و تمثال بی‌مثال در حالیکه تا پائین دامن خود انواع نشان‌ها و ممدالهائی که بر اثر لیاقت و ابراز خدمات درخشان تحصیل کرده و نصب نموده بود، برای علی‌حضرت آب می‌برد.

داستان آب طلبیدن و خوردن بجای خود ظرف آب مخصوص علی‌حضرت در وسط میدان مشق برلین، هیئت و هیبت خنده آوری داشت. زیرا یک نفر آبدار در حالیکه یک مشک چرمی (حامله بلغار) بر دوش داشت. پشت کالسکه ایستاده بود و هر بار که ذات مبارک آب می‌خواستند. امین حضرت ظرف آب خوری مخصوص را از مشک برآب نموده بصورتی آورد، حرکت امین حضرت از محلی که ایستاده

بود تا پشت کالسکه و ریختن آب از مشک به داخل ظرف هر بار که تکرار می‌شد، شلیک خنده از اطراف میدان بلند می‌شد. اما مگر ذرات مبارک ملوکانه به این مسائل توجه دارند؟!

باز عرض می‌کردم، قربان بی‌برقی آمد. می‌گفت چه کنیم!! ودستی حرکت میداد. مهماندارها از ملاحظه اطوار شاهنشاه ایران در مهم‌ترین اوقات که سلاطین بزرگ برای تماشای عرض لشکر آلمان می‌آیند عرق در حریت و تعجب بودند. ولی شاهنشاه ابتدا ملتفت نمی‌شود و نگاه به وسط میدان نمی‌کند و اصولاً توجهی به سان ورژه ندارد. بلکه بالعکس اظهار کسالت می‌کند و آب می‌خواهد و پس از چند لحظه مجدداً آب می‌طلبد.

● اظهار خستگی و عزیمت شاه قبل از پایان مراسم:

بعد از آنکه آب خواستن و خوردن چند بار تکرار شد. شروع به باز کردن تکمه‌های سرداری فرمودند و زلفها شکل دیگر گرفت سبیل کلفت و دراز اویزان بود. آویخته تر شد. قطرات درشت عرق از سرو صورت سرازیر گردید.

بالاخره طاقت نیاورده. از من پرسیدند آخرین مراسم کی تمام خواهد شد؟ گفتم، قربان طولی نمی‌کشد. کم کم اظهار بی‌طاقتی و میل به تمام شدن عرض لشکر به مهماندارها رسید و خطاب به دکتر رزن فرمودند من خسته‌ام چه وقت تمام می‌شود؟ «دکتر رزن» گفت ملاحظه فرمائید سربازها چقدر خوب حرکت می‌کنند. یا اینکه این دسته که از حضور مبارک می‌گذرد فلان فوج است و با توضیحات نظامی و جنرال لیک می‌خواست این بچه لوس و نترسشت ساله را آرام و منصرف کند تا مراسم به انجام برسد.

اما علی‌حضرت ابتدا گوش نمی‌دهند و مایل به شنیدن این توضیحات نیستند. بالاخره اظهار کسالت کرد و شکایت شاه از طول کشیدن مراسم زیاد شد و امر فرمودند: به امپراطور پیغام داده شود، که مراسم زودتر تمام شود.

البته علی‌حضرت شاهنشاه به اطلاع امپراطور رسید و امر فرمودند. دلیله‌ها تندتر بگذرند و خود امپراطور نزد کالسکه شاه آمده و از شاه استفسار کرد آیا به نظر شما چه طور بود؟ شاه فرمودند مثل قلعه‌های آهن می‌گذرند.

هنوز مشق تمام نشده بود که شاه به طرف برلین حرکت کردند و به قصر سلطنتی که برای استراحت امروز شاه تعیین شده بود وارد شدیم. در داخل قصر چند اطاق برای شاه و اتابک امین السلطان و مأمورین عالی مقام یعنی وزراء تعیین کرده بودند ولی برای عامه همراهان از قبیل آبدار باشی و قهوه‌چی باشی و صندوقدار باشی و ادیب السلطان و غیره «هتل کنتینانتال» نزدیک همان قصر معین و تمام اسباب استراحت حضرات را حاضر کرده بودند.

وقتی علی‌حضرت را تا اندرون قصر داخل اطاق‌های محل اقامت خودشان مشایعت کردم فرمودند، امین الحضره کجا است؟ عرض کردم در همین نزدیکی در هتل منزل دارند چون عمارت آنقدر وسعت نبود که کلیه همراهان و ملازمان در آن اقامت کنند. هر چه لازم باشد اینجا حاضر است.

دیدم علی‌حضرت به اندازه خلق کبار کشان تنگ شد که بدون ملاحظه و توجه بحضور مهماندارها قدری به بنده تغییر فرمودند و بعد حمایل را از دوش خود با عصبانیت و درست مثل بچه‌ها گدازند و بر روی میز انداختند. بصورتیکه بدترین حرکات بود. سپس با حضور مهماندارها مقداری قهوه‌های به اصطلاح زنانه بخود زدند. که چرا آلمان آمدیم؟! چه غلطی بود که کردیم؟ عرض کردم هر نقصی هست بفرمائید. تمام وسائل را حتی فراهم است. به شدت اوقاتش تلخ و به مراتب از آنچه بود عصبانی تر شد و سرانجام امر فرمودند بر هر طوری هست «امین الحضره» و «موثق الملک» را بی‌اور. مجبور بودم اطاعت کنم.



انقلاب فرهنگی، ابزار بازسازی استبداد (۳)

از کدام «اتاق جنگ» حرف می‌زند؟ این که در دانشگاه‌ها نیروهای مخالف جمهوری اسلامی اکثریت داشتند، تشکل‌های دانشجویی طرفدار حکومت، اقلیت محدودی را تشکیل می‌دادند، بر همه روشن بود، اما این که حکومت این وضعیت را تحمل نکرد، دلیل آن نیست که دانشگاه‌ها «اتاق جنگ» شده بودند. این ادعاها توجیهی برای برچیدن بساط سازمان‌های دانشجویی و تصفیه دانشگاه‌ها از نیروهای دگراندیش بود. همان‌طور که بعد از بستن دانشگاه‌ها، ستاد انقلاب فرهنگی ده‌ها هزار دانشجو و استاد را از دانشگاه‌ها اخراج کرد و راه ورود بسیاری از فرزندان مردم به دانشگاه را به بهانه‌های مختلف بست. (۱۳)

بدنبال مطالعه مقالات آقایان زراعتی و فتحی با چند نفر از رهبران سیاسی و دانشجویی آن دوران تماس گرفتم تا صحت یا عدم صحت ادعای گنجی در باب اطلاق جنگ بر این روشن تر و مستند تر شود. از آقای فتابان مسئول محترم سایت اخبار روز که به هنگام یورش پاسداران خمینی به دانشگاه، عضو مرکزیت دانشجویان پیشگام بوده است و گفتگوهای (۱۴) متعددی در مورد انقلاب فرهنگی سال ۵۹ داشته است، راجع به ادعای آقای گنجی مبنی بر مبدل شدن کلاس‌های درس و دانشگاه به اطلاق جنگ سوال کردم و ایشان در پاسخ می‌نویسد: "سلام آقای راستگو، نمی‌دانم به این سوالات باید چه مقدار مشروح و با حوصله جواب بدهم. اما اگر شهادتی می‌خواهید بر موارد فوق: سازمان دانشجویان پیشگام یک سازمان دانشجویی و هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق (آن زمان) بود و هیچ‌گاه نه اسلحه‌ای داشت که به دانشگاه بیورد و نه اتاق جنگی تشکیل داد. اعضای دانشجویان پیشگام تا آن جا که من می‌دانم برای دفاع شخصی نیز اسلحه نداشتند."

هیچ اتاق جنگی در دانشگاه وجود نداشته است. دانشجویان پیشگام در هر دانشگاه چند اتاق را به اشغال خود در آورده بودند و - برخی از این اتاق‌ها حتی قبل از انقلاب و از زمان شاه وجود داشته است - و در آن‌ها به فعالیت‌های تبلیغی و سیاسی و دانشجویی مشغول بوده‌اند. خود سازمان فدائی هم در آن دوره، مشی مبارزه مسلحانه با حکومت جدید را نداشت چه برسد به دانشجویان پیشگام. اتهام اتاق جنگ و انبار اسلحه را حکومت اختراع کرد تا بتواند دانشگاه‌ها و گروه‌های دانشجویی را سرکوب کند و امروز همه می‌دانند که هدف از این سرکوب چه بود و در چارچوب برنامه بلند مدت حکومت برای برقراری اختناق سیاسی و مذهبی می‌گنجید و ربطی به انبار اسلحه و اتاق جنگ نداشت. سندیکاهای کارگری را برای چه سرکوب کردند؟ آیا کارگران هم اسلحه به دست گرفته و اتاق جنگ تشکیل داده بودند؟

این رژیم اساس سیاستش بر دروغ بوده است و بعید است که هنوز پیدا بشوند کسانی که ادعای اصلاح طلبی و اصلاح داشته باشند و آن دروغ‌ها را باور و بدتر از آن تکرار کنند.

همین سوال را از یکی از دانشجویان هوادار سازمان پیکار در دوران حمله به دانشگاه‌ها که در ایران ساکن است و در آن زمان از فعالین دانشجویی بوده است، پرسیده‌ام. او در پاسخ می‌نویسد:

"با سلامی گرم، همانطوری که خود مطلع هستید در زمان یورش به دانشگاه‌ها، من از نزدیک شاهد جریان بوده‌ام و با جرات می‌توانم بگویم در مرکز واقع قرار داشته‌ام. من در شبها و روزهای قبل از حمله نیروهای سرکوبگر، حضور فعالی در دانشگاه داشتم. و باز هم می‌توانم با جرات و صداقت بگویم در هیچ کدام از دانشکده‌های دانشگاه ماکه

یکی از بزرگترین دانشگاه‌های پایتخت بوده است، هیچ اسلحه‌ای در هیچ مکانی از دانشگاه وجود خارجی نداشته است. نه اسلحه گرم و نه اسلحه سرد. تنها اسلحه‌ای که در اطاق‌های گروه‌های دانشجویی وجود داشته است عبارت بوده اند از قلم، کاغذ، چسب، منگنه، پونز، لباس کوهنوردی برخی از دانشجویان و گاهی نشریات برخی از گروه‌های سیاسی. بنابراین پدیده‌ای بنام اطلاق جنگ در دانشگاه‌ها مانند سایر دانشگاه‌ها وجود خارجی نداشته است. این ادعای حسن آیت انگلیسی و دوستانش در حزب جمهوری اسلامی بود تا گروه‌های دانشجویی را ریشه کن و تارومار کنند تا تنها محل باقی مانده مقاومت در برابر یکه تازیهای عناصر انگلیس حامی ولی فقیه مثل آیت و بقائی را در هم شکنند. موفق باشید."

آقای مجید زربخش که در اوایل انقلاب و در زمان بستن دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی یکی از رهبران حزب رنجبران ایران بود در مورد سنوالم در باره صحت گفتار گنجی مبنی بر مبدل شدن دانشگاه به اطلاق جنگ می‌نویسد:

"دوست گرامی جناب فرید، در پاسخ به پرسش‌ها در مورد گفتار آقای گنجی نکات زیر را برایت می‌نویسم: تا آنجائیکه بخاطر دارم در دانشگاه‌ها انبار اسلحه وجود داشته است و نه گروه‌های دانشجویی، مسلح بودند. بنا بر گزارش‌های آرنور رفقای دانشجو و استاد ما از دانشگاه، هیچ‌گونه مدرک و شهادتی مبنی بر وجود اسلحه یا دانشجوی مسلح وجود نداشته است. افزون بر این در همان زمان پس از سرکوب دانشگاه، آقای فواد تابان نماینده دانشجویان پیشگام در تلویزیون جمهوری اسلامی این اتهام را صریحاً رد کرد. جالب اینکه در آرنور حتی نمایندگان انجمن اسلامی دانشگاه که در آن گفتگو شرکت داشتند در این مورد سکوت کردند. پس از سرکوب دانشگاه نیز جمهوری اسلامی دیگر این ادعا و اتهام بی پایه را تکرار نکرد.

اتهام بی اساس مسلح بودن دانشجویان مبارز و آزادخواه در واقع بهانه و مستسک حمله بدانشگاه و تعطیل دانشگاه بود. امری که بعداً انجام گرفت. با اینکه گروه‌های دانشجویی مبارز، دفاتر را در دانشگاه تخلیه کردند معیناً این اقدام مانع از یورش سپاهیان استبداد بدانشگاه نشد، یورش‌های که در نتیجه آن عده‌ای از دانشجویان جان باختند. حمله بدانشگاه در حقیقت بدان خاطر بود که اکثریت دانشجویان با اقدام حاکمان در استقرار استبداد مخالف بودند و رهبران جمهوری اسلامی در پی در هم شکستن این کانون مقاومت و بطور کلی تعطیل دانشگاه بودند. کما اینکه پس از این اقدام، یورش به سایر کانونهای مقاومت و گروه‌های سیاسی مقاوم و مخالف را تا ملاشی ساختن تمامی آنها دنبال کردند.

تکرار اتهام "تبدیل دانشگاه بمیدان جنگ" که حاکمان جمهوری هیچ‌گاه هیچ‌گونه دلیل و مدرکی برای آن ارائه ندادند توسط کسانی که در آن روزگار خدمتگزار جمهوری اسلامی و امروز مخالف آن شمار می‌روند، واقعا غم‌انگیز است. آقای گنجی برای توجیه گذشته خود بجای اقدام شجاعانه نقد همدستی آرنور خویش با استبدادیان، از یک سو جنایات آنها را تظہیر می‌کند و از سوی دیگر دانشجویانی را که در آن روزگار علیه استبداد نو پا به مقاومت برخاسته بودند بر کرسی اتهام می‌نشاند.

با درود فراوان مجید زربخش ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰"

آقای محمد جعفری، مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی در دوران ریاست جمهوری آقای بنی صدر، در پاسخ به سنوالم راجع به سخن گنجی چنین می‌نویسد:

"دوست عزیزم آقا فرید، در پاسخ به سنوالم شما نباید بگویم همانطوری که مطلعید یک بخش از کتاب "تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"

را به انقلاب فرهنگی اختصاص داده‌ام و در آنجا نوشته‌ام، عواملی که در صدد قبضه کردن کامل قدرت بودند و پشت سنگر دانشجویان مخفی و از پشت آنها را هدایت می‌کردند، به بهانه تغییر نظام آموزشی کشور و انقلاب فرهنگی، برای اینکه تب و تاب گروگان‌گیری فرو نشسته بود و می‌بایستی برای سد کردن راه موفقیت ریاست جمهوری، طرح بستن دانشگاه‌ها را به اجراء در آورند. قرار بر گلوله بستن و کشت و کشتار دانشجویان مخالف و گروه‌های سیاسی به بهانه تبدیل کردن دانشگاه به مرکز دفاتر احزاب و دستجات و انبار کردن سلاح و مهمات، گذاشته شده بود که آقای بنی صدر به موقع وارد عمل شد و مانع کشت و کشتار گشت. اطلاق جنگ یا ستاد جنگی بهانه‌ای برای سرکوب دانشجویان و بستن دانشگاه بود تا کودتا علیه آقای بنی صدر که توسط حسن آیت و سران حزب جمهوری اسلامی طراحی شده بود به سهولت عملی شود. وگرنه بعد از اینکه آقای بنی صدر موفق روحی گروه‌های دانشجویی دفاتر خود را تحویل مقامات دولتی بدهند و دانشگاه‌ها دوباره باز شد، آن افراد چون از این طریق تیرشان به سنگ خورد، از طریق آقای خمینی عمل کردند و اینبار با تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، دانشگاه‌ها را به تعطیلی کشاندند. فرض محال هم محال نیست، ما فرض را بر این می‌گذاریم که دانشجویان در دانشگاه اطلاق جنگ تشکیل داده بودند. وقتی دانشجویان تمامی اطاقها و دفتر خود را تحویل مقامات دادند و همه را تخلیه کردند و آقای بنی صدر ریاست جمهوری با توافق اعضای شورای انقلاب و جمعی از وزیران و گروه‌های کثیری از مردم به دانشگاه آمدند و با سخنرانی مشروح و مفصل خود پس از سه روز تعطیلی که برای تحویل اطاقها و دفاتر گروه‌های دانشجویی، دانشگاه بسته شده بود، در روز سه شنبه ۲۲ دیماه ۱۳۵۹ مجدداً دانشگاه باز و کار دانشگاه و کلاسهای درس و بحث و تحصیل شروع شد. پس بعد از اینکه به قول شما اطاقهای جنگ و اسلحه برچیده شده بود و دانشگاه باز و به کار خود ادامه داد، دیگر چه لزومی به بستن دانشگاه می‌بود؟ پس نقشه نقشه حاکمیت استبداد و حذف ریاست جمهوری بود که با باز بودن دانشگاه در آن زمان امکان پذیر نبود. آقای گنجی در آن زمان، چون خود از عوامل حاکم کردن استبداد بوده شاید فراموش کرده باشد که آقای حسن آیت در آن نوار معروف خود، پس از بازگشتی دانشگاه بوسله آقای بنی صدر، گفته بود: در طرح تعطیلی دانشگاه‌ها، بنی صدر توانست بر موج سوار شود و نجات یافت ولی این بار طرحی تهیه کرده‌ایم که پدر بنی صدر هم حریف نمی‌شود. و برای به اجراء در آوردن طرح کودتای خزنده، این دفعه از طریق مستقیم آقای خمینی و ستاد انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها را بستند. شاد و خرم باشید.

محمد جعفری" در همین ارتباط با تئو چند از هموطنانی که در آن دوران دانشجو بوده‌اند، تماس برقرار کردم که تمامی، متفق القول سخن آقای گنجی را تکذیب کردند و گفتند سخن گنجی با واقعیت آن زمان هیچ‌گونه انطباقی ندارد. یکی از آنان که در زمان یورش به دانشگاه‌ها در دانشگاه اهواز بوده است، در پاسخ به سنوالم می‌گوید: "آن زمان دانشجویان بر دو قسم بودند. یک قسم که درس خوان بودند و در کلاس‌های درس حضور داشتند و یک قسم هم مثل من سیاسی بودند. برخی اوقات بچه‌های سیاسی در کلاس حاضر نمی‌شدند و در آمفی تئاتر و یا محیط‌های باز دانشگاه به بحث می‌پرداختند و گاهی هم افراط می‌کردند. مثلاً پیکاریها و مجاهدین جدل می‌کردند و رنجبران، دشمن حزب توده بودند و توده‌ایها با آنها دشمن و برخی اوقات زده خورد می‌کردند. اما در دانشگاه اسلحه‌ای نبود. اگر منظور گنجی اطلاق جنگ بوده است چون اسلحه بوده است، این ابدأ درست نیست و بلکه دروغی آشکار است. رژیم به هر ترتیبی می‌خواست دانشگاه را ببندد تا صدای دانشجویان را خفه کند. جنتی که حاکم شرع اهواز بود با عده‌ای به دانشگاه حمله کرد و وقتی

دید دانشجویان مقاومت می‌کنند، رفت رادیو اهواز و از آن طریق به مردم گفت مشتی کمونیست لامذهبه دانشگاه را اشغال کرده‌اند. مردم کمک کنند تا دانشگاه اهواز را از دست آنها در بیاوریم. این سخنان عامل حمله شد و بدنبال حمله به دانشگاه اهواز چندین نفر کشته شدند و من خود چندین جسد را دیدم. جرم تمام آنها این بود که مخالف رژیم بودند و فعالیتی بیشتر از فعالیت دانشجویی نداشتند."

تا اینجا تلاش کردم توضیح دهم که آقای گنجی در ارتباط با واقعه بستن دانشگاه تحریف تاریخ می‌کند. چرا؟ چون (۱) می‌خواهد مسئولیت بستن دانشگاه و انقلاب فرهنگی را به گردن دیگران از جمله گروه‌های چپ و مجاهدین بیاندازد. (۲) تا به نحوی حامیان و عصا بدستان خمینی را در سالهای اول انقلاب تبرئه کند، چون با نیروهایی مثل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و اصلاح طلبان و بویژه شخص سروش احساس نزدیکی و همبستگی روحی و معنوی دارد. نتیجه منطقی استدلال‌های او به اینجا می‌انجامد که دانشگاه‌ها محل گروه‌های مسلحانه بوده‌اند و کلاس‌های درس به اطلاق جنگ مبدل شده بودند پس ناچاراً آزمون خمینی به پشتیبانی از اصحابش حق داشت تصمیم به بستن دانشگاه "بادگانی" کند. گنجی نه در سری مقالات سلطانیسم فرهنگی اش، نه در دیگر مقالاتش راجع به انقلاب فرهنگی و نه در بیانانش در وین بدنبال این نیست که چرا و چه کسانی به بهانه انقلاب فرهنگی، دانشگاه‌ها را بستند و یا اینکه در حقیقت انقلاب فرهنگی و بستن دانشگاه‌ها دستاویزی برای بازسازی استبداد است، اصلاً حرفی به میان نیآورده است. او در اکثر مقالاتش بدنبال آنست که حوادث تاریخی - سیاسی بعد از انقلاب را جعل کند و به شکلی ناشیانه و با بحث‌های سخیف و جنائلی مجهول، همه را از خمینی گرفته تا دیگران، همه را در یک دیگ بیندازد، و وانمود سازد که همه ایرانیان غیر دمکرات، استبداد طلب، قدرت پرست و یکسان بوده‌اند و بدینوسیله خود او فراموش شود که در آن دوران از عملة استقرار استبداد بوده است. او می‌خواهد شریک جرم پیدا کند تا خود و یارانش را توجیه کند. او در سلطانیسم فرهنگی ۵ می‌نویسد: "آنچه روی داد مقتضای عمل جمعی انسانهای غیردموکراتی بود که این تاریخ را پدید آوردند. اگر آنها به گونه دیگری عمل می‌کردند، تاریخ دیگری آفریده می‌شد. اما آنها به گونه دیگری عمل نکردند، چون هیچ کدام دموکرات نبودند." بعد هم برای ثابت کردن نظر خود و تصدیق جمله اش و محکم کاری، بطریق سفسطه آمیزی از نویسنده‌ای با هویتی مجهول، جمله‌ای ناروشن می‌آورد تا عناصر مستبد و ضد ملی را با افراد ضد استبداد و آزادخواه و ملی قاطی کند و به مستمعین خود بگوید همه شبیه هم بوده‌اند. وی می‌نویسد: "سران حزب جمهوری اسلامی، طیفی نهضت آزادی، بنی صدر، مهندس سحابی و دیگران از وضعیت دانشگاه‌ها به شدت ناراضی بودند و چاره‌ای جز "پیشگیری" یا "برخورد" در مقابل خود نمی‌دیدند. مهندس سحابی معتقد به پیشگیری بود. مهندس معین فر برخوردار مسلم و تعطیلی دانشگاه‌ها را حتمی تلقی می‌کرد. دانشمندی رفسنجانی می‌گوید از طریق حضور "تعداد زیادی بچه مسلمان در تهران" می‌توان جلوی "شلوغی" دانشگاه را گرفت. "... سید علی خامنه‌ای در پاسخ بنی صدر می‌گوید: "به بنی صدر می‌گویم مسأله را در جریان‌هایی که متصرف می‌شود نکشید... مهندس میرحسین موسوی، تنها کسی بود که در آن جلسات از ضرورت "انقلاب فرهنگی" از طریق حضور توده‌ها در دانشگاه‌ها سخن گفت". (۱۵).

سخن بر سر این نیست که در آن دوران چه شخص و شخصیت‌هایی به مفهوم درک امروزی ما از دمکراسی، دمکرات و غیر دمکرات بوده‌اند. تاریخ را نمی‌توانیم با دیدگاه و میزان سنجش امروزیمان از موضوعات و پدیده‌ها بررسی کنیم. سخن بر سر این است که چه کسانی به بازسازی

استبداد کمک نمودند و ۳۲ سال است ایرانیان را گرفتار استبداد فراگیر مذهبی کرده‌اند. بحث اصلی این است که در دوران باز تولید استبداد و وقتی که فرزندان ایران زمین از جمله دانشجویان ما، در دانشگاه‌ها و جوانان ما در زندانها، مورد شکنجه قرار می‌گرفتند و یا اعدام می‌شدند، افرادی که امروز دم از دمکراسی و حقوق بشر می‌زنند در چه جایگاهی قرار داشته‌اند؟ و این افراد امروز چه برخورد و نقد صادقیانه‌ای به گذشته خود می‌کنند؟ آیا در دوران وحشت و ترور سالهای سیاه خمینی آنان در ضدیت با آدم کشی‌ها و اعدام‌ها قرار می‌گرفتند یا با دست‌ان خود هم میهنانمان را سرکوب و آنان را به مقامات امنیتی و سپاه تحویل می‌دادند تا زندانبانان بجای آنان در زندان، فرزندان غیور کشور را مورد بازجویی، شکنجه و اعدام قرار دهند؟ آنان بدنبال لاپوشانی و تحریف حقایق هستند چون خود باعث و بانی بازسازی استبداد بوده‌اند. آقای گنجی و امثالهم از آنجائیکه مرزبندی ذهنی با گذشته خود انجام نداده‌اند، بجای نقد دلبرانه گذشته خود بدنبال یافتن شریک جرم و نهایتاً توجیه خود هستند تا یکبار دیگر افکار عمومی را فریب دهند. وگرنه آنان می‌توانند به این پرسش پاسخ دهند. در دوران بازسازی استبداد توسط خمینی یعنی در سالهای اولیه انقلاب بالاخص در سالهای گروگانگیری، جنگ، بستن دانشگاه‌ها، انقلاب فرهنگی و کشتار سال‌های ۶۰-۶۲ کجا بوده‌اند؟ آیا در مقابل جنایات، کشتار و خیانت همه جانبه علیه ایران و ایرانیان ایستاده بودند یا همراه و مشوق رفتارهای خیانت آمیز و جنایتکارانه خمینی و یارانش همچون خامنه‌ای، بهشتی، رفسنجانی، حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دانشجویان خط امام و احمدی نژادهای صدر انقلاب بودند؟ بحث در مورد وقایع تاریخی بعد از انقلاب جهت انتقال تجربه و تجربه اندوزی از تاریخ و جلوگیری از تکرار اشتباه و خطا و خیانت امری زیننده و توصیه شده‌ای است، ولی تحریف و جعل تاریخ امری ناپسند و عملی زشت و نابخشودنی است. افرادی چون گنجی، امروز بجای بیان حقایق رویدادهای اول انقلاب، تاریخ انقلاب را عملاً تحریف می‌کنند. اندیشه و ذهنیت گنجی، او را وامی‌دارد تا در سری مقالات سلطانیسم فرهنگی و سری مقالات زبان روشنفکری معاصر (۱۶) تمام تائب و نوان و استعداد خود را بکار گیرد که ثابت کند همه مثل خودش غیر دمکرات و خشونت طلب بوده‌اند. گنجی برای تخریب افراد نهایت سعی خود را می‌کند. از جمله در سلطانیسم فرهنگی ۴ می‌نویسد "به این ترتیب روشن می‌شود که تصفیه‌ی اساتید قبل از انقلاب فرهنگی، به دستور شورای انقلاب، آغاز شد. در شورای انقلاب به غیر از اعضای حزب جمهوری اسلامی، نهضت آزادی، ملی - مذهبی‌ها و ابوالحسن بنی صدر عضویت داشتند". اما در همین زمینه صادق زیبا کلام که خود ستاد انقلاب فرهنگی بوده است و دستی در فاجعه انقلاب فرهنگی داشته است و چندین سال پیش از عمل خود حلالیت طلبیده است می‌نویسد: "اینجا من برای ثبت در تاریخ باید زمام امور مملکت به دست شورای انقلاب و بنی صدر به عنوان رئیس جمهور بود. صادق زیبا کلام) به هیچ وجه دستورالعملی، چه محرمانه و چه غیر محرمانه نداده بود که استادان را اخراج کنند یا پیمانی‌ها را تمدید قرار داد نکنند". (۱۷) گنجی که نمی‌داند به نفع چه دستجاتی چنین مقالاتی را می‌نویسد حتی جملاتی از خود می‌سازد و به نویسندگان نسبت می‌دهد. "مطابق روایت محمدی، آنها در انتخابات به بنی صدر رأی داده بودند و در جلسات تعطیل کردن دانشگاه‌ها در شیراز، هیچ بحثی علیه بنی صدر مطرح نمی‌شد". (۱۸) و فراموش می‌کند که انقلاب فرهنگی دو ماه بعد از انتخاب آقای بنی صدر به ریاست جمهوری بوده است و افزون بر این معلوم نیست



انقلاب فرهنگی، ابزار بازسازی استبداد (۳)

مجید محمدی کی و کجا جمله فوق را روایت کرده است. و یا در سلطانیسم فرهنگی شماره چهار می نویسد:

"بسیاری از مخالفان داخلی و ایرانیان مقیم خارج از کشور، ستاد انقلاب فرهنگی را مسئول قلمداد می کنند. اما مشکل آنست که هیچ کس مستند سخن نمی گوید و هیچ کس مسئولیت نمی پذیرد. رژیم هم راههای دسترسی به مدارک آن زمان را کاملاً مسدود کرده است. در اولین جلسه ستاد انقلاب فرهنگی با آیت الله خمینی، او دستور پاکسازی گسترده را صادر می کند. سروش و نجفی، نظر خود را در این زمینه اعلام داشته اند. در آن جلسه حسن حبیبی، شمس آل احمد، علی شریعتمداری و ابوالحسن بنی صدر هم حضور داشته اند که همگی در قید حیات اند. اعضای سابق ستاد دشوار است در این زمینه سخن بگویند. اما بنی صدر که پس از این واقعه، یکسال دیگر هم رئیس جمهور کشور بود، می تواند نظر خود را در باره آن جلسه و این که پاکسازی ها به وسیله چه دستگاهی انجام شد، اعلام دارد. در هر صورت این اقدام آنچنان ناپذیرفتنی از کار در آمد که هیچ کس حاضر به پذیرش مسئولیت آن نیست." (۱۹)

جعل، آنقدر آشکار است که مرغ یخته را به خنده می آورد. افراد ستاد انقلاب فرهنگی که از طرف خمینی معین شدند چه کسانی بودند؟ به مقاله خود گنجی رجوع می کنیم "پس از تعطیلی دانشگاهها، در تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۳ آیت الله خمینی طی حکمی محمد جواد باهنر، محمد مهدی ربانی املشی، حسن حبیبی، عبدالکریم سروش، شمس آل احمد، جلال الدین فارسی و علی شریعتمداری را برای تشکیل "ستاد انقلاب فرهنگی" منصوب کرد. انقلاب فرهنگی برای مبارزه با غربزدگی، پاکسازی دانشگاهها از اساتید دگراندیش و انقلاب در فرهنگ بود. اما فرهنگ تنها پدیده ای است که در آن نمی توان انقلاب کرد. بدین ترتیب دانشگاهها به مدت سه سال تعطیل شد. تعدادی از اساتید دگراندیش و دانشجویان مخالف، اخراج گردیدند و گزینش بسیار سخت گیرانه ای بر فرایند ورود به دانشگاه ها حاکم گشت." (۲۰)

پس افراد ستاد انقلاب فرهنگی از طرف آقای خمینی معین شدند و اسمی از بنی صدر نیست و هر اندک صادقی که اطلاعاتی مبتدی در باب انقلاب فرهنگی داشته باشد، می داند که شمس آل احمد بعد از اینکه فهمید که هدف از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، بستن دانشگاهها است، بدون اینکه رسماً اعلان کند در جلسات ستاد شرکت نکرد و ستاد انقلاب فرهنگی در جلسه مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ اعلان کرد که جلسه ستاد بدون حضور شمس آل احمد برگزار گردید. [کیهان، یکشنبه ۱۹ مرداد ۵۹، شماره ۱۰۹۵، ص (آخر) آل احمد دست خود را آلوده جنایت ساخت. حال چرا گنجی اسم او را می آورد که در اولین جلسه ستاد شرکت داشته است خدا می داند؟ گنجی در همان مقاله خود روایت سروش را در مورد اولین جلسه ستاد انقلاب فرهنگی می آورد.

"گرچه پاکسازی ها، عزلها و نصب ها قانوناً به ما ربطی نداشت، من غایت جهد خود را برای دستگیری از افتادگان می کردم. يك قلم بگویم که امام از ستاد انقلاب فرهنگی خواستند که همه دانشجویان توده‌ای، از مبتدی تا منتهی را از دانشگاه اخراج کند. احتجاج ما با امام سود نداشت و ایشان بر برای خود ماند. ما که مصلحت را در این امر نمی دانستیم، پناه به آقای خامنه‌ای و سپس آقای هاشمی بردیم. و آقای هاشمی بود که توانست رای امام را برگرداند و به توده‌ای ها اجازه دهد تا تحصیلشان را به پایان ببرند. در این باب بیش از این نمی گویم چون اصل شبهه را روا نمی دانم. آنکه برای توده‌ای ها چنین می کند با غیر توده‌ای ها چه خواهد کرد؟

به هر حال شاید همین استادگی در برابر حکم اخراج توده‌ای ها بود که باعث شد روند اخراجها، اگر هم صورت گرفت که صورت گرفت از مسیری خارج از ستاد انقلاب فرهنگی انجام پذیرد" (۲۱) گفته آقای سروش روشن است که جلسه ستادی که ذکر می کند که تشکیل شده است زمانی است که خامنه ای رئیس جمهور و رفسنجانی رئیس مجلس بوده است. خامنه ای بعد از کودتا علیه بنی صدر و مرگ رجائی و باهنر در شهریور ۶۰، رئیس جمهور شده است و پاک سازی ها زمانی صورت گرفته اند که بنی صدر به فرانسه هجرت کرده بود. یعنی از مهر ۱۳۶۰ به بعد و در ضمن در هیچ سند دولتی و غیر دولتی و حتی از افرادی که از نزدیک با جریان انقلاب فرهنگی مثل صادق زیباکلام، عبدالکریم سروش، محمد ملکی یا دیگران، در ارتباط بوده اند، تا به امروز نگفته اند که بنی صدر در اولین جلسه ستاد انقلاب فرهنگی شرکت کرده است.

آقای گنجی! بر خلاف نظر شما "راههای دسترسی به مدارک آن زمان کاملاً مسدود" نیست. اگر شما منصف و اهل تحقیق بودید، تمامی جریان انقلاب فرهنگی از ابتدای تا انتها در جراید روز کشور، اطلاعات، کیهان، انقلاب اسلامی، ... موجود است، حتی آقای مغفوری کار شما را راحت کرده و روز شمار انقلاب فرهنگی از فروردین ۵۹، تا ۱۳ خرداد ۱۳۶۰ و حتی بعد از آن را با سند و مدرک جراید همان دوران، در فصل دوم کتاب خود آورده است و تمامی این مدارک در خارج از کشور هم موجود است. اگر به آنها مراجعه کنید و نخواهید از روی هوا حرف بزنید، خواهید دید که بنی صدر در هیچ یک از جلسات ستاد انقلاب فرهنگی شرکت نکرده است. وقتی او آن را غیر قانونی و علیه خود تلقی می کرد، چگونه ممکن است در آن جلسه شرکت کند که علیه خودش تدارک دیده شده است؟ انقلاب فرهنگی طرح کودتای حسن آیت و بارانش علیه بنی صدر بوده است. حتی آقای سروش اخیراً فاش ساخته است که "این برنامه، یعنی پروژه انقلاب فرهنگی در حزب جمهوری اسلامی برنامه ریزی شد و شخص آقای آیت از کسانی بود که پشت آن بود. در نوارهایی که از او به دست آمد و منتشر شد، گفته بود که ما برنامه هایی در دانشگاه ها خواهیم داشت که پدر آقای بنی صدر هم نمی تواند جلو آن را بگیرد. این برنامه اجرا شد، بدون آنکه ما مطلع باشیم. هر چه که بود، دانشگاه ها بسته شدند... کسانی که دانشگاه ها را بسته بودند، می خواستند دانشگاه ها تا ۲۰ سال بسته بماند تا تمام اصلاحات لازم و نظیرهای لازم صورت بگیرد و آنگاه بازگشایی شود" (۲۲).

جعل از این بیشتر می شود؟ با این حال برای دقت بیشتر مقاله ام و برای ثبت در تاریخ، جمله آقای گنجی را برای آقای بنی صدر ارسال کردم و از او مسئله را جویا شدم که آیا شما در این جلسه حضور داشته اید؟ هر چند که من تحقیقاً جانی به این مسئله برخورد نکرده ام ولی گفتم شاید اسم شما از حاضرین در اولین جلسه ستاد انقلاب فرهنگی حذف شده است. آقای بنی صدر پاسخ دادند:

"باسلام، معلمنا حقیقت ندارد. هیچگاه چنین جلسه ای نبود و در آن شرکت نکرده ام. به عکس، آقای شمس آل احمد را خواستم و به او گفتم برابر قانون اساسی، آقای خمینی چنین اختیاری را ندارد و این شورا خلاف قانون اساسی است. او هم دیگر در جلسات شرکت نکرد و ستاد انقلاب فرهنگی هم آن را اعلان کرد و تا کودتا با آن مخالفت میکردم. اما بعد از کودتای خرداد ۶۰، کرد آنچه کرد. شاد و پیروز باشید. ابوالحسن بنی صدر"

آقای گنجی برای اثبات نظرات جعلی خود کار را به جانی رسانده است که از زبان سیدعلی خامنه ای مستند، سند می سازد: "یک نمونه اش، همین قضایای دانشگاه تهران بود که گروهکهای الحادی آمدند دانشگاه تهران را تصرف کردند و از اتاقها و سالنها و مراکزش به عنوان اتاق های جنگ، انبارهای سلاح و مرکز توطئه علیه

اصل انقلاب و علیه نظام استفاده کردند! فضا را قرق هم کردند؛ یعنی یک حالت ارضایی نه فقط در مسوولان آن روز (مسوولان آن روز، دولت موقت بودند که اصلاً جان و توان و دل و جگر ورود در این میدان ها را نداشتند) آنها که هیچ! که حتی در دل بسیاری از افراد انقلابی هم ایجاد کرده بودند. در محیط خود دانشگاه تهران، اینها بیشترین رعب را ایجاد کردند. من یادم نمی رود که در یکی از سخت ترین آن روزهایش، اتفاقاً خودم در دانشگاه بودم و یک برنامه هفتگی داشتیم. در مسجد دانشگاه تهران، آن روز طبق معمول، روز برنامه بود. آمدیم. دیدم دانشگاه خلوت خلوت است. به مسجد آمدم. شاید بیست نفر، سی نفری در مسجد بیشتر نبودند. وقتی وارد مسجد شدم، چند نفر آمدند و گفتند: آقا! زود از این جا بروید! گفتم مگر چه شده؟! معلوم شد که بله، دانشگاه را قرق کرده اند و از زدن و کشتن و این چیزها هم اصلاً ابایی ندارند! چه کسانی در مقابل اینها ایستادند؟ خود دانشجویان. اولین، یا یکی از اولین نشانه های بروز فعالیت مؤثر بسیار کارساز جوش دانشجویی، در همین قضیه بود. دانشگاه نیمه تعطیل بود، اما دانشجویان - یعنی یک مجموعه انقلابی محض - همه زنده و فعال آمدند و داخل دانشگاه ریختند و آن جا را تطهیر کردند. این قضیه، مربوط به سال پنجاه و هشت است که آن را عرض می کنم. این یکی از نمونه هاست" [۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳]

پاورقی ها:
۶۰- دیدار جمعی از نخبگان علمی و دانشجویان دانشگاهها، ۱۳۸۷/۷/۷، (۲۴) نگارنده ساعت ها تمامی بیانات خامنه ای را در سال ۱۳۸۷-۸۸ باز بینی کرده است و چنین جمله ای در بیانات خامنه ای پیدا نکرده است. آیا معلوم هست که آقای گنجی با چنین روشی آب به آسیاب چه کسانی می ریزد؟ برای ارجاع به بیانات خامنه ای در تاریخ ۱۳۸۷/۷/۷ به اینجارجوicin کنید(۲۵). مگر اینکه آقای گنجی در پیدا کردن جملات فوق که مدعی است از بیانات خامنه ای در تاریخ ۷ مهر ۱۳۸۷ می باشد ما را راهنمایی و یاری کند.

و چنین است تجربه عملی تاریخ، عقل غیر آزاد و ذهن متعاند به قدرت در هر کجا و هر لباسی که باشد، فعالیتش یک نواخت است: "تحریف حقایق برای فریب مردم". در شماره های آینده چرانی بستن دانشگاه ها و انقلاب فرهنگی را به همراه روز شمار آن با رجوع به اسناد و روزنامه های آن دوران بررسی خواهیم کرد نام برای خوانندگان ثابت شود بستن دانشگاه ها و انقلاب فرهنگی یک طرح سیاسی با هدفی مشخص بوده است.

سرافراز و پیروز باشید

Fa_rastgou@yahoo.com

۱۳- http://asre-nou.net/php/view.php?objnr=11409
۱۴- http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=20383

۱۵- سلطانیسم فرهنگی ۱، به نقل از مسعود رضوی، هاشمی و انقلاب، انتشارات همشهری، بهار ۱۳۷۶، ص ۳۴۸-۳۴۴.

۱۶- http://zamaaneh.com/idea/2010/05/post_722.html

۱۷- دانشگاه و انقلاب، انتشارات روزنه، صادق زیباکلام ص ۹۴

۱۸- سلطانیسم فرهنگی ۵

۱۹- سلطانیسم فرهنگی ۴

۲۰- سلطانیسم فرهنگی ۳

۲۱- همانجا

۲۲- همانجا

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2009/12/091207_ag_ef_ebarate_digar_soroush.shtml

۲۳- سلطانیسم فرهنگی ۶

۲۴- همانجا

۲۵- همانجا

http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=3895

آیا نفت و گاز را بر باد دادن و در تولید برق اتمی وابسته شدن، استقلال است؟

فنی که پیشنهاد می شود و بکار می رود، وارد کردن بخار آب، با فشار، در اعماق زمین است. بر اثر گرمای این بخار، نفت ماسیده بر اثر گرما روان می شود و می توان آن را استخراج کرد. هم اکنون دو کشور کانادا و استونی، این روش را بکار می برند. استونی امیدوار است تکنولوژی را به کشورهای نظیر ایران، صادر کند. در کانادا، بنا است که دو راکتور اتمی بسازند و بخاری که تولید می شود را، با فشار، به اعماق زمین تزریق کنند و نفت ماسیده در اعماق زمین را استخراج کنند. حدس می زنند که از این طریق، درآمد بسیار خوبی عاید کشور کانادا شود.

اما میزان ناخالصی این نفت زیاد است. اگر بخواهیم آن را همانطور که هست بسوزانیم، محیط زیست را بسیار آلوده می کند. از جمله، میزان گوگرد آن بسیار بالا است. هم اکنون در استونی یک نیروگاه حرارتی بالغ بر 1400 مگاوات این سوخت را مصرف می کند. نتیجه این شده است که بخش بزرگی از طبیعت اطراف این نیروگاه آلوده شده است.

وقتی این امر را در ذهنم زیر و رو می کردم، به خود می گفتم: ما درست در حال حاضر وارونه کاری را می کنیم که کانادایی ها و استونی ها و بسا امریکایی ها می کنند. توضیح این که نفت و گاز خود را به طریق غیر علمی استخراج می کنیم. سرمایه گذاری در صنعت نفت و گاز، بخصوص در صنعت نفت را در حداقل نگهداشته ایم. زیرا دولت استبدادی هزینه هائی دارد که سرمایه ای برای نوسازی صنعت نفت نمی گذارد. این دولت نخست می خواست شرکتهای نفتی این سرمایه گذاری را انجام دهد. امتیازهای سخت پر درآمد به آنها می داد. اما بحران سازی سبب شد ایران به انزوا در آید. اینست که صنعت نفت فرسوده می شود. بخشی از سرمایه در اختیار ساخت نیروگاه اتمی و برنامه اتمی بکار می رود. بخشی دیگر صرف حفظ موقعیت رژیم در منطقه و دیگر نقاط جهان می شود. نتیجه این شده است که نفت را با اقبال بسیار، از جمله به دلیل تزریق نکردن گاز، استخراج می کند. حاصل این نوع استخراج این شده است که بخش بسیار بزرگی از این نفت در لایبالی شن و سنگها در اعماق زمین باقی می ماند.

باید از خود پرسیم: فردا که نفت تمام شد می خواهیم چکار کنیم؟ آیا می خواهیم بخار حاصل از نیروگاه اتمی را به اعماق زمین روانه کنیم تا مگر نفتی را استخراج کنیم که بر اثر ندانم کاری، در دل زمین مانده است؟ صد البته نیروگاه اتمی که با صرف هزینه بسیار قرار است بکار افتد، در بهترین حالت، از نظر سوخت و تکنولوژی ما را وابسته می کند. نفتی را که داریم نفله می کنیم و آن را با انرژی جانشین می کنیم

که در سوخت و تکنیک تولید آن باید وابسته به روسیه باشیم. آیا از خود می پرسیم اگر نفت و گاز و بنا بر این، درآمد حاصل از آنها را نداشته باشیم، هزینه نیروگاه اتمی را چگونه می خواهیم تأمین کنیم؟ آیا می دانیم که داشتن نیروگاه اتمی سرمایه و محیط سیاسی بدون تنش می خواهد که، با ادامه این وضعیت کنونی، هیچکدام از این دو حاصل نیست؟

بعضی می گویند: رژیم ایران به لحاظ سیاسی کشوری کاملاً مستقل است. تصمیمهای ابلهانه می گیرد اما آنها را در استقلال از قدرتهای خارجی می گیرد. اما این بعضی ها به صورت دلخوش کرده و از معنی غافل شده اند. زیرا دولتی که در بودجه و اقتصاد وابسته به خارج است و در بند رابطه قدرتهای جهانی است، یک تصمیم کوچک را نیز به استقلال نمی گیرد. اگر می توانست به استقلال تصمیم بگیرد، برای یکبار هم شده، ابتکار عمل پیدا می کرد. عمل می شد و عکس العمل نمی شد. تمامی تصمیمهای این رژیم، عکس العمل بوده اند و هستند (گروگانگیری و جنگ 8 ساله و ترورها و کشتارها و ... و بحران اتمی). کار این دولت وارونه است: سیاست داخلی اش دنباله سیاست خارجی است. بجای آنکه سیاست خارجی این دولت نه تنها داخلی باشد، بلکه توانایی آن را ندارد که شیر نفت را برای بیکروز هم ببندد، بلکه توانایی ندارد که با مردم، رابطه ای مستقل از قدرتهای خارجی برقرار کند. ماجرای انتخابات سال پیش و متهم کردن اعتراض کنندگان به تقلب، به عامل بیگانه و مأمور آنها در اجرای «طرح فتنه» گویا ترین رفتار واکنشی رژیم و رابطه برقرار کردن با مردم از راه رابطه با قدرتهای خارجی است.

ایران از جمله به دلیل ترس از تورم، آن توانایی را ندارد جلوی واردات بی رویه را بگیرد. هر وسیله ای باز گو کننده هدف است. ایجاد نیروگاه اتمی، نخست نوعی رابطه برقرار کردن با قدرت روسیه است. سپس گاز و نفت را بهر دادن و به بهانه تمام شدن نفت و گاز در آینده، از هم اکنون وابسته به روسیه شدن یارانه ندهد، مصرف کننده ایران نمی تواند بهای مستقل آن را بپردازد. گویای استقلال عمل نیست. گویای حداکثر وابستگی و از دست دادن ابتکار عمل است.

اگر معنی استقلال این باشد که تصمیمی بگیریم ولو اینکه با این تصمیم، هست و نیست این کشور را به تاراج بیگانه بسپاریم تا کشور حاکمانی مستبد پیدا کند که عامل فقر و نابسامانی در ایران و مسبب سود بردن کشورهای دارای اقتصاد مسلط. آیا در انصورت ما مستقل ترین کشور روی زمین هستیم!!

اگر قبول کنیم خامنه ای و احمدی نژاد به استقلال، تدبیر سیاسی می سنجند و به اجرا می گذارند، بناچار باید بپذیریم ما مردم ایران، از آزادی کامل برخورداریم! گرچه دیر است اما باید از خود پرسیم: با این «استقلال» و «آزادی»، ایران، فردای سیاهی خواهد داشت و یا حتی فردائی نخواهد داشت؟

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو. لطفاً سفارش خود را به همراه چک نقدی و یا به حساب بانک واریز فرمایید.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و متباً بعنوان بحث آزادی و دموکراسی و سایر موضوعات مطرح شده، این نشریه در مقابل آنا بیکوژنیوئیت محتوانی و حقوقی را ندارد.

توجه! نویسندگان محترمی که مایل به تمدد مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

شماره ۷۶۳ از ۱ تا ۱۴ آذر ۱۳۸۹
Nr.763 22 Nov. - 5 Dec. 2010

آیا زمان مبارزه مسلحانه سرآمده است؟

پنداری در مدینه آن روز پیامبر صاحب قسوفن جرار گشت و بیان قدرت را جانشین بیان آزادی کرد! اینان مدعی می شدند و می شوند که پیامبر (ص) چون به مدینه درآمد و قدرت جست، آیات در باره بخشندگی و مهربانی و عطف و... را باز گذاشت و آیات «قلو» را راه و روش کرد! اما اگر ایرانیان و دیگر مسلمانان، قرآن را خوانده بودند و این سه قاعده و حقوق انسان و روشهای خشونت زدانی و... را روش کرده بودند، کجا گرفتار استبدادها می شدند و همچنان گرفتار می ماندند؟ اگر در انقلاب ایران تنها این سه قاعده رعایت شده بودند، کجا استبداد ولایت مطلقه فقیه برقرار می شد؟

● جامعه هند بزرگ بود و گاندی، دوران مهاجرت را در افریقای جنوبی، در دفاع از حقوق غیر اروپاییان، گذرانده بود. در بازگشت به هند، او ساتیاگراها را بعنوان راه و روش، به جامعه هندی پیشنهاد کرد. ساتیاگراها کرامت انسان و استقلال و آزادی و حقوق او را باز می شناسد و عدم خشونت را بعنوان روش، آموزش می داد. آن روش نیازمند جنبش همگانی بود. چرا که وقتی جمهور مردم، مرزهای دینی و طبقاتی و قومی و طایفه ای و... را در می نوردند، و با هم به جنبش در می آیند، خشونت محل پیدا نمی کند.

نفس انگاری «طبقه نجسان» و نخ ریسی و... جنبش مردم ایران، دو دوران دارد: دوران اول، تا برداشتن موانع از سر راه جنبش همگانی. در این دوران، یافتن و پیشنهاد اندیشه راهمناهی موضوع کوشش شد که استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، بر اصل موازنه عدمی تعریف می کرد. روشن کرد که استقلال و آزادی زمانی که بر میزان عدالت استوار می شوند، نه تنها از یکدیگر جدائی پذیر نیستند، بلکه مکمل یکدیگر شمرده می شوند. بدین ترتیب بود که مانع نظری از پیش پای جنبش برداشته شد. گروههایی که دست به عملیات مسلحانه زدند، از راه شکستن چهار دیواری ترسها و نابوری به خود و باور به شکست ناپذیری رژیم سلطنتی وابسته به شرق و غرب، نقش ایفا کردند. مهاجرت، فرصت برای عمل به دو قاعده را ایجاد کرد: ایستادن بر سر حقوق و تن ندادن به سازش با قدرت حاکم و تدوین بیان آزادی بمثابه راهمناهی جنبش همگانی و موازنه عدمی بمنزله اصل راهمناهی که جنبش در استقلال از قدرت های خارجی را میسر می کرد.

با وجود این، پیش از پیروزی جنبش و در جریان آن، قاعده های دیگر اجرا نشدند. کوشش برای بی محل کردن خشونت بعد از پیروزی جنبش، همگانی نشد. در دوران انقلاب، رهبری خود را پیرو مردم و سخنگوی جنبش می شمرد. اما سازماندهی لازم را برای این که بتواند از مردم بیرون رود و صاحب اختیار مردم بگردد، پیدا نکرد. نتیجه این شد که او خود عامل راندن مردم از صحنه سیاسی و ایجاد ستون پایه های قدرت گشت.

به قاعده هایی که پیامبر (ص) در مدینه از آن پیروی کرد، بخصوص در آنچه مربوط می شوند به نماد اندیشه راهمنا گشتن، عمل نشد. پیامبر (ص) گاندی آئین های خود را نقض نکردند. اما خمینی بیان آزادی را که در برابر جهانیان به عمل به آن متعهد شده بود، نقض کرد. به برینانگیزختن قدرتهای خارجی به مداخله، نه تنها عمل نکرد، بلکه به وارونه قاعده عمل کرد: گروگانگیری و محاصره اقتصادی و جنگ ۸ ساله و نگاه داشتن مداوم کشور در بحرانهای داخلی و خارجی. حاصل این شد که مردم از صحنه بیرون رفتند و خشونت تقدیس شد. دین تحت حمایت سلاحه بدستها قرار گرفت و در آئین ولایت مطلقه فقیه از خود بیگانه شد. امروز نیز، دولت از آن سلاحه بدست ها است و «ولی امر» ستایشگر مبارزه مسلحانه ای است که جز خشونت نیست.

۲، ۲ - بدین قرار:
الف - تا وقتی تجاوز مسلحانه وجود دارد، دفاع مسلحانه نیز حق است و وجود دارد و

ب - با وجود این، سازمان با روش مسلحانه به ندرت، ضرور می شود. وقتی جنبش همگانی ممکن است، هر کوششی می باید صرف این جنبش و رسیدن آن به هدف بگردد و

ج - هر دفاع مسلحانه را جامعه می باید سازمان بدهد و می باید ویژگی های این دفاع را داشته باشد و هدفی جز مقابله با تجاوز، آنها به ترتیبی و به شرطی که جنبش همگانی را برانگیزد و در این جنبش منحل شود، نداشته باشد و

د - و اگر قیام مسلحانه ضرور شد، اندیشه راهمناهی دفاع مسلحانه، باید بیان آزادی باشد و

ه - پیشاپیش، ضرور است که بیان آزادی، راهمناهی جمهور مردم شده باشد.

هرگاه این بیان راهمناهی پندار و گفتار و کردار همگان شده باشد، تشکیل سازمان مسلح در خدمت بیان آزادی و مردم و... بنا بر تجربه تاریخ و بنا بر تجربه زمان خود ما، دروغ بزرگ و فریب جمهور مردم از کار در می آید و هدفی جز سلطه اسلحه بدست ها بر مردم نمی تواند بجوید و نمی جوید. و هرگاه جمهور مردم بیان آزادی را اندیشه راهمناهی خود کرده باشند، در مبارزه با استبدادها، نیازمند جنبش همگانی هستند و نه سازمانی با روش مسلحانه. این جنبش می باید ویژگی های جنبش همگانی را داشته باشد و از قواعدی پیروی کند که آن را به هدف می رسانند.

و - آن زمان که جمهور مردم، فرهنگ استقلال و آزادی را می یابند و زندگی آنها عمل به حقوق ذاتی می شود، زمان برخورداری از حق صلح و رهایی انسان از خشونت ویرانگر حیات، خواهد شد.

۳ - پاسخ پرسش سوم، در پاسخ به پرسش دوم معلوم شد. با این وجود، چون صحبت از «انفجار اطلاعات» است، بجاست توجه همگان به این امر جلب شود که وسائل ارتباط جمعی (انترنت و تلویزیون و رادیو و روزنامه ها و سینما و تئاتر و...) را رکن چهارم دموکراسی می خوانند. اما این رکن به توسعه خدمات قدرت، در شکل سرمایه و گروه بندیهای مالی - سیاسی و مالی - نظامی، در آمد. چنانکه، اغلب اطلاعاتی که در اختیار انسانها قرار داده می شوند، تولید دستگاههای هستند که در خدمت قدرتند. در غرب، تمایلهایی که در انتخابات اظهار می شوند و نیز قوت گرفتن تمایلهای افراطی راست گرا، گویای شدت تأثیر اطلاعات دروغ یا ضد اطلاعات در مردمی است که کار برای تأمین معیشت، وقت پرس و جو برای آنها باقی نگذاشته است. این اطلاعات نامی ویژگی های «زبان عامه پسند و عامه فریب» را دارد. در غرب، از سانسورهای رایج در جامعه های استبداد زده، بسیار کم استفاده می شود. در عوض، سانسورهای نوع دیگر و بسیار مؤثر وجود دارند. از جمله، خبرگزاریها و دیگر وسائل ارتباط جمعی در خدمت قدرت هستند و کار آنها انتشار اطلاعات از امر واقع، همان سان که واقع شده است، نیست. بلکه تبدیل آن به «اطلاعات هدف دار» است. هدف را قدرت تعیین می کند. ضد اطلاعات در باره مجهز بودن رژیم صدام به سلاح اتمی، مجموعه ای از «اطلاعات هدف دار» بودند. امروز، آقای بوش، در خاطرات خود، می گوید: وقتی مطلع شده است عراق سلاح اتمی نداشته و توان تولید آن را نیز نداشته است، حال تهوع به او دست داده است. او از یاد می برد که دستگاههای اطلاعاتی و تبلیغاتی در خدمت هدفی بودند که او تعیین کرده بود، یعنی جنگ با عراق. آنها «اطلاعات هدف دار» را می ساختند. او می نویسد به وزارت دفاع آمریکا دستور تهیه نقشه حمله به ایران را داده بود. هرگاه موفق

می شد «آلترناتیو» از نوع آلترناتیوهای را بسازد که برای عراق و افغانستان ساخت، بسا به ایران نیز حمله می کرد. بدیل مردم سالار، هم مانع آلترناتیو سازی آمریکا شد و هم نقش «رکن پنجم» را نیک ایفا کرد. رکنی که حقایق را بی کم و کاست، در اختیار ایرانیان و غربیان قرار می داد و می دهد.

و می دانیم، نبود امکان انتشار نظر و خبر، مخاطر سانسور اندیشه ها و خبرها، در غرب و دیگر نقاط جهان، اقدام مسلحانه را توجیه می کرد. سازمانهای سیاسی، عملیات مسلحانه انجام می دادند و هنوز نیز انجام می دهند، برای این که فرستنده ها بیایند و اطلاعیه آنها را بخوانند و یا ناگزیر شوند از آنها، سخن بگویند. در حقیقت، رکن چهارم تمایل شدید دارد مسائلی چون مسئله فلسطین را به دست فراموشی بسپارد. یکی از مهمترین دلایلی توجیه کننده فعالیت تروریستی، جلوگیری از باگانی کردن مسائل کشورهای مختلف در خانه اسراری است که تصدی آن با دولت های ارباب قدرت و رکن چهارم است.

چون رکن چهارم، از جامعه جدا شده و به خدمت قدرت در آمده است، رکن پنجم، محل عمل یافته است. آنهایی محل عمل یافته اند که خطرها را به جان می پذیرند و اطلاعات گویای واقعیتها را از خانه های اسرار بیرون می کنند و انتشار می دهند. یاد آور می شود که از دوران شاه تا امروز، ایرانیانی که در راست راه استقلال و آزادی هستند، از پیشگامان ایجاد رکن پنجم بوده اند. در آن دوره و در دوران استبداد ملاتاریا و مافیاهای نظامی - مالی، اسرار بزرگ را اینان از اسرارخانه ها بیرون آورده و انتشار داده اند.

بدین قرار، یکی از مهمترین سانسورهای دوران جدید، «انفجار اطلاعات» است. انبوه «اطلاعات هدفدار» و مصرف آنها، رابطه مستقیم انسانهای این عصر را با واقعیتها اگر نه ناممکن، دست کم بسیار مشکل کرده است. تشکیل دادن سازمانهای مسلح برای ناگزیر کردن رکن چهارم به انتشار اطلاعات گویای رخدادهای، انسان که رخ داده اند، نیز، راه بجائی نمی برد. زمان، زمان تشکیل «رکن پنجم» یا سازمانهایی از انسانهای آزاده و فداکار است که رمز قفل خانه اسرار را کشف کنند و وارد خانه های اسرار شوند و حقایق متعلق به مردمی را در اختیار آنها قرار دهند که اطلاع از حقیقت، حتی از حقوق انسانی آنها است. جنبش همگانی نیازمند سازماندهی رکن پنجم به تریبی است که بیشترین کسان بتوانند تحصیل اطلاعات عریان از پوشش دروغ و فریب را در سطح جامعه و در سطح جهان بر عهده بگیرند. ایرانیان، در روزهای پیش و پس از کودتای خرداد ۱۳۸۸، رکن پنجمی با شرکت داوطلبان پر شمار بوجود آوردند و موفق شدند افکار عمومی جهان را به حمایت مردم ایران برانگیزند. در زمانی که رکن پنجم صدها بار کار آمد تر از سازمان مسلح است، ایرانیان حقیقت جو و در راست راه استقلال و آزادی، می باید رکن پنجمی را که ساخته اند، نه تنها رها نکنند، بلکه آن را تکامل ببخشند. تردید نکنند که با ویران کردن برج و باروی سانسورها، چهار دیواری نابوری به خویشن و بی

تفاوتی و ترسها و باور به شکست ناپذیری رژیم، فرور می ریزد. برای مثال، هرگاه این رکن، آگاه کردن بی تفاوتها را از وضعیت واقعی خود آنها، وجهه همت خویش کند، یکی از مهمترین مانعهای جنبش همگانی را از پیش پا برداشته است. پدید آوردندگان رکن پنجم می توانند به یمن یافتن داده ها، بر بی تفاوتها روشن کنند که بهای سنگین استبدادی با تمایل به فرآگیر شدن را، خود آنها می پردازند. قربانیان اول بی کاری و اعتیادها و انواع دیگر خشونت، آنها هستند. از بدقابلی بخش هایی از جامعه این است که، نه از علت وضعیتی که در آنند آگاهند و نه از توانایی های خویش وقتی به جنبش روی می نهند. ترسها و بی هدفی، آنها را به افسون شده ها بدل کرده اند. رانت خواری و وضعیت واقعی اقتصاد و منزلت نازل زن و بی قدری کارگران و معلمان و دیگر قشرهای جامعه و دستگاه آموزشی و ماهیت مافیاهای حاکم بر کشور و روابط پنهانی آنها با قدرتهای خارجی و... موضوعهای دیگری هستند که رکن پنجم می باید به آنها بپردازد. بدین ترتیب رکن پنجم با تحقیق حقایق و انتشار آنها، باید سانسورها، از جمله سانسور از راه تولید انبوه ضد اطلاعات و خوردن آنها را به انسانها بشکند.

آسیا برخاسته و ایران؟

◀ در ۲۴ آبان ۸۹، به گزارش هانا، یک جوان سی ساله به نام حمید مدملی که به اتهام توهین به رهبر ایران در تماس با یک شبکه فارسی زبان توسط اطلاعات سپاه پاسداران بازداشت شده بود به طرز مشکوکی در بازداشتگاه نامعلومی جان باخت.

◀ در ۲۴ آبان ۸۹، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، دادگاه رسیدگی به اتهامات نوید محبی، ویلاک نویس و فعال کمپین یک میلیون امضاء برگزار شد. قاضی دادگاه، محبی را به «اقدام علیه امنیت ملی، توهین به بنیانگذار و رهبر فطری جمهوری اسلامی، تبلیغ علیه نظام از طریق ارتباط با رسانه های بیگانه» و «عضویت در کمپین یک میلیون امضاء و حمایت از اعضای آن» متهم کرده است.

◀ در ۲۴ آبان به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، آرش صادقی دانشجوی محروم از تحصیل کارشناسی ارشد فلسفه و عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی در دادگاه تجدید نظر به پنج سال حبس تعزیری محکوم شد.

آرش صادقی پیش از این و در دادگاه بدوی به شش سال حبس تعزیری، سه سال حبس تعلیمی و ۲۴ ضربه شلاق محکوم شده بود. وی در تاریخ ۶ دی ماه ۱۳۸۸ بازداشت شده و دوره بازداشت خود را در بندهای ۲-الف سپاه و ۲-۹ و اوآک به مدت بیش از یک سال گذرانده است.

◀ در ۲۴ آبان ۸۹، به گزارش رهانا، هنگامه صبح امروز در پی عدم موافقت با تهدید مجدد مرخصی استعلاجی به زندان بازگشت.